



معرفت ادیان

فصلنامه علمی - تخصصی

سال اول، شماره اول، زمستان ۱۳۸۸

صاحب امتیاز: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره

مدیر مسئول: سیداکبر حسینی قلعه بهمن

سردبیر: محمدعلی شمالی

مدیر اجرایی و صفحه بندی: محمد ایلاقی حسینی

ویراستار: هادی عرب

ناظر چاپ: حمید خانی

هیئت تحریریه

حسین توفیقی..... استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره
سیداکبر حسینی قلعه بهمن..... استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره
امیر خواص..... استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره
محمدعلی شمالی..... دانشیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره
قربان علمی..... دانشیار دانشگاه تهران
محمدباقر قیومی..... عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه
علی رضا کرمانی..... استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره
محمد لگنهاوزن..... استاد مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره

نشانی: قم، بلوار امین، بیست متری گلستان، کوچه ۲، پلاک ۱۱، دفتر نشریه

تلفن: ۲۱۱۳۶۷۱، امور مشترکین ۲۱۱۳۶۷۵ - دورنگار ۲۹۳۴۴۸۳ (۰۲۵۱)

صندوق پستی ۱۸۶-۳۷۱۶۵

E-mail: marifat@qabas.net & nashrieh@qabas.net

www.qabas.net & www.nashriyat.ir

قیمت: ۱۰,۰۰۰ ریال

راهنمای تهیه و تنظیم مقالات

(الف) شرایط عمومی

۱. مقالات ارسالی باید برخوردار از صبغه تحقیقی - تحلیلی، ساختار منطقی، انسجام محتوایی، و مستند و مستدل بوده با قلمی روان و رسا به زبان فارسی نگارش یافته باشند.
۲. مقالات ارسالی بر روی یک صفحه A4 با فاصله ۱ سانتیمتر بین سطور (حتی الامکان تایپ شده با قلم لوتوس ۱۴ در محیط WORD همراه با CD) به دفتر مجله ارسال شود و یا فایل آن از طریق رایانامه به نشانی اینترنتی مجله: nashrieh@qabas.net ایمیل گردد.
۳. حجم مقالات حداکثر در ۳۰ صفحه (۳۰۰ کلمه‌ای) تنظیم شود. از ارسال مقالات دنباله‌دار جدا اجتناب نمایید.
۴. مشخصات کامل نویسنده شامل: نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی / تحصیلات، نشانی کامل پستی، نشانی صندوق الکترونیکی، شماره تلفن تماس، شماره دورنگار، مؤسسه علمی وابسته، همراه مقاله ارسال شود.
۵. مقالات ارسالی نباید قبلاً در نشریات داخلی و یا خارجی و یا به عنوان بخشی از یک کتاب چاپ شده باشند. و نیز همزمان برای چاپ به سایر مجلات علمی ارسال نشده باشند.
۶. از ارسال مقالات ترجمه شده خودداری نمایید. نقد مقالات علمی و یا آثار و کتاب‌های منتشر شده، که حاوی موضوعات بدیع یا نکات علمی ویژه، که با مقتضیات و نیاز جامعه علمی تناسب داشته باشند، امکان چاپ دارند. البته، چاپ مقالات پژوهشی و تألیفی بر این گونه مقالات اولویت خواهد داشت.

(ب) نحوه تنظیم مقالات

- مقالات ارسالی باید از ساختار علمی برخوردار باشند؛ یعنی دارای عنوان مشخصات نویسنده، چکیده، کلیدواژه‌ها، مقدمه، بدنه اصلی، نتیجه و فهرست منابع باشند.
۱. چکیده: چکیده فارسی مقاله (به همراه چکیده انگلیسی) ۱۵۰ - ۱۷۰ کلمه تنظیم گردد و به اختصار شامل: بیان مسئله، هدف پژوهش، روش و چگونگی پژوهش و اجمالی از یافته‌های مهم پژوهش باشد. در چکیده از طرح فهرست مباحث یا مرور بر آنها، ذکر ادله، ارجاع به ماخذ و بیان شعاری خودداری گردد.
 ۲. کلیدواژه‌ها: شامل حداکثر ۷ واژه کلیدی مرتبط با محتوی که ایفاکننده نقش نمایه موضوعی مقاله باشد.
 ۳. مقدمه: در مقدمه مقاله، مسئله تعریف، به پیشینه پژوهش اشاره، ضرورت و اهمیت پژوهش طرح، جنبه نوآوری بحث، سؤالات اصلی و فرعی، تصویر اجمالی ساختار کلی مقاله بر اساس سؤالات اصلی و فرعی مطرح و مفاهیم و اصطلاحات اساسی مقاله تعریف گردد.
 ۴. بدنه اصلی: در سامان‌دهی بدنه اصلی مقاله لازم است:
 - الف. ماهیت، ابعاد و زوایای مسئله خوب توصیف و تحلیل شود.
 - ب. آراء و دیدگاه‌ها، به همراه ادله آنها به طور مستند بیان، تجزیه و تحلیل گردد.
 - ج. نظریات رقیب، به طور مستدل نقد و ارزیابی شود.
 - د. نظریه مقبول ابداع یا اختیار و سپس، تبیین و توجیه کافی از آن به عمل آید.
 ۵. نتیجه‌گیری: نتیجه بیانگر یافته‌های تفصیلی تحقیق است که به صورت گزاره‌های خبری موجز بیان می‌گردد. از ذکر بیان مسئله، جمع‌بندی، مباحث مقدماتی، بیان ساختار مباحث، ادله، مستندات، ذکر مثال یا مطالب استطرادی در این قسمت خودداری شود.
 ۶. فهرست منابع: اطلاعات کتاب‌شناختی کامل منابع و ماخذ تحقیق (اعم از فارسی، عربی، و لاتین) در انتهای مقاله براساس شیوه زیر آورده می‌شود:
 ۱. نام و نام خانوادگی نویسنده، نام کتاب، (مترجم) محل نشر، سال نشر، تعداد مجلدات، شماره جلد، شماره صفحه.
 ۲. یادآوری
۱. حق رد یا قبول و نیز ویرایش مقالات برای مجله محفوظ است.
 ۲. مجله حداکثر پس از دو ماه از دریافت مقاله، نتیجه پذیرش یا عدم پذیرش را به نویسنده اطلاع خواهد داد.
 ۳. حق چاپ مقاله پس از پذیرش برای مجله محفوظ و امکان نقل مطالب در جای دیگر با ذکر نشانی نشریه بلامانع است.
 ۴. مطالب مقالات مبین آراء نویسندگان آنهاست و مسئولیت آن نیز بر عهده آنهاست.
 ۵. مقالات دریافتی، نرم‌افزارها، و... در صورت تأیید یا عدم تأیید بازگردانده نمی‌شود.

فهرست مطالب

سرمقاله	۵
سردبیر	
بررسی تطبیقی ویژگی‌های نوشتاری کتاب مقدس و قرآن کریم	۹
حسین تقوی	
نهضت مکابیان	۴۳
جواد باغبانی	
مسیح در آیین یهود	۷۵
امیر خواص	
حقیقت غایی در آیین بودا	۹۹
سیداکبر حسینی	
مسیحیان و نقد آرای اسکوفیلد	۱۱۸
عبدالحسین ابراهیمی سرو علیا / محمد لگنهاوزن	
رسالة الهیات عرفانی دیونیسوس آریوپاگی	۱۶۱
سیدالطف الله جلالی	
ابراهیم <small>علیه السلام</small> و خاندانش در تورات و قرآن	۱۸۸
محمدحسین طاهری	
Abstracts	222

سرمقاله

اینک که دفتر نخست از معرفت ادیان را می‌گشاییم، شایسته است قبل از هر امری، خداوند را سپاس گوئیم که به ما توفیق شناخت خود و پیامبران را ارزانی داشت و راه و رسم بندگی خویش را، که همان صراط مستقیم انسان‌بودن و پاک زیستن است، هم با قلم تکوین بر دل و جان ما نوشت و هم با انزال کتب و شرایع آسمانی، به عقل و ذهن ما تعلیم فرمود. همانگونه که از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «العبودية جوهرة كنهها الربوبية» بندگی گوهری است که کنه و ذات آن ربوبیت است. با بندگی و دین‌باوری و شریعت‌مداری ما، چیزی نصیب خداوند نمی‌شود. این ما هستیم که با بندگی خیر مطلق، رحمت مطلق و زیبایی مطلق مراتب کمال را درنوردیده و به سرچشمه بزرگی و «معدن عظمت» نزدیک‌تر می‌شویم. چگونه می‌توانیم خداوند را آنگونه که سزاوار است، سپاس گوئیم که بندگان مقرب و واصلان به کوی خویش همچون نوح، ابراهیم، موسی، عیسی علیهم السلام و پیامبر خاتم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را مأمور داشت تا زحمت سفری دیگر را بر خود هموار نموده و با دلی مالا مال از محبت و یاد خودش، به میان مردم رفته و گمشدگان را راه نموده و راه‌یافتگان را مدد نمایند تا بلکه ایشان نیز به لقای حق نایل شوند. باز خدای را سپاس می‌گوئیم که پس از آنکه حکمتش اقتضا نمود تا حبیب محمودش با آوردن آخرین و کامل‌ترین پیام، به فرمان او بر سلسله انبیاء و رسولان مهر تمام و کمال زند، باز از سر لطف و رحمتش، بشریت

را از سرپرستی هدایتگران معصوم و پاکان مقرب درگاه محروم نساخت. چگونگی می‌توانیم شکر این نعمت را به جای آوریم که اگر چه در محضر انبیاء و رسولان الهی نیستیم و باب وحی مسدود شده است، اما ارتباط فرش و عرش و اهل زمین و آسمان هنوز هم برقرار است؟ ممکن است ما آن «السبب المتصل بین الارض و السماء» را نبینیم، ولی در عین حال، موجب خوشوقتی است که این پیوند و آن پیوند دهنده هر دو موجود و برقرارند. عشق و شیفتگی انسان‌ها به حق متعال در طول تاریخ بشریت، جلوه‌های مختلفی داشته و مراتب مختلفی از خلوص و پیراستگی را به منصف ظهور گذاشته است. این ارادت، گاه به شکل ناب توحیدی و گاه به شکل آفت زده و شرک آلود و گاه حتی به شکل پول‌پرستی و شهوت‌پرستی و در یک کلمه «هوا پرستی» (افرایت من اتخذ الهه هواه) جلوه‌گر شده است. اما هیچ‌گاه باطل‌ها، حق را از میان نبرده و یاد و خاطره آن محبوب ازلی از دل‌ها محو نشده است.

در عصر ما، که اندیشه‌های الحادی و مکاتب مادی مسلک با مصادر زرق و برق علوم و فناوری پیشرفته بشری، خودنمایی کرده و دین و متدینان را سرمستانه به مبارزه طلبیده و یا حتی دعوت به تسلیم و رها کردن مبارزه می‌نماید، هنوز سایه رحمت خدا باوری و خداپرستی نه بر متدینان عالم که اکثریت مردم جهان را شکل می‌دهند، بلکه بر همه بشریت گسترده است. امروزه همه بشریت از پایبندی متدینان به اصول آدمیت و ارزش‌های اخلاقی فردی و اجتماعی بهره می‌برد. از باب نمونه، کافی است به جایگاه خانواده در دنیای امروز توجه کنیم. اگر نبود پایبندی متدینان عالم به ارزش‌ها و اصالت خانوادگی، معلوم نبود که امواج سهمگین شهوات و راحت‌طلبی‌ها، که با هنرهای نازیبا رسانه‌های تن‌مدار مدد می‌شوند، حتی ردّ پایبی از نجابت و حیاء و رسمی از حیات خانوادگی باقی می‌گذاشتند.

خوشبختانه بشر امروز علاقمند به مطالعه ادیان می‌باشد و باز خوشبختانه، متدینان امروز آمادگی گفت‌وگو با پیروان سایر ادیان و حتی غیرمتدینان را دارند. امروزه نوع انسان‌های اندیشمند مایلند تا به سراغ پیروان هر دین رفته و از خود ایشان بخواهند که دین خود را معرفی کنند. قطعاً آینده از آن کسانی است که بتوانند اهل شنیدن «یستمعون القول» بوده و سپس، با «حکمت و موعظه نیکو» دین خود را معرفی نموده و از همه مهم‌تر، با منش و رفتار خود، گواهان صادق و مدافعان راستن ارزش‌هایی باشند که دیگران را به آن فرا می‌خوانند.

امید است که معرفت ادیان با هدایت الهی، تلاش حکیمانه اصحاب آن و مشارکت صمیمانه همه علاقمندان به مطالعات ادیان بتواند نگاهی هر چند کوچک، ولی استوار و صادقانه در مسیر تعمیق معرفت دینی توسعه فرهنگ گفت‌وگو و گسترش ارزش‌های الهی برداشته و به همه شیفتگان حقیقت در راه رسیدن به مطلوب خود خدمت نماید، بمنه و کرمه و مشیت.

بررسی تطبیقی ویژگی‌های نوشتاری کتاب مقدس و قرآن کریم

حسین نقوی*

چکیده

این مقاله با رویکرد نظری و تحلیلی، برخی از ویژگی‌های نوشتاری تورات، انجیل و قرآن را بررسی کرده است. ابتدا بحث کلمه، کلام و انسان کامل (واسطه دریافت کتاب آسمانی) و پس از آن، بحث کتاب و تأویل آن مطرح می‌شود. سپس مباحثی مانند انسجام و یک‌پارچگی، وحی یا الهام، تدوین کتاب مقدس و قرآن کریم، سبک نگارش، تدوین کتاب‌های جانبی، برتری قرآن بر کتاب مقدس، تحریف قرآن و کتاب مقدس، حجیت و اعتبار، و اوصاف قرآن و کتاب مقدس از نگاه آیات قرآن مطرح می‌شود. در این مقال، تلاش شده است که مطالب به صورت تطبیقی، و به اختصار، بیان شود. کلیدواژه‌ها: کلمه (لوگوس)، انسان کامل (آدم علیون)، کتاب، تأویل، تحریف، تدوین کتب مقدس و حجیت و اعتبار.

* دانش‌پژوه دکتری ادیان و عرفان. مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی قدس سره

دریافت: ۸۸/۱۱/۸ - پذیرش: ۸۸/۱۲/۱۵

مقدمه

در طول تاریخ، خدا به وسیله پیامبران از آدم علیه‌السلام تا خاتم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله، با بشر سخن گفته^۱ و این، سنتی است جاری که آیات قرآن کریم به آن اشاره دارند.^۲ پیامبران پس از فهم وحی و سخن خدا، مأمور بودند که با مردم براساس ظرفیت فهمشان صحبت کنند. بنابراین، کلام خدا باید به گونه‌ای به مردم القا شود که همه آنها بتوانند از آن استفاده کنند. از این رو، کتاب‌های آسمانی که وحی الهی را دربردارند باید سطوح معنایی مختلفی داشته باشند تا برای همه مردم قابل استفاده باشند. از آنجاکه پیامبران یک کلام را با توجه به شرایط زمان و مکان، به صورت‌های گوناگون و با سطوح مختلف بیان کرده‌اند، به یقین در کتاب‌های آنان اشتراکات فراوانی وجود دارد. بنابراین، همه پیامبران، کتاب‌های پیشینیان را تصدیق و تأیید می‌کردند.

به عقیده مسلمانان، خدا قرآن را بر پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل کرده است و همه واژگان آن، وحی الهی است. یهودیان نیز تورات را وحی الهی می‌دانند و به عقیده مسیحیان، خود مسیح، وحی الهی است و اناجیل، شرح حال اویند. در این نوشتار برآنیم که به ویژگی‌های کتاب‌های آسمانی، نگاهی مختصر داشته باشیم. از این رو، ویژگی‌هایی مانند کلام بودن، کتاب بودن، تأویل، انسجام، وحی یا الهام بودن، تدوین کتاب، سبک نگارش، تحریف، اعتبار، و اوصاف تورات، انجیل و قرآن از دیدگاه آیات قرآن، بررسی خواهند شد.

سخن گفتن خدا با انسان

آیاتی چون "مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ" (بقره: ۲۵۳) دلالت بر وقوع تکلم خدا با برخی از انسان‌ها دارد و این تکلم، مجازی و تمثیلی نیست؛ یعنی خدا واقعاً با برخی انسان‌ها سخن گفته است. در قرآن، به این ارتباط «کلام» گفته می‌شود.

کلام خدا که مخصوص پیامبران و رسولان بوده و دربردارنده اخباری است از روح، فرشتگان، شیطان، لوح و قلم، و ...، حقیقی است و امور حقیقی را بیان می‌کند، نه اینکه مجازی و تمثیلی باشد؛ زیرا آیات قرآن و گفتار پیامبران پیشین، ظهور در این دارند که گویندگانشان از این سخنان، اراده مجاز و تمثیل نکرده‌اند. بنابراین، سخن گفتن خدا با پیامبران، امری است حقیقی که همان آثار سخن گفتن بشری بر آن مترتب می‌شود.^۳

خدای متعال با کلام و تکلیم، به برخی از افعال خود اشاره می‌کند؛ مانند: «وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» (نساء: ۱۶۳) و «مَنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ» (بقره: ۲۵۳). اطلاق این دو آیه، با آیه «وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذُنِهِ مَا يَشَاءُ» (شوری: ۵۱) تفسیر می‌شود؛ یعنی خدا به گونه‌های مختلف و به صورت حقیقی با بشر سخن گفته است؛ زیرا اگر کلام خدا حقیقی نباشد، استثنای «الَّا وَحْيًا» حقیقی نمی‌شود و وحی الهی، غیرحقیقی تلقی می‌شود. بنابراین، اصل کلام و سخن گفتن خدا با انسان، قطعی است. البته کلام الهی محدودیت‌های کلام بشری را ندارد و برای بیان آن به حنجره یا چیزی شبیه دستگاه کلامی بشری نیاز نیست.^۴ همچنین وضعی و اعتباری نیست؛ زیرا خدا شبیه مخلوقات نیست: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (شوری: ۱۱). آنچه کلام خدا و انسان را به یکدیگر شبیه می‌کند، خواص و آثار کلام است که هر دو، مانند هم‌اند. پس از اینکه دانستیم اصل کلام و سخن گفتن برای خدا ثابت است، این پرسش مطرح می‌شود که حقیقت کلام الهی چیست و چگونه محقق می‌شود. پاسخ این است که کلام الهی، مانند سایر افعال خدا همچون زنده کردن، میراندن، روزی رساندن، هدایت و پذیرش توبه، از صفات ذاتی نیست.^۵ این فعل الهی، بالاترین مرتبه حکمت و صدق و حقیقت، و اعتدال و انسجام است و برتر از قدرت بی‌کران او، قدرتی نیست تا سخن او را تغییر دهد.^۶

خدا برای سخن گفتن با انسان و نمایاندن خود، در کلمات تجلی می‌کند؛ یا به صورت عام^۶ و یا به صورت خاص، مانند عیسی بن مریم علیهما السلام.^۸ بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که کلمه، تنها بر قول و سخن و گفتار صدق نمی‌کند، بلکه درباره اشیا نیز می‌توان اصطلاح کلمه را به کار برد. البته اقوال نیز خارج از اشیا نیستند و مفهوم شیئی بسیار گسترده است. از سویی، کلمات، شامل همه موجودات می‌شود؛ زیرا آنها مظاهر حق‌اند و درباره وجود او سخن می‌گویند. با توجه به این نکات است که جهان آفرینش را کتاب حق تعالی می‌خوانند.

البته در قرآن، کلام یا تکلم فقط درباره انسان به کار رفته، ولی اصطلاح کلمه یا کلمات، درباره غیرانسان آمده است.^۹ انسان کامل، به مثابه صادر اول، بالاترین کلمه خداست و واسطه دریافت کلام خداست. بنابراین، اشاره‌ای کوتاه به بحث انسان کامل خواهیم داشت.

امام (انسان کامل) واسطه خالق و مخلوق

انسان کامل، مظهر اسم جامع «الله» است و از این رو، بر تمام عوالم وجود، حاکمیت دارد. به دلیل اینکه تمام عوالم وجود، کلمات تامه خدایند، کتاب اویند و انسان کامل، کتابی است که همه این کتاب‌ها را در بردارد؛ زیرا او نسخه عالم کبیر است.

«و الانسان الكامل الجامع لجمعها (عوالم)، اجمالاً فی مرتبة روحه و تفصیلاً فی مرتبة قلبه عالم کلی یعلم به الاسم الله الجامع للاسماء»^{۱۰} و «يجب أن يعلم، أن هذه العوالم کلیها و جزئها کلها کتب الهیة لاحاطتها بکلماته التامات... أم الكتاب... الكتاب المبین... و الانسان الكامل کتاب جامع لهذه الكتب المذكورة لأنه نسخة العالم الکبیر».^{۱۱}

اصل و مبدأ تمام مراتب خلافت الهی، صورت اسم اعظم و عین ثابت و مظهر تام و تمام حقیقت محمدیه است که به حسب اصل ذات و حقیقت، واحد است؛ اما

فروع متعددی دارد که به اقتضای هر زمان، یکی از پیامبران و اولیا در عالم شهود تجلی می‌کند. البته کامل‌ترین تعین حقیقت محمدیه، حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است.^{۱۲} انسان کامل که در زبان عارفان به حقیقت محمدیه معروف است، خود در هر زمانی تعین خاصی داشته است. همه پیامبران با وجود اختلاف درجات، تعین‌های مختلف حقیقت محمدیه‌اند. به این دلیل که اسما و صفات خدا ازلی و قدیم‌اند، انسان کامل نیز قدیم و ازلی است. از دیدگاه شیعی، پس از حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، امامان معصوم علیه‌السلام حامل این حقیقت‌اند.

خلاصه اینکه انسان کامل، مظهر کلمه «کن» الهی و کلمه بی‌واسطه حق و صادر اول است، که از آن به عقل اول تعبیر می‌شود. او تمام مراتب حق را داراست و می‌تواند مثل او در عالم تأثیر بگذارد. البته تمام کمالات انسان کامل به اذن الله است و او به‌طور مستقل، از خودش چیزی ندارد؛ بلکه فقر مطلق است.

کلمه، لوگوس^{۱۳} و حقیقت محمدیه

لوگوس واژه‌ای یونانی است به معنای گفتار، سامان‌دهی، نظم عقلانی، بیان عقلانی، تبیین، عقل، کلمه و ...^{۱۴} که در میان نوشته‌های فلسفی یونانی معروف بوده است. لوگوس به مثابه «کلمه خدا»، با تمام تجلیاتش، در متون الهیاتی یهود و مسیحیت در دوره هلنیستی ظاهر می‌شود. حکمت سلیمان و فیلون، از جمله منابع یهودی، و انجیل یوحنا، از جمله منابع مسیحی در این باره‌اند. در ادامه، لوگوس در مسیحیت همان پسر خدا یا مسیحا (لوگوس متجسد) می‌شود. لوگوس (کلمه خدا) در کتاب مقدس یهودیان، به مثابه تعلیم الهی (یعنی واسطه وحی و هدایت)، واسطه خلقت است و در مقام ابزار کنترل طبیعت ظاهر می‌شود. کلمه پروردگار، در مزامیر^{۱۵} ۱۱۹، با تورات یکی دانسته می‌شود. در نه باب اول امثال سلیمان، اوصاف کلمه یا تورات به حکمت نسبت داده می‌شود. در واقع، تورات و حکمت

در کتاب‌های ابوکریفایی بن سیراخ و حکمت سلیمان یکی اند.^{۱۵} در مسیحیت نیز لوگوس از همان منابع کتاب مقدسی و ربّنی (منسوب به ربّی، یعنی عالم یهودی) ریشه گرفته و این برای نشان دادن شباهت‌های لوگوس یهودی و مسیحی کافی است. تفاوت لوگوس در مسیحیت این است که لوگوس در مسیحیت متجسد شد.^{۱۶} لوگوس یا کلمه الهی در مسیحیت، در همه چیز و همه جا حاضر است؛ به واسطه اوست که مخلوقات حیات و نور می‌گیرند و به سبب وجود این کلمه است که شناخت خداوند ممکن می‌شود.^{۱۷} این توصیف از کلمه، شبیه حقیقت محمدیه در اسلام است و همان‌گونه که در دوره‌ای از تاریخ، کلمه در عیسی علیه السلام تجسم یافت، در دوره‌ای دیگر، حقیقت محمدیه در قالب حضرت محمد صلی الله علیه و آله تجسم پیدا کرد. این نور انقطاع ندارد و تا امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف جریان دارد و او اکنون نماد حقیقت محمدیه است. بنابراین، شاید بتوان گفت کلمه الهی و حقیقت محمدیه، دو اسم از یک واقعیت را تشکیل می‌دهند.^{۱۸} انسان کامل در عرفان یهودی آدم علیون^{۱۹} (یعنی انسان متعالی) یا آدم قادمون^{۲۰} (یعنی آدم قدیم) نامیده می‌شود.^{۲۱} آدم علیون، مظهر تمام سفیراها^{۲۲} در عالم است.^{۲۳} سفیراها، مثال معنوی کلام خدا (همه آموزه‌های کتاب مقدس، به ویژه ده فرمان) به شمار می‌روند.^{۲۴}

چنان‌که دیده می‌شود، در یهودیت نیز همانند اسلام، بحث کلمه (لوگوس) با انسان کامل عجین است؛ همان‌گونه که در مسیحیت نیز چنین است؛ با این تفاوت که در مسیحیت، یوحنا به کلمه تشخص داده و آن را شخصی می‌داند که در پیکره یک منجی، گوشت و پوست به خود می‌گیرد و تجسم می‌یابد.

آنچه از این مباحث به دست می‌آید، از این قرار است:

۱. خدا با انسان سخن گفته و این، سنت جاری او از آدم علیه السلام تا خاتم

صلی الله علیه و آله بوده است؛

۲. سخن گفتن خدا با انسان، حقیقی بوده است، نه مجازی و تمثیلی (البته در کلام الهی روش مجازی و تمثیلی به کار رفته، ولی اصل بر حقیقی بودن است و خلاف آن دلیل می‌خواهد)؛

۳. کلام و کلمه خدا از سنخ کلام بشری نیست، بلکه فقط آثار و خواص کلام بشری را دارد؛

۴. کلام خدا، یعنی فعل الهی، شامل تکوینیات و غیر تکوینیات می‌شود؛

۵. مصداق اتمّ این کلام، انسان کامل است که واسطه فیض خداست؛

۶. کلمات خدا، به صورت کتاب تشریح و به صورت الفاظ و کلمات، در کتب کتاب‌های گذاشته و در قرآن ظهور و بروز یافته است؛ بنابراین، خدا دارای دو کتاب تکوین و تشریح است.

کتاب

کتاب بر وزن فعال، به معنای مکتوب، یعنی نوشته شده است. به دلیل آنکه قراردادهای و دستورهای الزامی با نوشتن به مرحله قطعیت می‌رسید، واژه کتاب و کتابت به معنای هر حکم واجب یا هر سخنی که نقض پذیر نباشد، به کار می‌رود. به همین دلیل، قرآن که کلام الهی است و نقض پذیر نیست، کتاب نامیده شده است.^{۲۵} البته در اصل، کتاب به صفحه‌هایی گفته می‌شود که به وسیله خطوط و سطور چاپی یا غیرچاپی، معانی را در خود ضبط و ثبت کرده‌اند؛ ولی چون ملاک کاربرد اسامی، اغراض و غایات آنهاست، می‌توان در این مورد نیز توسعه داد و هر چیزی را که معنایی ثبت می‌کند هر چند کاغذ و قلم و مانند آن نباشد - کتاب نامید. بنابراین، ما در قرآن نمونه‌هایی را می‌بینیم که کتاب مصطلح نیست، ولی به آن کتاب گفته شده است؛ مانند آنچه در ذهن و قلب انسان وجود دارد.^{۲۶} آیه "بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ" (عنکبوت: ۴۹) اشاره به قرآن دارد.

انواع کتاب در قرآن

در قرآن از سه نوع کتاب، نام برده شده است:

۱. کتاب‌هایی که بر پیامبران علیه‌السلام نازل شده و در بردارنده شریعت‌اند.
۲. کتاب‌هایی که اعمال خوب یا بد بندگان را ثبت و ضبط می‌کنند. این قسم خود اقسامی دارد: قسمی مختص هر انسانی است و دیگری کتابی است که اعمال امت‌ها را ثبت و ضبط می‌کند. این قسم، تقسیم دیگری براساس افراد خوب و بد دارد و آن، کتاب ابرار و فجار است؛
۳. کتاب‌هایی که جزئیات نظام وجود و حوادث در آن ثبت و ضبط می‌شود و خود بر دو قسم است: کتابی که در آن تغییر و دگرگونی راه ندارد، به نام کتاب مبین و لوح محفوظ، و کتابی که دگرگونی و محو و اثبات در آن وجود دارد، به نام کتاب محو و اثبات.^{۲۷}

مراتب وجودی کتاب آسمانی

از آیات قرآن^{۲۸} استفاده می‌شود که جایگاه اصلی و اولیه کتاب آسمانی جایی است فراتر از عقل‌ها، که از آن به «أم‌الکتاب» و «لوح محفوظ» تعبیر می‌شود. تعبیر ام‌الکتاب (کتاب مادر یا مرجع) به این دلیل برای آن به کار رفته است که کتاب‌های آسمانی از آن استنساخ^{۲۹} شده‌اند. دو صفت علی و حکیم در آیه ۴ سوره زخرف، جایگاه اصلی این کتاب را فراتر از عقل بشری معرفی می‌کنند؛ زیرا عقل چیزی را که از مفاهیم و الفاظ و مقدمات تصدیقی مترتب بر یکدیگر تشکیل شده است، درک می‌کند و آنچه را که فراتر از مفاهیم و الفاظ، و بدون اجزا و فصول است، نمی‌تواند درک کند. بنابراین، اوصاف یادشده این نکته را می‌رسانند که «کتاب» در لوح محفوظ، نزد خدا در جایگاهی بسیار بلندمرتبه قرار دارد که عقل‌ها نمی‌توانند به آن برسند؛ بنابراین، در قالب قرآنی (=قابل خواندن)

عربی نازل شد تا در دسترس عقل‌ها باشد «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (زخرف: ۳).^{۳۰}

عارفان با استفاده از قرآن و احادیث، برای کتاب آسمانی مراتبی همانند مراتب عالم در نظر می‌گیرند. براساس هستی‌شناسی عرفانی، عالم ماده در ذوات و صفاتش، تنزل یافته عوالم بالاتر است^{۳۱} و به‌طور کلی، عالم تکوین دارای مراتب است. در این مورد، اشاره به قصیده بسیار معروف میرفندرسکی، خالی از لطف نیست:

چرخ با این اختران، نغز و صورتی در زیر دارد آنچه در
خوش و زیباسستی بالاسستی
این بیت که مطلع قصیده است، به مراتب طولی هستی، نفس رحمانی، حقیقت محمدیه، رحمت واسعه و کلمه «کن» اشاره دارد.^{۳۲} از دیدگاه عارف، چنین سلسله‌مراتبی که در کتاب تکوین به‌چشم می‌خورد، عیناً در کتاب تشریح نیز وجود دارد. کلام لفظی خدا که در کتاب‌های آسمانی و قرآن ظهور یافته - چون مطابق عوالم بالاست - این مراتب را که بطون نامیده می‌شوند، داراست.

عرفا مراتب و بطون کتاب تشریح را کاملاً منطبق بر کتاب تکوین می‌دانند. اگر عالم تکوین مراتبی چندگانه دارد، به‌همین‌سان و دربرابر هر مرتبه‌ای از این عالم، بطنی از بطون کتاب تشریح قرار دارد. کتاب‌های آسمانی و به‌ویژه قرآن، از این مراتب طولی گذر کرده و به عالم حروف، کلمات و ماده رسیده‌اند.^{۳۳}

با توجه به وجود مراتب متعدد در عالم و در کتاب‌های آسمانی، بحث تأویل آیات و اینکه علم تأویل از آن خدا و راسخین در علم است، پیش می‌آید و دیگر انسان‌ها، هرچه طهارت نفس پیدا کنند، به‌همان‌اندازه از کتاب‌های آسمانی و قرآن می‌توانند استفاده کنند.

نزول دفعی و تدریجی، و ارتباط آن با دو ساحت کتاب
از نزول کتاب در شب قدر، معلوم می‌شود که تمام قرآن یک‌باره نازل شده است. دربرابر، از آیاتی همچون «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ

تَنْزِيلاً) (إسراء: ۱۰۶) روشن می‌شود که قرآن، نزول تدریجی دارد. آیات دیگر و روایات، نزول دفعی و تدریجی را تأیید می‌کنند. بنابراین، قرآن دو نزول دفعی و تدریجی دارد و قرآنی که اجزا و سوره‌هایی دارد و زمانمند و مکان‌مند است، قابلیت نزول دفعی را ندارد. بنابراین، نزول دفعی باید به صورت بسیط و غیرمفصل و نزول تدریجی به صورت مفصل باشد. بنا بر قضای الهی، امور دارای دو مرحله هستند. یکی مرحله اجمال و دیگری مرحله تفصیل. در شب قدر است که امور اجمالی، تفصیل داده می‌شود و قرآن نیز در این شب، از حالت بساطت و اجمال به حالت تفصیل درمی‌آید.^{۳۴} کتاب آسمانی در اسلام دارای دو ساحت است و برای اینکه از ساحت اول و اجمال، به ساحت دوم و تفصیل برسد - همان‌گونه که پیش از این گفته شد، باید انسان کامل آن را دریافت کند و نقش وی در این زمینه بسیار حیاتی است.

کتاب در یهودیت

بنابر عقیده یهودیان، تورات ازلی و قدیم است و نظام عالم بر آن استوار است و اگر تورات نبود، آفرینش صورت نمی‌گرفت. برخی بر این باورند که تورات دو هزار سال پیش از آفرینش عالم به وجود آمد. برخی دیگر بر این عقیده‌اند که تورات ۹۷۴ دوره پیش از آفرینش جهان نوشته شده بود و در پناه ذات قدس متبارک قرار داشت.^{۳۵} تمام نوری که خدا به بنی اسرائیل بخشیده است، در تورات نهان است؛ توراتی که تبلور و استمرار عرفانی وحی سینوی است. الواحی که بر حضرت موسی علیه‌السلام نازل شدند، دو دسته بودند. الواح اولیه تورات و الواح ثانویه. در کتاب زوهر^{۳۶} آمده است که الواح اولیه از درخت حیات صادر شده بود، ولی بنی اسرائیل با گوساله‌پرستی خود نشان دادند که شایستگی بهره‌گیری از آن را ندارند. بنابراین، حضرت موسی علیه‌السلام به فرمان خدا، تورات دیگری به مردم عرضه کرد که صادر از درخت خیر و شر بود. الواح ثانویه در بردارنده

اوامر و نواهی است. قباله می‌گوید که الواح اولیه، نور و عقیده مسیحا (منجی) و منبع حیات ابدی در زمین بود؛ ولی الواح ثانویه تجلی متکثر^{۳۷} و غیرمستقیم این نور، یعنی حکمت^{۳۸} است که دیگر به‌طور مستقیم و بی‌واسطه در دسترس نیست؛ بلکه در پس پرده علم تکوینی خدا^{۳۹} محجوب شده است. تجلی «تورات قدیم»^{۴۰} تغییر کرد، اما نه در ذاتش که همان حکمت است. حضور واقعی حکمت الهی در تجلی دوم نیز همانند تجلی اول است؛ با این تفاوت که در دومی، حکمت به وسیله علم تکوینی الهی محجوب شد. برای رسیدن به حکمت، انسان باید نفس خود را با شناخت خیر و شر، و عمل به شریعت الهی آماده کند و با شوق زیادی در پی حقیقت نهفته‌شده در ورای نصوص کتب مقدس باشد.^{۴۱}

از این بیان چنین برمی‌آید که اولاً یهودیان نیز برای تورات دو ساحت قائل‌اند. تورات قدیم و نامخلوق، که حکمت الهی در آن مستقیم عرضه شده است، و توراتی که تنزل دارد و در اوامر و نواهی نمود دارد. ثانیاً انسان‌ها نیز در فهم کتاب مقدس مراتبی دارند؛ انسان‌هایی که گوساله‌پرست شدند، دیگر شایستگی فهم کتاب اولی را ندارند؛ یعنی سطوح فهم انسانی نیز لحاظ شده است. نکته دیگر اینکه برای فهم حکمت الهی باید ریاضت شرعی را تحمل کرد تا فهم انسان بالاتر رفته و با جست‌وجو در متون مقدس، به حقیقت و حکمت رسید (همان‌گونه که در اسلام نیز کسانی که با عمل به شریعت، به طهارت باطنی برسند، می‌توانند به حقیقت قرآن برسند).

تفاوت مسیحیت با اسلام و یهودیت

در اسلام، قرآن مجید وحی است و پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله مفسر و تبیین‌گر^{۴۲} آن است؛ ولی در مسیحیت، وحی غیرملفوظ است و مسیحیان بر این باورند که حضرت عیسی علیه‌السلام وحی است و اناجیل، آن وحی را تفسیر می‌کنند.^{۴۳} هر سه دین در اینکه واسطه و رابطی بین خدا و انسان لازم است،

متفق‌اند و وجود انسان کامل را تأیید می‌کنند؛ با این تفاوت که مسیحیت، انسان کامل را خدای متجسد معرفی و انحرافی در این زمینه ایجاد کرد.

تأویل کتاب آسمانی

از آنچه گذشت، روشن شد که کتاب‌های آسمانی دارای سطوح مختلف معنایی‌اند و فهم سطوح مختلف معنایی، وابسته به مرتبه طهارت باطنی انسان است و فهم عالی و کامل آن، مختص به انسان کامل است. از این مطالب به دست آمد که کتاب آسمانی دارای ظاهر و باطن است و تأویل آن را انسان‌هایی می‌دانند که طهارت نفس بالایی دارند. از آن‌رو که کتاب آسمانی دارای تأویل است، اشاره‌ای کوتاه به بحث تأویل خواهیم داشت.

قرآن آیات محکم و متشابه دارد. آیه محکم آیه‌ای است که در بیان مُراد خود، صریح و قاطع است و شنونده در فهم آن به اشتباه نمی‌افتد؛ اما آیه متشابه عکس آن است. مؤمن باید به آیات محکم ایمان بیاورد و بنابر آن عمل کند و در خصوص آیات متشابه باید به آنها ایمان داشته باشد، ولی برای تأویل و تفسیر باید آنها به اهل آن رجوع کند.^{۴۴} روش اهل بیت علیهم‌السلام نیز این‌گونه بوده است و از روایات و سیره و روش آنها نیز همین مطلب به دست می‌آید.^{۴۵}

تأویل از کلمه «أول» به معنای رجوع است و تأویل آیه، یعنی برگرداندن آیه به چیزی که مراد آن است و منظور از تنزیل، معنای روشن و تحت‌اللفظی آیه است.^{۴۶} علامه طباطبایی در توضیح تأویل، راهی دقیق و عمیق‌تر از دیگران پیموده است. وی برای تأویل، سه قید حقیقی، واقعی و عینی را ذکر می‌کند. واقعیت، اوهام را خارج می‌کند؛ حقیقت این را بیان می‌کند که منشأ و اصل آن، امور اعتباری نیست و قید عینیت، مفاهیم و ذهنیات را دفع می‌کند.^{۴۷} تأویل، حقیقتی است که از جنس مفاهیم و مدلول‌های الفاظ نیست؛ بلکه از امور عینی و خارجی است و الفاظ آن را دربر نمی‌گیرند؛ بنابراین، خداوند آن را با الفاظ به بند کشید تا بشر اندکی با حقیقت آشنا شود.^{۴۸}

از آیاتی که واژه تأویل در آنها به کار رفته است، به دست می‌آید که تأویل از قبیل معنا و مدلول لفظ نیست. تأویل در همه موارد، چه تعبیر خواب، چه عاقبت امر و... بر حقیقتی خارجی دلالت دارد. تأویل هر چیز، حقیقتی است که آن چیز از آن نشأت گرفته است. این معنا درباره قرآن نیز صادق است؛ یعنی قرآن از حقایق نشأت گرفته است که از مرتبه حس و محسوس فراتر و از قالب الفاظ و عبارات، که محصول زندگی مادی است، بسیار بالاتر و وسیع‌ترند. این حقایق در قالب الفاظ نمی‌گنجند. خدا به وسیله این الفاظ، سرنخی دست بشر داده است تا با وسیله آن تعقل کند و به اصل مطلب راه یابد. این الفاظ سایه و مثلی هستند از آن حقایق اصلی نزد خدا که تنها باید آنها را مشاهده کرد و روز قیامت، این حقایق به طور کامل آشکار خواهند شد.^{۴۹} بنابراین، تأویل قرآن، حقیقتی است در أم‌الکتاب نزد خدا. تأویل در مرتبه غیب و مخصوص خدا و کسانی است که خدا به آنان اذن تأویل داده و این، غیر از تفسیر است.

بنابر این نظر، آن حقیقت عینی که الفاظ و مفاهیم از آن حکایت می‌کنند، تأویل شمرده می‌شود. البته این معنای تأویل، دیگر مختص به آیات متشابه نخواهد بود؛ بلکه همه کلمات الهی دارای تأویل خواهند بود و هر آیه‌ای حقیقتی در بالا خواهد داشت. به تصریح آیات قرآن، چنین تأویلی را جز خداوند و راسخان در علم، کس دیگری نمی‌فهمد.^{۵۰}

انسجام و یکپارچگی

قرآن کریم و کتاب مقدس مانند سایر کتاب‌ها نیستند که دارای مقدمه، کلیات، چینش منطقی بحث و خاتمه و نتیجه باشند؛ بلکه در آنها عدم انسجام و ناسازگاری ظاهری احساس می‌شود و معتقدان هر دو دین تلاش فراوانی کرده‌اند تا بین آیات این کتاب‌ها، انسجام و هماهنگی ترسیم کنند؛ مؤمنان به هر دین این

انسجام را می‌پذیرند، ولی غیرمؤمنان آن را نمی‌پذیرند و درصدد بیان تناقضات این کتاب‌ها برمی‌آیند.

هر کسی در آغاز در برخورد با ظاهر آیات و سوره‌های قرآن، عدم انسجام و ناسازگاری ظاهری را احساس می‌کند. به‌همین دلیل، در علوم قرآن مباحث مفصلی دربارهٔ مناسبات و پیوستگی آیات مطرح می‌شود و نویسندگان بسیاری در این باره مطالب عمیق و دقیقی نوشته‌اند تا برای قرآن چهره‌ای پیوسته ترسیم کنند.^{۵۱}

دربارهٔ کتاب مقدس نیز این مشکل وجود دارد و آن، عنوان مجموعه نوشته‌هایی است که مسیحیان آنها را مقدس می‌شمارند^{۵۲} و بنا بر نظر مسیحیان، این مجموعه نوشته‌ها یک کتاب شده‌اند و بین تمام داستان‌ها، شعرها، گفتارها و پیشگویی‌های آن، یگانگی و انسجام هست.^{۵۳}

وحي يا الهام

در اسلام، قرآن مجید وحی است و پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله مفسر و تبیین‌گر^{۵۴} آن است؛ ولی در مسیحیت، وحی غیرملفوظ است و مسیحیان بر این باورند که حضرت عیسی‌علیه‌السلام وحی است و اناجیل، آن وحی را تفسیر می‌کنند.^{۵۵} در اینجا سؤال این است که آیا اناجیل وحی نیستند؟ مسیحیان بر این باورند که اناجیل الهام‌اند و روح‌القدس آنها را به نویسندگان بشری الهام کرده است و درحقیقت، یک وحی، یعنی مسیح علیه‌السلام بیشتر وجود ندارد.

یهودیان نیز وحی را مانند مسلمانان تعریف می‌کنند و معتقدند که خدا با پیامبران بسیاری سخن گفته است؛ با این تفاوت که آنان بر این باورند که وحی از حدود چهار قرن پیش از میلاد قطع شده است و پس از ظهور موعود، دوباره وحی صورت خواهد گرفت.^{۵۶} اما مسلمانان پیامبر خود را خاتم پیامبران می‌دانند و معتقدند پس از وی دیگر وحی صورت نخواهد گرفت.

اناجیل، زندگی‌نامه مسیح و دربردارنده سخنان حکیمانه و سیره او و شبیه کتاب‌های حدیثی مسلمانان؛ اما قرآن سخن خدا و وحی است. بنابراین، قرآن از این جهت با اناجیل تفاوت دارد و مساوی با مسیح (وحی مسیحیان) است. قرآن از نظر مسلمانان، معجزه است؛ اما از نظر مسیحیان، خود مسیح معجزه است.

مسیحیان معتقدند که خدا کتاب مقدس را به وسیله نویسندگان بشری نوشته است. بنابراین، کتاب‌های مقدس دارای یک نویسنده الهی و نویسندگان بشری است. خداوند توسط روح القدس مطالبی را که می‌خواست نوشته شود، به نویسندگان بشری الهام می‌کرد. اقلیت بسیار ناچیزی از مسیحیان گمان می‌کنند که کتاب‌های مقدس با همین الفاظ الهام شده است. این نظریه به اعتقاد ربانیون یهود شباهت دارد و با دیدگاه مسلمانان درباره قرآن کریم مطابق است.^{۵۷}

بنیادگرایان مسیحی اعتقاد به عصمت لفظی کتاب مقدس دارند؛ ولی بیشتر متفکران کاتولیک، ارتدوکس و پروتستان معاصر، عصمت لفظی را قبول ندارند و اصل مژده و ظرف آن را از هم جدا می‌کنند. آنها عقیده دارند که اصل پیام از خداست، ولی شکل پیام از عامل بشری متأثر می‌شود که احتمال خطا و اشتباه نیز دارد. البته مسیحیان برای کشف پیام الهی از این ظرفی که احتمال خطا در آن وجود دارد، در طول سالیان متمادی تلاش فراوانی انجام داده‌اند.^{۵۸}

در این جدول، قرآن کریم و کتاب مقدس از لحاظ وحی بودن و برخی مشخصات دیگر مقایسه شده‌اند.

قرآن کریم یک کتاب	کتاب مقدس ۶۶ یا ۷۳ کتاب
عربی	عبری، آرامی و یونانی
مؤلف آن خدا	مؤلف آن خدا و بشر
الفاظ، بشری نیستند (وحی)	الفاظ، بشری‌اند و احتمال خطا دارند (الهام)
در مدت ۲۳ سال	تدوین در ۱۵۰۰ سال
پیام الهی، ازلی و فراگیر است	پیام الهی، ازلی و فراگیر است
قرآن وحی است و پیامبر مفسر آن	حضرت عیسی علیه السلام وحی است و اناجیل مفسر آن
کتاب‌های ابوکریفایی ^{۵۹} ندارد	کتاب‌های ابوکریفایی دارد ۶۰

تدوین کتاب مقدس و قرآن کریم

برخی از متون مقدس در آغاز شفاهی بودند و به مرور زمان مکتوب شدند؛ ولی برخی از همان ابتدا نوشته شده‌اند. قرآن مجید و بخشی از عهد عتیق از همان آغاز مکتوب بوده‌اند.^{۶۱} عهد عتیق - بنابر دلایل و شواهد موجود در آن - در مدت هزار سال (۱۴۰۰ تا ۴۰۰ ق.م) توسط دست‌کم، سی نویسنده مختلف نوشته شده است که نویسندگان برخی از کتاب‌ها ناشناخته‌اند؛^{۶۲} ولی عهد جدید و قرآن کریم، تاریخ کوتاهی دارند.^{۶۳}

نزول وحی به حضرت موسی علیه‌السلام تدریجی و به مدت چهل سال بوده است. وحی به اشعیا، در زمان سلطنت چهار پادشاه یهودا، یعنی عزریا، یوثام، آحاز و حزقیال بوده و مدت سلطنت این چهار پادشاه، ۱۱۳ سال بوده است. بنابراین، زمان وحی این کتاب و همین‌طور کتاب یوشع، ۱۱۳ سال بوده است. وحی کتاب ارمیا نیز حدود ۴۱ سال طول کشیده است. کتاب حزقیال ۲۲ سال، کتاب دانیال حدود ۶۰ سال، کتاب میکاه حدود ۶۱ سال، کتاب حجّی حدود ۳ ماه (با وجود حجم بسیار کم) و وحی کتاب زکریا حدود ۲ سال بوده است.^{۶۴} حضرت مسیح علیه‌السلام هنگام نزول روح‌القدس بر ایشان و آغاز رسالتش سی ساله و هنگام عروج به آسمان سی‌وسه ساله بود. بنابراین، تعلیمات الهامی او در مدت سه سال بر ایشان نازل شده است؛ اما نگارش اناجیل اربعه و تدوین آنها صدها سال طول کشید. سیر تحول کتاب مقدس از جمع‌آوری، افزودن حروف صدادار به آن، نسخه‌های اصلی آن، ترجمه‌های آن و تبویب و شماره‌گذاری آن، در کتاب‌های مسیحیان آمده است.^{۶۵}

قرآن نیز در مدت ۲۳ سال بر پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده است. اما باید دید که پس از نزول، تدوین قرآن چه قدر زمان برده است. شکی نیست که نگارش قرآن از زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شروع شده است و خود ایشان بر

این کار اصرار داشته‌اند.^{۶۶} حتی پیامبر صلی الله علیه و آله ترتیب سوره‌ها را نیز ذکر می‌کردند.^{۶۷} درباره ترتیب آیات در سوره‌ها اجماع وجود دارد که به دست پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.^{۶۸}

بنا بر تصریح علما، تمام قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته شده بود و تنها، در یک کتاب مدون جمع نشده بود.^{۶۹} در زمان خلیفه اول، قرآن جمع آوری شد.^{۷۰} در زمان خلیفه دوم که فتوحات زیاد شد و تازه مسلمانان بر یادگیری قرآن اصرار داشتند، نسخه‌هایی از قرآن نوشته شد و در شهرهای مختلف رواج یافت.^{۷۱} این کار باعث اختلاف قرائات شد و خلیفه سوم مصمم به یکی کردن مصحف‌ها شد و این کار را انجام داد که به قرآن عثمانی معروف است. حتی مستشرقان نیز این مطلب را قبول دارند که قرآن تنها کتابی است که تحریف نشده است و شکی در اصالت آن نیست.^{۷۲}

اگر بپذیریم که قرآن در زمان خلیفه اول جمع‌آوری و تدوین شد، بنابراین، مدت زمان تدوین قرآن پس از زمان نزول آن، حدود دو سال طول کشیده است. ولی اگر بگوییم که تدوین نهایی قرآن در زمان خلیفه دوم بوده است، با توجه به اینکه مدت خلافت خلیفه اول و دوم حدود سیزده سال طول کشید، زمان تدوین قرآن پس از نزول، سیزده سال بوده است. بنابراین، زمان تدوین قرآن در مقایسه با کتاب مقدس، بسیار اندک است.

نکته دیگر اینکه در رسم الخط قرآن، تطور وجود داشته است؛ یعنی ابتدا بدون نقطه و حرکات بوده و در گذر زمان، نقطه و حرکات و در زمان‌های بعد، علایم تجویدی به آن افزوده شده است.^{۷۳}

سبک نگارش

تمام قرآن کریم و بخش‌هایی از تورات کنونی به صورت پیام مستقیم خدایند؛ ولی اناجیل و بخش‌های دیگر تورات کنونی، بیشتر به تاریخ و زندگی‌نامه

شبيه‌اند و به صورت صریح و مستقیم پیام الهی را بیان نمی‌کنند. با یک مراجعه به قرآن، می‌توان به راحتی دریافت که تمام قرآن پیام الهی است. پیام‌های الهی قرآن به دقت ثبت و نقل شده است، به گونه‌ای که لفظ «قل» نیز در آن تکرار شده است و مسلمانان موظف‌اند آن را تکرار و ادا کنند.^{۷۴} قرآن از ابتدا و در متن خود، خود را کتاب و قرآن معرفی می‌کند و اوصافی چون عظیم، مبین، کریم، مجید، دارای ذکر، هدایت‌گر، انذارگر جهانیان، شفا، رحمت برای مؤمنان، بشارت برای مؤمنان و... را برای خود ذکر می‌کند؛ در صورتی که دیگر کتاب‌های آسمانی چنین نیستند و در گذر زمان، تبدیل به کتاب مقدس شدند.

تدوین کتاب‌های جانبی درباره قرآن کریم و کتاب مقدس

به مرور زمان، درباره تمام کتاب‌های مقدس، کتاب‌های کمک‌آموزشی و جانبی نوشته می‌شود. کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان نیز مانند قرآن و هر کتاب مقدس دیگری دارای متونی کمک‌آموزشی، تفسیری و مانند آن است. برای نمونه، کتاب‌های *پانورامای کتاب مقدس* (راهنمای بصری برای مطالعه کتاب مقدس)، کشف‌الآیات یا آیه‌یاب کتاب مقدس، آموزش خلاق کتاب مقدس و کتاب‌های تفسیری و کتاب مقدس برای کودکان با تصاویر رنگی و کتاب‌هایی درباره ۳۶۵ روز سال و مواردی از این دست، کتاب‌های جانبی کتاب مقدس‌اند.^{۷۵}

برتری قرآن کریم بر کتاب مقدس

تورات، انجیل و زبور، مهم‌ترین کتاب‌های آسمانی‌اند که در قرآن از آنها یاد شده است. بنابر آیات و روایات، قرآن بر دیگر کتاب‌های آسمانی فضیلت و برتری دارد. آیه «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ» (مائده: ۴۸) با صفت «مهیمن» به معنای برتری و سلطه، می‌رساند که قرآن بر کتاب‌های آسمانی پیشین فضیلت دارد. پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز

می‌فرمایند: «أُعْطِيَتْ مَكَانَ التَّوْرَاتِ السَّبْعَ الطَّوَالَ^{۷۶} وَمَكَانَ الْإِنْجِيلِ الْمَثَانِي وَ مَكَانَ الزَّبُورِ الْمِئِينَ وَفُضِّلَتْ بِالْمُفْصَلِ»^{۷۷} که این فرمایش، دلالت بر برتری قرآن بر این کتاب‌ها دارد.^{۷۸} اما باید توجه داشت که طبق این فرمایش، برتری قرآن بر کتاب‌های آسمانی از لحاظ محتوایی است، نه لفظی و نگارشی؛ هرچند از نگاه مسلمانان و متن آیات قرآن، قرآن از هر لحاظی بر همه کتاب‌های برتری دارد که این مطلب، نیاز به یک پژوهش علمی دارد.

تحریر قرآن کریم و کتاب مقدس

از بدیهیات تاریخی است که پیامبر اسلام، حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، چهارده قرن پیش ادعای پیامبری کرد و عرب‌ها و غیر آنان به او ایمان آوردند؛ همچنین، کتابی آورد به‌نام قرآن و هم‌آورد طلبد و آن را معجزه پیامبری خود قرار داد. قرآنی که امروزه در دست ماست، همان قرآنی است که به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده است و معاصران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را خوانده‌اند. تاریخ گواهی می‌دهد که قرآن گم نشده است تا از نو نوشته شده باشد. تنها برخی احتمال کم شدن مقدار کمی، مانند جمله یا آیه و یا تغییر در کلمات یا اعراب جمله یا آیه‌ای را داده‌اند.^{۷۹}

قرآن در همه زمینه‌هایی که تحدی کرده و هم‌آورد طلبد است، مانند فصاحت و بلاغت، نظم عجیب و یا نبود اختلاف، امروزه نیز دارای همان اوصاف است. افزون‌براین، قرآن از برخی حوادث آینده با تصریح و یا با اشاره خبر داده است که همه آنها درست بوده‌اند. قرآن خود را به ویژگی‌هایی مانند روشنگر و هدایتگر متصف کرده است که ما در قرآن موجود، آنها را می‌یابیم.^{۸۰} دلایل متعددی برای تحریف نشدن قرآن عرضه شده است. یکی از آنها تواتر قرآن است.^{۸۱} دیگری این است که قرآن با ویژگی‌های خاصی مانند معجزه بودن، هادی و نور بودن و... وصف شده است و اگر در قرآن، تغییری مانند زیاد شدن،

کم شدن یا تغییر در لفظ یا ترتیب آن صورت گرفته بود، نباید این ویژگی‌ها را می‌داشت؛ ولی قرآنی که امروزه در دست ماست، همه این اوصاف را به‌طور کامل داراست. بنابراین، قرآن موجود همان قرآنی است که بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده است و اگر فرض شود که در قرآن تغییری رخ داده است، باید در مواردی باشد که به ویژگی‌های یاد شده لطمه وارد نکرده باشد، مانند: اختلاف قرائات.^{۸۲}

روایات و احادیث مربوط به وقوع تحریف در قرآن
در میان روایات شیعی، روایاتی هست که تحریف به نقصان قرآن را به ذهن القا می‌کند؛ تاجایی که محدث نوری، صاحب کتاب *مستدرک الوسائل*، یکی از دانشمندان بزرگ شیعه، کتابی در اثبات تحریف قرآن می‌نویسد با عنوان *فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب*.

البته تمام علمای دیگر شیعه، از شیخ صدوق گرفته تا علما و مراجع معاصر، همه، عدم تحریف را اثبات کرده‌اند.^{۸۳} برخی از علمای معاصر نیز بر این کتاب، ردیه نوشته‌اند.^{۸۴} روایاتی که در مجامع روایی اهل سنت درباره تحریف قرآن آمده است، بسیار بیشتر از روایات شیعی است؛^{۸۵} اما به نظر می‌رسد که هیچ عالم سنی، کتابی در اثبات تحریف ننوشته است. خلاصه اینکه هیچ دلیلی بر اثبات تحریف قرآن وجود ندارد و در برابر، دلایل عقلی و نقلی متعددی بر اثبات عدم تحریف قرآن وجود دارد.

تحریف کتاب مقدس

هر فرد مؤمنی در هر دینی، از یهودیت گرفته تا هندوئیسم و بودئیسم و ...، کتاب مقدس خود را معتبر می‌داند. اما در میان دانشمندان و الهیون غربی، برخی الهام

کلمه به کلمه و صحت و سلامت عهدین را تأیید نمی‌کنند؛^{۸۶} ولی باید توجه داشت که آن را تحریف شده نیز نمی‌دانند.

دانشمندان غیرمتدین نیز کتاب مقدس را صرفاً متنی قدیمی با قدمتی ۲۵۰۰ ساله می‌دانند؛ زیرا آنان ارتباط و حیانی خدا با انسان را از لحاظ علمی قبول ندارند.^{۸۷} با توجه به مبنای فکری آنان، اندیشهٔ چنین کسانی دربارهٔ قرآن و هر کتاب آسمانی دیگر نیز باید چنین باشد.

مسلمانان معتقدند که تورات و انجیل منزل، تحریف شده است؛ ولی اهل کتاب این مطلب را قبول ندارند و با اشاره به نسخه‌های ۲۰۰۰ سالهٔ عهد عتیق و ۱۶۰۰ سالهٔ عهد جدید، این مسأله را انکار می‌کنند. با نگاهی به تورات و انجیل می‌توان فهمید که آن کتاب‌ها مانند قرآن نیستند و به یک کتاب تاریخ شباهت دارند. انجیل به شیوه‌ای نوشته شده‌اند که اگر عنوان انجیل از آن برداشته شود، هیچ شباهتی به انجیلی که در قرآن از آن یاد شده است، ندارند. خود مسیحیان و یهودیان این کتاب‌ها را نوشتهٔ انسان‌ها می‌دانند و الهی و وحیانی نمی‌دانند؛ البته با معیارهای کلامی خود به آن کتاب‌ها ارزش الهی می‌دهند.^{۸۸}

در قرآن مجید دربارهٔ تحریف انجیل هیچ سخنی به میان نیامده است؛ یعنی نفیاً و اثباتاً هیچ آیه‌ای در این باره وجود ندارد و در شش آیه، از تحریف تورات سخن به میان آمده است. دانشمندان و مفسران مسلمان، اختلاف دیدگاه‌هایی در این باره دارند. برخی از آنان معتقدند که از دیدگاه قرآنی، تورات و انجیل، هم تحریف لفظی شده‌اند و هم تحریف معنوی. برخی می‌گویند که آیات قرآن به تحریف معنوی تورات و انجیل اشاره دارند.^{۸۹} برخی دیگر می‌گویند: تحریف لفظی امکان نداشته است، مانند: /بن‌سینا. او بر این باور است که چون پیروان دین یهود بسیار زیاد بوده‌اند و شهرهای آنان از یکدیگر بسیار دور بوده و اختلافات مذهبی داشته‌اند، تورات نمی‌تواند محرف باشد. با وجود جمعیت بسیار و دشمنی بین

آنان، که مراقب همدیگر بودند تا نقطه‌ضعفی از یکدیگر بیابند، اگر تورات توسط گروهی مانند مسیحیان تحریف می‌شد، بقیه آن را اعلام می‌کردند. در صورتی که چنین چیزی نبوده، پس تورات تحریف نشده است.^{۹۰} *فخر رازی* نیز در این باره استدلال می‌کند که تورات متواتر، است و در متواتر امکان تحریف وجود ندارد.^{۹۱} برخی دیگر با اصرار بر اینکه تورات و اناجیل فعلی دست‌نوشته‌هایی بشری‌اند و تورات و انجیل اصلی مانند سایر کتاب‌های آسمانی (صحف ابراهیم و نوح) مفقود شده‌اند، بر این باورند که اساساً سخن از تحریف کتاب مقدس بی‌معنا و سالبه به انتفاء موضوع است؛ زیرا خود یهودیان و مسیحیان کتاب مقدس را الهی نمی‌دانند. قرآن کریم نیز در هیچ‌جا سخنی از تحریف تورات و انجیل به‌میان نیاورده است؛ بلکه متذکر تحریف کلم شده است که آن هم در گفتار و شنیدار است و ربطی به تحریف نوشتاری ندارد.^{۹۲}

جمع‌بندی بحث تحریف

دیدگاه *ابن‌سینا* و *فخر رازی*، نادرست به نظر می‌رسد؛ زیرا تا پیش از چاپ کتاب مقدس، انحصار آن در دست افراد خاصی بوده است که در قرآن نیز آیاتی بر این مطلب اشاره دارد، مانند: کتمان کتاب و مخفی کردن آن. بله، پس از چاپ کتاب مقدس و در دسترس قرار گرفتن آن برای همه، دیگر تحریف امکان‌ناپذیر است - هر چند امروزه نیز به این دلیل که کتاب مقدس ترجمه است، در آنها دست برده می‌شود و ترجمه‌های مختلف، با یکدیگر اختلاف دارند - . به نظر می‌رسد از آیات قرآن نتوان اثبات کرد که کتاب مقدس تحریف لفظی شده است؛ بلکه بیشتر آیات ناظر به تحریف معنوی است. نکته دیگر اینکه آنچه از آیات بر می‌آید این است که خواص یهود کتاب تورات را در اختیار داشتند و آن، دست‌نخورده و تحریف‌نشده بود و شاید، امروزه نیز در جایی و در اختیار بزرگان آنان باشد، ولی آنچه عرضه می‌شد، نوشته‌هایی بود که برخی آیات و مطالب دیگری را که خود

به آن می‌افزودند در برداشت «تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيراً»، (انعام: ۹۱). بنابراین، قرآن اشاره می‌کند که تورات اصلی را مخفی کردند و آنچه عرضه شد، کتاب‌هایی بشری و تحریف‌شده است. «یکتبون الكتاب بایدیهم...» (بقره: ۷۹) به همین دلیل است که قرآن به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گوید: به یهودیان بگو که اگر راست می‌گویند، تورات را آورده و تلاوت کنید: «قُلْ فَاتُوا بِالْتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (آل‌عمران: ۹۳) پس این احتمال هست که تورات تحریف نشده باشد و آنچه به نام تورات عرضه شده است، تورات نیست. دیدگاه بعدی که می‌گوید: کتاب مقدس فعلی بشری است و تحریفی بودن آن معنا ندارد، درست به نظر می‌رسد؛ زیرا آنچه ما از تحریفی بودن اراده می‌کنیم؛ این است که کتاب مقدس را الهی در نظر می‌گیریم و سپس می‌گوییم تحریف لفظی شده است؛ درحالی‌که به گفته خود یهودیان و مسیحیان، این کتاب‌ها بشری‌اند و از ادعای ما درباره تحریف این کتاب‌ها تعجب می‌کنند؛ زیرا این کتاب‌ها تاریخ مشخصی دارند. بنابراین، محل بحث باید کاملاً روشن باشد.

خلاصه اینکه تورات و اناجیل، بشری‌اند و تحریف لفظی آنها - به معنایی که ما اراده می‌کنیم - خارج از موضوع بحث است. البته شواهدی وجود دارد که اناجیل در ترجمه‌های مختلف دست‌کاری شده‌اند؛ ولی این نیز نمی‌تواند تحریف باشد؛ زیرا نسخه اصلی وجود دارد و می‌توان آن را اصلاح کرد و اساساً ترجمه، محل بحث نیست. ممکن است در ترجمه قرآن نیز اشتباهاتی وجود داشته باشد. نکته دیگر اینکه آیات قرآن هیچ اشاره‌ای به تحریف انجیل نکرده‌اند و آیاتی که درباره تحریف تورات آمده‌اند، همگی دلالت بر تحریف معنوی دارند، نه لفظی.

حجیت و اعتبار قرآن کریم و کتاب مقدس

حجیت یک کتاب به این است که با روش‌های معتبر ثابت شود که این کتاب، متعلق به نویسنده و همان گفتار و نوشتار است و هیچ تغییری در آن صورت نگرفته است؛ اما اینکه خود نویسنده چقدر حجیت و اعتبار دارد، بحث دیگری است.

استناد کتاب‌هایی که در کتاب مقدس آمده، به پیامبرانی که کتاب‌ها به نام آنان است، قطعیت ندارد^{۹۳} و مهم‌ترین دلیل، حکم مجامعی است که آنها را الهامی دانسته‌اند. افزون‌براین، پیامبری برخی از آنان نیز اثبات پذیر نیست.^{۹۴} نکته دیگر اینکه کتاب مقدس در اصل، ترجمه است و در ترجمه‌های مختلف، اغلاط و تحریف‌هایی وارد شده است.^{۹۵} برای نمونه، عهد جدید برای افزوده شدن تثلیث، دچار تحریف شده است.^{۹۶}

بنابراین، می‌بینیم که کتاب مقدس هم از نظر استناد به نویسندگان و هم از نظر خود نویسندگان، فاقد حجیت است. البته باید توجه داشت که از نظر مسیحیان، کتاب مقدس حجیت دارد.

مسیحیان برای توجیه آسمانی بودن کتاب مقدس، سه دیدگاه دارند:

۱. تمکین: خدا با توجه به رحمت بی‌پایان خود، پیام خود را در حدّ ضعف انسانی ما تنزل داده است؛

۲. املا: روح القدس عهدین را املا کرده است؛

۳. تألیف خدا: مؤلف نهایی عهدین خداست، اما الفاظ آن از خدا نیست. شورای واتیکانی دوم دیدگاه خود را درباره کتاب مقدس در مصوبه‌ای با نام «کلام خدا» بیان کرد و جنبه الهی بودن آن را به تفصیل بیان کرد.^{۹۷}

مسیحیان بر این باورند که در واقع، نه کلیسا و نه هیچ شورایی، کتابی را رسمی یا قانونی و معتبر نکرده است؛ بلکه کتاب، یا معتبر است یا نیست، و کلیسا و شورا فقط در حد تشخیص اعتبار، و اعلام آن عمل می‌کنند. ملاک اعتبار کتاب مقدس از نظر آنان چنین است: ۱. نویسنده عهد عتیق باید قانون‌گذار، نبی و یا رهبر بنی اسرائیل باشد و نویسنده عهد جدید، یا باید یکی از رسولان باشد یا تأیید شده از جانب یکی از آنها در کتاب یادشده باشد؛ ۲. شواهد درونی کتاب، دال بر الهامی بودن باشد؛ ۳. عقیده و رأی کلیساها (اجماع و اتفاق آرا) بر اعتبار آن باشد.^{۹۸}

اما درباره قرآن، هم استناد آن به آورنده‌اش اثبات پذیر است و هم وجود تاریخی پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله قطعاً است و از این لحاظ، دارای حجیت است.^{۹۹}

اعتبار کتاب‌های آسمانی از منظر برون‌دینی و درون‌دینی

از بعد درون‌دینی، یهودیان، آسمانی بودن انجیل و قرآن مجید را منکرند و مسیحیان، آسمانی بودن قرآن را. قرآن کریم از تورات و انجیلی سخن می‌گوید که مانند قرآن نازل شده‌اند؛ حال آنکه عموم اهل کتاب، تورات را نوشته حضرت موسی علیه‌السلام می‌دانند و مسیحیان معتقدند حضرت عیسی علیه‌السلام هیچ کتابی نداشته و اناجیل، شرح حال و زندگی اوست؛ خود اناجیل نیز ادعای وحی بودن را ندارند و شیوه نگارش آنها نیز این را نشان می‌دهد. بنابراین، مسلمانان این تورات و اناجیل را قبول ندارند. البته یهودیان و مسیحیان کتاب‌های خود را به دلیل محتوای آنها و حیانی، مقدس و آسمانی می‌دانند.^{۱۰۰}

از بعد برون‌دینی، قرآن مجید تاریخ روشنی دارد و تواتر آن بر هر محقق منصفی به‌سادگی اثبات می‌شود و کسی آن را انکار نکرده است. اما تورات و انجیل، نه تاریخ روشنی دارند و نه تواتری؛ از این رو، اعتبار ندارند؛ ولی چنان‌که گذشت، یهودیان و مسیحیان برای اثبات اعتبار کتاب‌های مقدس خود، راه‌های دیگری دارند.^{۱۰۱}

اوصاف قرآن کریم و کتاب مقدس از نگاه آیات قرآن

قرآن کریم، تصدیق‌کننده کتاب مقدس

تمام کتاب‌های آسمانی چون دارای اصل و ریشه واحد بوده و رسالت یکسانی داشته‌اند، کتاب‌های پیش از خود را تأیید و تصدیق کرده‌اند. انجیل، تورات را^{۱۰۲} و قرآن هر دو را تصدیق کرده‌اند.^{۱۰۳} ولی قرآن به این دلیل که آخرین کتاب آسمانی و برتر از دیگر کتاب‌هاست، تنها کتابی است که همه کتاب‌های پیش از خود را تصدیق کرده و کتابی پس از آن نیامده است تا آن را تصدیق کند.

توحیدی بودن قرآن کریم و کتاب مقدس آیات قرآن در بیان داستان پیامبران، نخستین و مهم‌ترین شعار آنان را توحید معرفی می‌کند. دستورات اولیه ده فرمان نیز توحید است.^{۱۰۴} به همین دلیل است که قرآن به پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و مسلمانان دستور می‌دهد به اهل کتاب بگوید که ما در توحید با شما اشتراک داریم.^{۱۰۵}

تنزیلی بودن قرآن کریم و کتاب مقدس آیات فراوانی در قرآن بر تنزیلی بودن آن دلالت دارند که از ذکر آنها می‌گذریم. درباره تنزیلی بودن تورات و انجیل نیز آیاتی متعددی داریم که به چند نمونه بسنده می‌کنیم. آیات «...مِن قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ...» (آل عمران: ۹۳)؛ «وَلِيَحْكُمَ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ...» (مائده: ۴۷) و «نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنجِيلَ مِنْ قَبْلِ هُدًى لِلنَّاسِ...» (آل عمران: ۳ و ۴) بر تنزیلی بودن تورات و انجیل دلالت دارند.

اوصاف هدایتگری این سه کتاب در قرآن، این سه کتاب آسمانی اوصافی دارند، مانند: دارای حکم خدا بودن،^{۱۰۶} دارای هدایت، رحمت و نور بودن،^{۱۰۷} بصیرت بخش بودن،^{۱۰۸} کتاب کامل و بدون عیب،^{۱۰۹} موعظه و پندبودن،^{۱۱۰} فرقان و ذکر بودن،^{۱۱۱} قابل اقامه شدن و^{۱۱۲} دارای مفاهیمی چون رستگاری، قیامت و بهشت و جهنم^{۱۱۳} و وعده منجی.^{۱۱۴}

جهانی بودن قرآن، و بنی اسرائیلی بودن تورات و انجیل

آیاتی همچون «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (فرقان: ۱) و «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (سبأ: ۲۸) این نکته را می‌رسانند که قرآن رسالتی جهانی دارد و برای

همه مردم نازل شده است؛ ولی آیاتی مانند «وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكَيْلًا» (اسراء: ۲) و «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُن فِي مِرْيَةٍ مِّن لَّقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ» (سجده: ۲۳) نشان‌دهنده این مطلب‌اند که تورات و انجیل فقط برای بنی‌اسرائیل بوده‌اند و رسالت آنها، هدایت آنان بوده است.

تحدی (هماوردطلبی) قرآن و عدم تحدی تورات و انجیل
قرآن در آیات متعددی هم‌آورد طلبیده کرده است. در آیات «وَإِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (بقره: ۲۳) و «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَن اسْتَطَعْتُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (یونس: ۳۸) به یک سوره، در آیه «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِّثْلَهُ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَن اسْتَطَعْتُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (هود: ۱۳) به ده سوره و در آیه «قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» (اسراء: ۸۸) به کل قرآن تحدی کرده است؛ ولی در هیچ‌جای تورات و انجیل، اشاره‌ای به هم‌آوردطلبی آنها نشده است.

نتیجه‌گیری

۱. با توجه به اینکه تورات، اناجیل و قرآن، منشأ واحدی دارند و همگی الهی‌اند، مشترکات زیادی دارند؛
۲. با اینکه تورات و اناجیل فعلی بشری شده‌اند، هنوز در بسیاری از زمینه‌ها با قرآن اشتراکاتی دارند؛
۳. تمایزات این سه کتاب، بیشتر درباره وحی، تحریف و یا حجیت و اعتبار آنهاست و در دیگر موارد به‌نظر می‌رسد که اشتراکات فراوانی داشته باشند.

پی‌نوشتها

۲. سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ج ۱۸، ص ۹.
۳. همان، ج ۳، ص ۳۱۸.
۴. کلام و قول خدا از دیدگاه یهودیان نیز همین گونه است؛ یا کنایه از خواست و اراده الهی است و یا کنایه از معنایی از طرف خدا، خواه بواسطه صدای و یا بوسیله دیگری. در یهودیت نیز تمام نواقص و محدودیت‌های بشری در سخن گفتن از خدا سلب می‌شود. (موسی بن میمون، *دلالة الحائرين*، تحقیق دکتر حسین آتای، ص ۱۶۲ و ۱۶۳)
۵. سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ص ۳۱۹ و ۳۲۰.
۶. احمد بهشتی، *عیسی در قرآن*، ص ۱۷۴.
۷. کهف: ۱۰۹ / لقمان: ۲۷.
۸. آل عمران: ۴۵ / نساء: ۱۷۱.
۹. سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ج ۳، ص ۳۲۱.
۱۰. سیدجلال الدین آشتیانی، *شرح مقدمه قیصری*، ص ۴۴۷.
۱۱. همان، ص ۴۵۳.
۱۲. همان، ص ۷۲۷.

۱۳. Logos

۱۴. سه معنی آخر از *New Catholic Encyclopaedia* در ذیل مدخل Logos انتخاب شده است.
۱۵. Daniel E. Gershenson, "Logos" in *Encyclopedia Judaica*, Keterpress Enterprises, Jerusalem, Israel, 1996, valum11, P.460&461.
۱۶. D.M. Crssan, "Logos" in *New Catholic Encyclopedia*, The Catholic University of America, Washington, D.C, 1981, valum8, P.968.
۱۷. انجیل یوحنا، ۱۴: ۱۰-۱۳.
۱۸. مرضیه شنکائی، *بررسی تطبیقی اسماء الهی*، ص ۲۶۲.

۱۹. Adam Elyon

۲۰. Adam Kadmon

۲۱. Gershom Scholem, "Adam Kadmon" in *Encyclopaedia Judaica*, optic, valum1, P.248.

۲۲. سفیرا (sefirah) مفرد کلمه سفیروت (sefirot) است. سفیراها ده عدد هستند. در عرفان یهودی یعنی قباله، خدا از طریق این ده سفیراها تعین و تشوون پیدا می‌کند. این سفیراها به ترتیب از این قرارند: ۱. تاج متعالی؛ ۲. حکمت؛ ۳. عقل؛ ۴. عظمت یا غضب؛ ۵. قدرت یا عدل؛ ۶. جمال یا لطف؛ ۷. صبر؛ ۸. جلال؛ ۹. اساس قوای خلّاقه خدا؛ ۱۰. ملکوت که از آن به سکنه نیز تعبیر می‌شود.

Dan Cohn Sherbok, *Judaism: History, Belief and Practice*, London and New York: Routledge, 2003, p206 and Leo Schaya, *The Universal Meaning of Kabbalah*, London, George Allen & Unwin LTD, 1971, P.21.

۲۳. Leo Schaya, *The Universal Meaning of Kabbalah*, optic, P.34.

۲۴. Ibid, P.21.

۲۵. سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ج ۲، ص ۱۳۰.

۲۶. همان، ج ۷، ص ۲۶۰ / الراغب الاصفهانی، *معجم مفردات الفاظ القرآن*، ماده کتب.
۲۷. سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ج ۷، ص ۲۶۱ و ۲۶۲.
۲۸. زخرف: ۴ / بروج: ۲۲.
۲۹. درباره استنساخ رک: سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ج ۱۸، ص ۱۸۱ و ۱۸۲، ذیل جائیه: ۲۹.
۳۰. همان، ج ۱۸، ص ۸۵ و ۸۶.
۳۱. حجر: ۲۱.
۳۲. عباس شریف دارابی، *تحفه المراد شرح قصیده میرفندرسکی*، به اهتمام محمدحسین اکبری ساوی، ص ۳۷-۴۴.
۳۳. ملاصدرا، *مفاتیح الغیب*، ص ۲۳.
۳۴. سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ج ۲۰، ص ۳۷۸-۳۸۰؛ ج ۱۸، ص ۱۳۲-۱۳۴.
۳۵. راب. ا. کهن، *گنجینه‌ای از تلمود*، ترجمه امیرفریدون گرگانی، ص ۱۵۰.
۳۶. Zohar
۳۷. Fragmented manifestation
۳۸. Hokhmah
۳۹. Binah
۴۰. uncreated Torah
۴۱. Leo Schaya, *The Universal Meaning of Kabbalah*, London, George Allen & Unwin LTD, 1971, P.15&16.
۴۲. نحل: ۴۴.
۴۳. حسین توفیقی، *آشنایی با ادیان بزرگ*، ص ۲۳۲.
۴۴. همان، ص ۲۶ و ۲۷.
۴۵. همان، ص ۳۰ و ۳۱.
۴۶. همان، ص ۳۳.
۴۷. محمدهادی معرفت، «تأویل از دیدگاه علامه طباطبائی»، *پژوهش‌های قرآنی*، ش ۹ و ۱۰، ص ۶۵-۶۷.
۴۸. سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ج ۳، ص ۴۶ تا ۵۲؛ ج ۱۳، ص ۳۴۹.
۴۹. همو، *قرآن در اسلام*، ص ۳۸.
۵۰. همو، *المیزان*، ج ۳، ص ۶۴ و ۶۵.
۵۱. رک. سیدمحمدعلی‌ایازی، *چهره پیوسته قرآن*، / عبدالهادی فقهی‌زاده، *پژوهشی در نظم قرآن*.
۵۲. توماس میشل، *کلام مسیحی*، ترجمه حسین توفیقی، ص ۲۳.
۵۳. *Scripture and Translation*, Martin Buber & Franz Rosenzweig, translated by Lawrence Rosenwald with Everett Fox (from German language), P.4.
۵۴. نحل: ۴۴.
۵۵. حسین توفیقی، *آشنایی با ادیان بزرگ*، ص ۲۳۲.
۵۶. همان، ص ۱۱۰.

۵۷. توماس میشل، کلام مسیحی، ص ۲۶.
۵۸. همان، ص ۲۷.
۵۹. کتاب‌های اپوکریفایی بر دو دسته‌اند: ۱. کتاب‌های اپوکریفایی عهد قدیم (عبدالرحیم سلیمانی، «درآمدی بر شناخت کتاب مقدس»، هفت آسمان، ش ۲، ص ۱۵۴ و ۱۵۵) ۲. کتاب‌های اپوکریفایی عهد جدید (همان، ص ۱۶۰ و ۱۶۱).
۶۰. این جدول اقتباسی است از جدول صفحه ۳۱ کتاب کلام مسیحی توماس که با اصلاحاتی اینجا آورده شده است.
۶۱. حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۲۲۷.
۶۲. ساموئل شولتز، عهد عتیق سخن می‌گوید، ترجمه مهرداد فاتحی، ص ۲ / سهیل دیب، التوراه بین الوثنیه و التوحید، ص ۵ و ۶.
۶۳. سهیل دیب، التوراه بین الوثنیه و التوحید، ص ۶ و ۵.
۶۴. محمدجواد بلاغی، الهدی الی دین المصطفی، ترجمه سیداحمد صفایی، ص ۴۹ تا ۵۲.
۶۵. بهرام محمدیان و دیگران، دایرة المعارف کتاب مقدس، ص ۳۲-۵.
۶۶. غانم الدوری، رسم الخط مصحف، ص ۸۵.
۶۷. همان، ص ۱۰۹.
۶۸. همان، ص ۱۱۱.
۶۹. همان، ص ۸۸.
۷۰. همان، ص ۹۰.
۷۱. همان، ص ۹۴.
۷۲. همان، ص ۱۱۷.
۷۳. محمدهادی معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۵۶ تا ۳۶۵.
۷۴. همان، ص ۲۲۹.
۷۵. پانورامای کتاب مقدس، راهنمای بصری برای مطالعه کتاب مقدس، / کشف‌الآیات یا آیه‌یاب کتاب مقدس، ساروخا چیکی، / آموزش خلاق کتاب مقدس، لارنس ریچاردز، ترجمه شموئیل ایتالیایی _ ریتا نسیان، شورای کلیساهای جماعت ربانی / کتاب‌های تفسیری مانند:
- The Interpreter's Bible*, New York, Abingdon press, 1952 / *The Colledgeville Bible Commentary*, The Liturgical press, 1989 / *Liberty Bible Commentary*, The Old_Time Gospel Hour Edition, 1983.
- و کتاب مقدس برای کودکان با تصاویر رنگی مانند:
- A Child's Bible in Colour, Shirley Steem, P.P. Co. LTD, London, 1970 / A Childern Living Bible, Tyndale House Publishers, 1971 "
- و کتاب‌هایی درباره ۳۶۵ روز سال، مانند:
- The One Year Bible*, Tyndale House Publishers, 1986 / Herbert Lockyer, *All the Doctrines of the Bible*, ZandervanPublishingHouse, Michigan, 1964.
۷۶. طول: هفت سوره طولانی شامل بقره تا توبه که انفال و توبه یک سوره به حساب می‌آیند، است و مثانی: سوره‌هایی که ثانی مئین هستند و کمتر از صد آیه دارند و مئین: سوره‌هایی که بعد از طوال قرار دارند و حدود ۱۰۰ آیه دارند و مفصل: سوره‌های حوامیم و قصارالسور هستند.

۷۷. فیض کاشانی، *المحجۃ البيضاء*، ج ۲، ص ۲۱۴ / احمد بن حنبل، *مسند*، ج ۲۸، مسند الشامیین، ح ۱۶۹۸۲.
۷۸. درباره برتری قرآن در نهج البلاغه در خطبه‌های متعدد عنوان فضل قرآن تکرار شده است که برخی از آنها خطبه‌های ۱۱۰، ۱۷۶ و ۱۹۸ هستند.
۷۹. سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ج ۱۲، ص ۱۰۲ و ۱۰۳.
۸۰. همان، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.
۸۱. محمدهادی معرفت، *صیانة القرآن من التحریف*، ص ۳۷-۳۹.
۸۲. سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ج ۱۲، ص ۱۰۵.
۸۳. محمدهادی معرفت، *صیانة القرآن من التحریف*، ص ۶۰-۷۸.
۸۴. رک: همو، *صیانة القرآن من التحریف* / حسن حسن‌زاده‌آملی، *قرآن هرگز تحریف نشده* (فصل الخطاب فی عدم تحریف کتاب رب الارباب)، ترجمه عبدالعلی محمدی شاهرودی، / عبدالله جوادی‌آملی، *تواضع قرآن از تحریف*.
۸۵. علی الکورانی‌العاملی، *تدوین القرآن*، فصل ۵ و ۵، ص ۶۳-۱۷۴.
۸۶. آرچیبالد رابرتسون، *عیسی: اسطوره یا تاریخ؟*، ترجمه حسین توفیقی، ص ۱۱.
۸۷. حسین توفیقی، *آشنایی با ادیان بزرگ*، ص ۱۶۸ / آرچیبالد رابرتسون، *عیسی: اسطوره یا تاریخ؟*، ص ۱۱.
۸۸. همو، *آشنایی با ادیان بزرگ*، ص ۲۳۱ و ۲۳۲ / علی محمد دخیل، *یا اهل الكتاب، مقارنه بین القرآن الکریم و باقی الکتب السماویة*، ص ۱۴۷ تا ۱۵۲.
۸۹. محمدحسین فاریاب، «تحریف تورات و انجیل از دیدگاه قرآن»، معرفت، ش ۱۴۳، ص ۱۳۷-۱۵۲.
۹۰. ابن سینا، *رساله اضحویه فی امر المعاد*، بدون ذکر مشخصات، ص ۵۰.
۹۱. محمد رازی، *تفسیر الکبیر*، ج ۵، ص ۱۲۲؛ ج ۶، ص ۱۹۱.
۹۲. حسین توفیقی، *آشنایی با ادیان بزرگ*، ص ۲۳۲ تا ۲۳۵.
۹۳. محمدجواد بلاغی، *الهدی الی دین المصطفی*، ص ۴۰۴-۴۲۰ / رحمة‌الله خلیل الرحمن الهندی، *اظهارالحق*، ص ۵۵.
۹۴. محمدجواد بلاغی، *الهدی الی دین المصطفی*، ص ۱۰۸.
۹۵. همان، ص ۱۰۹ تا ۱۱۵.
۹۶. حسین توفیقی، *آشنایی با ادیان بزرگ*، ص ۱۷۶.
۹۷. همان، ص ۱۶۷.
۹۸. بهرام محمدیان و دیگران، *دایرةالمعارف کتاب مقدس*، ص ۵.
۹۹. محمدرضا حکیمی، *کلام جاودانه*، ص ۴۰-۴۲.
۱۰۰. حسین توفیقی، *آشنایی با ادیان بزرگ*، ص ۲۲۹ و ۲۳۰ / علی محمد دخیل، *یا اهل الكتاب، مقارنه بین القرآن الکریم و باقی الکتب السماویة*، ص ۱۷۱.
۱۰۱. همو، *آشنایی با ادیان بزرگ*، ص ۲۳۰ / علی محمد دخیل، *یا اهل الكتاب، مقارنه بین القرآن الکریم و باقی الکتب السماویة*، ص ۱۷۲.
۱۰۲. آل عمران: ۵۰ / مائده: ۴۶ / صف: ۶.
۱۰۳. بقره: ۸۹ / بقره: ۹۱ / بقره: ۱۰۱ / آل عمران: ۳ و ۴ / نساء: ۴۷ / مائده: ۴۸ / انعام: ۹۲ / یوسف: ۱۱۱.

- ۱۰۴.. سفر خروج، باب ۲۰ / سفر تثنیه، باب ۵.
۱۰۵. آل عمران: ۶۴.
- ۱۰۶.. مائده: ۴۳ / مائده: ۴۵.
۱۰۷. مائده: ۴۴ / مائده: ۴۶ / انعام: ۹۱ / انعام: ۱۵۴ / اعراف: ۱۵۴ / اسراء: ۲ / انبیاء: ۴۸.
۱۰۸. قصص: ۴۳ / اعراف: ۲۰۳.
۱۰۹. انعام: ۱۵۴ / اعراف: ۱۴۵.
۱۱۰. اعراف: ۱۴۵ / غافر: ۵۳ و ۵۴.
۱۱۱. انبیاء: ۴۸.
۱۱۲. مائده: ۶۶ / مائده: ۶۸.
۱۱۳. رک: اعلی و اوائل طه.
۱۱۴. انبیاء: ۱۰۵.

منابع

- ابن سینا، رساله اضحویه فی امر المعاد، بی‌جا، بی‌تا، بی‌تا.
- ابن حنبل، احمد، مستند، بیروت، مؤسسة الرسالۃ، ۱۴۲۰ ق.
- ابن میمون، موسی، دلالة الحائرين، تحقیق دکتر حسین آتای، ترکیه، مکتبه الثقافه الدینیه، بی‌تا.
- آشتیانی، سیدجلال الدین، شرح مقدمه قیصری، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲.
- الاصفهانی، الراغب، معجم مفردات الفاظ القرآن، بی‌جا، دارالکتب العربی، ۱۳۹۲ ق.
- الدوری، غانم، رسم الخط مصحف، قم، اسوه، ۱۳۷۶.
- الکورانی، علی، تدوین القرآن، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۸ ق.
- الهندی، رحمة الله خلیل الرحمن، اظهارالحق، بی‌جا، مکتبه الثقافه الدینیه، بی‌تا.
- ایازی، سیدمحمدعلی، چهره پیوسته قرآن، تهران، هستی‌نما، ۱۳۸۰.
- بلاغی نجفی، محمدجواد، الهدی الی دین المصطفی، ترجمه سیداحمد صفایی، تهران، آفاق، ۱۳۶۰.
- بهشتی، احمد، عیسی در قرآن، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۵.
- پانورامای کتاب مقدس، راهنمای بصری برای مطالعه کتاب مقدس، بی‌تا، بی‌جا.
- توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ، تهران، سمت، چ هفتم، ۱۳۸۴.
- جوادی آملی، عبدالله، نزاهت قرآن از تحریف، قم، اسراء، ۱۳۸۳.
- حسن‌زاده آملی، حسن، قرآن هرگز تحریف نشده (فصل الخطاب فی عدم تحریف کتاب رب الارباب)، ترجمه عبدالعلی شاهرودی، محمدی، قم، قیام، ۱۳۸۱.
- حکیمی، محمدرضا، کلام جاودانه، تهران، فرهنگ اسلامی، چ پنجم، ۱۳۷۷.
- دارابی، عباس شریف، تحفه المراد شرح قصیده میرفندرسکی، به اهتمام محمدحسین اکبری ساوی، تهران، الزهراء سلام‌الله‌علیها، ۱۳۷۲.
- دخیل، علی محمد، یا اهل الكتاب، مقارنه بین القرآن الکریم و باقی الکتب السماویه، بیروت، دارالهادی، ۲۰۰۲.
- دیب، سهیل، التوراه بین الوثنیه و التوحید، بیروت، دارالنفائس، چ دوم، ۱۹۸۵.
- رابرتسون، آرچیبالد، عیسی: اسطوره یا تاریخ؟، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز ادیان و مذاهب، ۱۳۷۸.
- رازی، محمد، تفسیر الکبیر، بیروت، دارالفکر، ۱۴۳۰ ق.
- ریچاردز، لارنس، آموزش خلاق کتاب مقدس، ترجمه شموئیل ایتالیایی - ریتا نسیان، شورای کلیساهای جماعت ربانی، بی‌جا، بی‌تا.
- ساروخا چیکلی، کشف الآیات یا آیه یاب کتاب مقدس، تهران، آفتاب عدالت، بی‌تا.
- سلیمانی، عبدالرحیم، «درآمدی بر شناخت کتاب مقدس»، هفت آسمان، ش ۲، ۱۳۷۸.
- سیدمحمدحسین طباطبائی، قرآن در اسلام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۳.
- شنکائی، مرضیه، بررسی تطبیقی اسماء الهی، تهران، سروش، ۱۳۸۱.

- شولتز، ساموئل، *عهد عتیق سخن می‌گوید*، ترجمه مهرداد فاتحی، بی‌جا، شورای کلیساهای جماعت ربانی، بی‌تا.
- صدرالدین الشیرازی، محمد، *مفاتیح‌الغیب*، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۶۳.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۷ ق.
- فاریاب، محمدحسین، «تحریف تورات و انجیل از دیدگاه قرآن، معرفت، شماره ۱۴۳، آبان، ۱۳۸۸، ۱۳۷-۱۵۳.
- فراستخواه، مقصود، *زبان قرآن*، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
- فقهی‌زاده، عبدالهادی، *پژوهشی در نظم قرآن*، تهران، جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۴.
- کاشانی، فیض، *المحجۃ البیضاء*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی‌تا.
- کهن، راب. ا.، *گنجینه‌ای از تلمود*، ترجمه امیرفریدون گرگانی، بی‌جا، چاپخانه زیبا، ۱۳۵۰.
- محمدهادی معرفت، *صیانة القرآن من التحریف*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ ق.
- محمدیان، بهرام و دیگران، *دایرة المعارف کتاب مقدس*، تهران، نشر روز نو، ۱۳۸۰.
- میشل، توماس، *کلام مسیحی*، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چ دوم، ۱۳۸۱.
- معرفت، محمدهادی، *التمهید فی علوم القرآن*، قم، موسسه نشر اسلامی، چ دوم، ۱۴۱۵ ق.
- _____، «تأویل از دیدگاه علامه طباطبایی»، *پژوهش‌های قرآنی*، ش ۹ و ۱۰، ۱۳۷۶، ص ۶۵-۶۷.
- A Childern Living Bible*، Tyndale House Publishers، 1971 .
- Buber، Martin & Franz Rosenzweig، *Scripture and Translation*، translated by Lawrence Rosenwald with Everett Fox (from German language) ، Indiana University Press، 1994.
- Crssan، D.M.، "Logos" in *New Catholic Encyclopedia*، The Catholic University of America، Washington، D.C، 1981.
- Gershenson، Daniel E.، "Logos" in *Encyclopedia Judaica*، Keterpress Enterprises، Jerusalem، Israel، 1996.
- Liberty Bible Commentary*، The Old-Time Gospel Hour Edition، 1983.
- Lockyer، Herbert، *All the Doctrines of the Bible*، ZandervanPublishingHouse، Michigan، 1964.
- Schaya، Leo، *The Universal Meaning of Kabbalah*، London، George Allen & Unwin LTD، 1971.
- Scholem، Gershom، "Adam Kadmon" in *Encyclopedia Judaica*، Keterpress Enterprises، Jerusalem، Israel، 1996.
- Sherbok، Dan Cohn، *Judaism: History، Belief and Practice*، London and New York: Routledge، 2003.
- Steem، Shirley، *A Child's Bible in colour*، P.P. Co. LTD، London، 1970.
- The Collegeville Bible Commentary*، The Liturgical press، 1989.
- The Interpreter's Bible*، New York، Abingdon press، 1952.
- The One-Year Bible*، Tyndale House Publishers، 1986.
- The Oxford Companion to the Bible*، Ed by Bruce M. Metzger & Michael D. Coogan، New York، Oxford، 1993.

نهضت مکابیان

جواد باغبانی*

چکیده

نهضت مکابیان حرکتی بود که یهودیان تحت حاکمیت شهیاران سلوکی - جانشینان اسکندر مقدونی در سوریه- پدید آوردند. اسکندر تربیت شده ارسطو و تحت تأثیر وی بود. او پیش از این که عنصری نظامی باشد، عنصری فرهنگی بود. از این رو، همزمان با فتوحات سرزمین‌هایی مانند ایران، آسیای صغیر، هندوستان، سوریه و مصر به ترویج فرهنگ یونان اقدام کرد. در این فرآیند عقاید و اندیشه‌های قوم یهود مورد تهاجم تمدن یونان قرار گرفت.

گروهی از یکتاپرستان یهودی به نام «حسیدیم» در مقابل این تهاجم قیام کردند. این مقاومت تا زمان مکابیان ادامه یافت. خاندان مکابی از متتیبای کاهن و پسرانش یوحنا، یهودای مکابی، الیعازار و یوناتان بودند. آنان در برابر حاکمان ستمگر سلوکی، که فرهنگ یونانی را ترویج می‌کردند، مقاومت یهودیان را رهبری کردند. قیام یهودیان یکتاپرست منجر به استقلال یهودیان شد. در این دوره، یهودیان به دو فرقه فریسیان و صدوقیان تقسیم شدند. جنگ و نزاع بین این دو گروه، حکومت صدساله مکابیان را ضعیف و زمینه را برای سلطه رومیان مساعد کرد. سرانجام یکی از سرداران رومی به نام «پومپه» بخشی از سوریه را در سال ۶۳ ق.م از حاکمیت مکابیان درآورد. سال‌های ۱۴۲ ق.م تا ۶۳ ق.م، دوران استقلال یهود، دوره مکابیان نام دارد.

کلید واژه‌ها: هلنیسم، حسیدیم، مکابیان، حشمونیان، سلوکیان، بطالسه، تهاجم فرهنگی.

* عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره. دریافت: ۸۷/۱۱/۱۹ - پذیرش: ۸۷/۱۲/۲۵

مقدمه

انسان موجودی اجتماعی است و جوامع انسانی نیز با یکدیگر ارتباط دارند. در این ارتباطات، فرهنگ‌های جوامع بر یکدیگر تأثیر گذارند. این تأثیرگذاری متقابل تدریجی است؛ بدین معنا که مدت‌ها طول می‌کشد تا اندیشه‌ها، اعتقادات و ارزش‌های اجتماعی یک جامعه در جامعه دیگر دیده شود. اگرچه فرهنگ‌ها در برابر تأثیرهای خارجی مقاومت می‌کنند، تحول‌پذیری یکی از ویژگی‌های آنهاست.

در این میان، جوامعی که به فرهنگ خویش غنا می‌بخشند و بدان توجه بیشتری دارند، کمتر دستخوش تغییرها می‌شوند. این جوامع در رویارویی فرهنگ‌ها، ارزش‌های بومی خود را حفظ می‌کنند.

هنگامی که اسکندر مقدونی با تهاجم نظامی و به‌دست آوردن سرزمین‌های وسیع، بر اقوام فراوانی مسلط شد، وی و جانشینانش برای ترویج تمدن و فرهنگ یونانی کوشیدند. در این هنگام، یهودیان که تنها قوم موحد آن زمان بودند، دریافتند که تسلیم شدن در برابر تهاجم فرهنگی یونانیان، به نابودی همه سنت‌های دینی آنان خواهد انجامید. از این‌روی، متشکل شدند و به رهبری مکابیان بر فرمانروایان یونانی شوریدند و «نهضت مکابیان» را پدید آوردند. بخش‌هایی از این نهضت در دو کتاب اول و دوم مکابیان در مجموعه‌ای به نام اپوکریفای عهد عتیق دیده می‌شود.

هلنیسم در عهد باستان

یونانیان کشور خود را هلاس^۱ می‌نامند که نام نیای فرضی آنان است. به همین دلیل، یونانیان نیز قوم هلنی نامیده می‌شوند. گرایش به تمدن و فرهنگ یونان را هلنیسم^۲ می‌گویند که معادل فارسی آن، واژه «یونانی‌مآبی» است. هلنیسم همزمان با فتوحات اسکندر و پس از آن گسترش یافت. به دوره‌ای از تاریخ یونان که از

حدود سال ۱۴۶ تا ۳۵۰ ق.م ادامه داشت و فرهنگ یونان باستان در نتیجه اقدام‌های اسکندر و جانشینانش با تمدن و فرهنگ مشرق‌زمین آمیخته شد، «دوره هلنیستی» می‌گویند.

ارسطو، فیلسوف مشهور یونان، بر تمدن یونانی تأثیر عظیمی گذاشت. در زمان وی، فلسفه در راه‌های تازه‌ای گام برداشت و پژوهش‌های جدیدی در طب، نجوم و ریاضیات انجام شد؛ یونانیان به فلسفه و علوم علاقه‌مند شدند. پرستش خدایان متعدد، لذت‌طلبی، باده‌گساری، آواز، موسیقی و عیش‌ونوش در میان آنان رواج یافت و هنر و ورزش نیز علاقه‌مندان زیادی را به خود جلب کرد.

با تلاش اسکندر و جانشینان او، فرهنگ یونانی مرزها را درهم نوردید و تمدن یونان با زندگی مردم شرق درآمیخت. این تمدن در عقاید و اندیشه‌های قوم یهود نیز نفوذ کرد؛ زبان، آداب و رسوم یونان به‌گونه‌ای رواج یافت که کسی انسان بافرهنگ نامیده می‌شد که زبان یونانی را بداند و از نمایشنامه‌های یونانی لذت ببرد.^۳

به عقیده ویل دورانت، تسلط تمدن یونانی بر خاور نزدیک، یکی از نمونه‌های عجیب تاریخ باستان است. از دیدگاه وی، هیچ تغییری به این سرعت و وسعت در آسیا دیده نشده است. با وجود این، آسیا و از جمله ایران^۴ مغلوب تمدن یونان نشد؛ زیرا تمدن آسیا قدیمی‌تر و عمیق‌تر از آن بود که تسلیم شود.^۵

اسکندر مقدونی

در همسایگی یونان، سرزمینی کوهستانی به نام مقدونیه وجود دارد. یونانیان پیش از اسکندر مقدونی‌ها را بیگانه می‌پنداشتند؛ اما پادشاهان مقدونیه خود را یونانی می‌دانستند. زمانی که حکومت سلطنتی از یونان برچیده شد، در مقدونیه همچنان نظام سلطنتی حاکم بود.

در سال ۳۵۹ ق.م «فیلیپ دوم» پادشاه مقدونیه شد. او که مردی باهوش و کاردان بود، یکی از نیرومندترین زمامداران شد. پس از مرگ وی، پسرش اسکندر در سال ۳۳۶ ق.م زمامدار امور کشور شد. اسکندر جوان مناطق وسیعی از جهان را زیر سیطره خود درآورد؛ امپراتوری بزرگ ایران که از رود سند تا دریای مدیترانه امتداد داشت، در برابر حمله او از هم گسیخت. وی آسیای صغیر، هندوستان، سوریه و مصر را فتح کرد. اسکندر که قدرت فراوانی پیدا کرده بود، نقشه تسلط بر شرق و غرب را در سر می‌پروراند. اما وی در ۳۳ سالگی در بستر بیماری افتاد و از دنیا رفت. او در طول زندگی کوتاهش، امپراتوری بزرگ بالکان تا سند را تشکیل داد و در صدد بود فرهنگ و تمدن مورد علاقه خود را میان اقوام ساکن آن مناطق گسترش دهد.

نقش اسکندر در ترویج فرهنگ یونانی

اسکندر که تربیت یافته مکتب ارسطو بود، به فرهنگ و عقاید یونان علاقه فراوانی داشت. او پس از دستیابی به مناطق وسیعی از جهان، تمدن و فرهنگ یونان را گسترش داد. کوشش‌های او برای رواج هلنیسم در آسیا با واکنش‌های ملی و میهنی روبه‌رو شد و در ایران به کلی شکست خورد.^۶ یونانیان در این کشور نفوذ کردند، اما این سبب نشد که مردم این کشور تسلیم فرهنگ یونان شوند؛ بلکه ایرانیان با فرهنگ و تمدن ایرانی خود به حیات خویش ادامه دادند.

اسکندر در صدد ایجاد پایگاهی برای نشر فرهنگ و تمدن یونان برآمد و به این منظور، شهر اسکندریه را در سال ۳۲۳ ق.م در مصر تأسیس کرد. این شهر، مرکزی برای علوم یونانی و جایگاه دانشمندان شد. مصریان، اسکندریه را همچون پایگاهی می‌دانستند که بیگانگان در آن لنگر انداخته‌اند و از آنجا بر مصر حکومت می‌کنند.^۷ اسکندر از یهودیان خواست تا در یکی از سه محله شهر اسکندریه که به آنان اختصاص داده بود، ساکن شوند.^۸

جانشینان اسکندر

با مرگ اسکندر در سال ۳۲۴ ق.م، قلمرو پادشاهی او میان حدود سی نفر از سرداران وی تقسیم شد.^۹ جانشینان به یکدیگر رشک می‌بردند و پس از مدتی درگیری و کشمکش، از تعدادشان کاسته شد. چهار نفر از نیرومندترین آنان باقی ماندند و هر یک حکمران ایالتی شد. بطليموس بر مصر فرمانروایی کرد؛ آنتیگونوس فرمانروای قسمت اعظم شمال سوریه و غرب بابل شد؛ لسیماکس به تراس و قسمت غربی آسیای صغیر دست یافت و کاساندر بر مقدونیه و یونان فرمان راند. بعدها سلوکس اول جانشین آنتیگونوس شد و سلسله سلوکیان^{۱۰} را در سوریه تشکیل داد و در مصر، بطليموس حکومت بطالسه^{۱۱} را پایه‌گذاری کرد. این دو سلسله مدت‌ها بر این دو منطقه حکمرانی کردند.

تأثیرپذیری قوم یهود

نفوذ فرهنگ بیگانگان اعم از یونانی و ایرانی در دوره سلطه یونانیان و حتی مکابیان، در بخش‌هایی از عهد عتیق به روشنی دیده می‌شود. کتاب‌های امثال سلیمان، ایوب، جامعه، روت، استر، یونس و مزامیر در این دوران تدوین شده‌اند.^{۱۲}

کتاب‌های حکمت سلیمان و حکمت یسوع بن سیراخ نیز از کتاب‌های اپوکریفای عهد عتیق نیز مربوط به این دوران است. اندیشه‌های یونانی در باور متفکران و نویسندگان یهود تأثیر گذاشت و آنان برای اثبات باورهای دینی، به استدلال‌های عقلی روی آوردند.

بخش‌هایی از این کتاب‌ها دستورهای اخلاقی را نه بر پایه شرع و دین، بلکه بر اساس حکمت و عقل بنا کرده‌اند. ترجمه عهد عتیق از زبان عبری به زبان یونانی که «ترجمه سبعینیه»^{۱۳} نامیده می‌شود، به دست بزرگان یهود در این دوران و در شهر اسکندریه انجام شد.

برخی بر این باورند که تأثیر عقاید زردشتی در عهد عتیق از افکار یونانی بیشتر بود؛ زیرا هلنیسم از استدلال‌های فلسفی سرچشمه گرفته بود و آیین زردشت، مکتبی دینی و معنوی بود و یهودیان موحد بین آن و عقاید خود سنخیت بیشتری می‌دیدند. آنان می‌گویند عقیده به شیطان، فرشتگان، رستاخیز و ظهور مسیحای نجات‌دهنده، از آیین زردشت به دین یهود راه یافته است.

بطالسه

پس از مرگ اسکندر، یکی از سردارانش به نام بطلیموس به حکومت مصر دست یافت. زمامداران بعدی نیز نام بطلیموس را بر خود گذاشتند. آنان بین سال‌های ۱۴۶ تا ۳۲۳ ق.م بر مصر حکمرانی کردند. این سلسله به نام «بطالسه» شهرت یافت. اسکندریه مرکز حکومت آنان بود و فلسطین مدتی زیر نفوذشان اداره می‌شد.

در دوره تسلط بطالسه بر فلسطین، یهودیان آنجا آزادی‌های فراوانی داشتند و در بیشتر موارد با آنان خوشرفتاری می‌شد. از آنجا که یادگرفتن زبان یونانی برای مصریان دشوار بود، این زبان فراگیر نشد؛ اما هر کس اندیشه و آرزوی دست یافتن به مناصب دولتی داشت، ناچار بود این زبان را بیاموزد. با وجود این، نسل جوان سعی می‌کرد از آداب و سنت‌های یونانی پیروی کند و به زبان یونانی سخن بگوید؛ به طوری که به تدریج عادات و افکار قومی خود را از دست می‌داد. گفته می‌شود «ترجمه سبعینیه» یا «هفتاد» در عهد عتیق در زمان فرمانروایی بطلیموس فیلادفوس انجام شد و در اختیار یهودیان یونانی‌زبان قرار گرفت. بطالسه آداب و رسوم یونانی را معرفی کردند و تمدن یونانی را با زندگی مردم این منطقه درهم آمیختند.

سلوکیان

همزمان با توسعه فرمانروایی بطالسه بر مصر، گروه دیگری از جانشینان اسکندر به نام «سلوکیان» در سوریه حکومت می‌کردند. پایتخت آنان شهر انطاکیه در

ترکیه امروزی بود. کشمکش برای فلسطین، مدت‌ها بین بطالسه و سلوکیان ادامه داشت. این سرزمین در نبردهای متعدد دست به دست شد تا این‌که سرانجام در سال ۱۹۸ ق.م به دست سلوکیان افتاد. یهودیانی که زیر فرمان سلاطین سلوکی به سر می‌بردند، تا آغاز سلطنت آنتیوخوس اپیفانوس (۱۷۸-۱۶۴ ق.م) به قوانین و شریعت خود عمل می‌کردند و دولت دخالت چندانی در کارهای آنان نداشت؛ اما این پادشاه که دل‌باخته تمدن یونان بود، آنان را به پذیرش فرهنگ و تمدن یونان مجبور کرد.

سلوکیان در معماری از یونانیان تقلید می‌کردند. زبان رسمی حکومت آنان یونانی بود و مردم نامه‌ها، صورت‌حساب‌ها، مقاله‌ها، اشعار و مکاتبات تجاری را به زبان یونانی می‌نوشتند. حاکمان می‌کوشیدند تمدن یونان را با زندگی مردم درآمیزند. آنتیوخوس اپیفانوس معبد یهود را غارت کرد و آن معبد به بتکده‌ای برای عبادت زئوس تبدیل شد و در آن خوک^{۱۴} قربانی کردند و کسانی که حاضر نبودند از شریعت دست بردارند، شکنجه و اعدام شدند.

افزایش مالیات‌ها و ترویج گسترده تمدن یونانی، نارضایتی ساکنان فلسطین را که بیشتر آنان یهودی بودند، به دنبال داشت. آنان این فشارها را تحمل نکردند و متتیا، کاهنی سالخورده از خاندان مکابیان در دهکده مودین، نخستین قدم برای انجام این نهضت را برداشت.

حسیدیم

حسیدیم به معنای پارسایان، گروهی از موحدان یهود بودند که با هجوم فرهنگ بیگانه، هویت دینی خویش را در مخاطره می‌دیدند و حدود سال ۳۰۰ ق.م برای زدودن آثار بت‌پرستی کنار هم گرد آمدند. آنان غیرت دینی داشتند و در آغاز با یکدیگر پیمان بستند از میگساری بپرهیزند؛ اما با گذشت زمان، از سایر لذت‌های

جسمانی نیز کناره‌گیری کردند. آنان لذت‌جویی را با تسلیم شدن به شیطان و یونانیان برابر می‌دانستند. یونانیان نیز با تعجب به حسیدیم می‌نگریستند و آنان را با مرتاضان هندی که در لشکرکشی اسکندر به هندوستان دیده بودند، برابر می‌دانستند.

سایر یهودیان نیز آنان را سرزنش می‌کردند و در جست‌وجوی راه متعادل‌تری برای دین‌داری بودند. مقاومت حسیدیم در برابر فرهنگ بیگانه، تا زمان مکابیان ادامه یافت و در جنگ‌های مکابیان علیه استعمار شرکت کردند و هسته مرکزی سپاه آنان را تشکیل دادند. آنان در راه دین جانبازی کرده، شکنجه دیدند و شهید دادند.^{۱۵}

مکابیان

قوم یهود که افکار و عقاید خویش را در معرض تهاجم دشمن دید، به رهبری مکابیان به دفاع از مرزهای اعتقادی خود برخاست. خاندان مکابی از متتای کاهن و پسرانش یوحنا، یهودای مکابی، الیعازار و یوناتان تشکیل شده بود. نام دیگر آنان «حشمونیان» است که از «حشمون» نیای متتیا گرفته شده است. یهودا پسر متتیا به مکابیوس^{۱۶} ملقب بود. از آن پس، همه دودمان به این لقب خوانده شدند. آنان در برابر حاکمان ستمگر سلوکی که فرهنگ یونانی را ترویج می‌کردند، ایستادند و مقاومت سرسختانه یهودیان را بین سال‌های ۱۳۴ تا ۱۷۴ ق. م رهبری کردند.

گرایش برخی از یهودیان به فرهنگ بیگانه در عصر مکابیان

بشر پیوسته در صدد غنای فکر و اندیشه خود بوده است. یکی از راه‌هایی که او برای رسیدن به این هدف پیموده، استفاده از دانش و تجربیات دیگران است. از این‌روی، طالبان علم و دانش آن را از هر کس باشد، فرا می‌گیرند. این‌گونه ارتباط و دادوستد فرهنگی میان اقوام پدید آمد. این ارتباط به رشد و توسعه فرهنگ‌ها کمک کرد و انسان‌ها از دستاوردهای فکری یکدیگر بهره گرفتند.

بنابراین، تأثیر و تأثر فرهنگ‌ها امری طبیعی است؛ اما میزان آن متفاوت است. گاهی یک فرهنگ چنان فرهنگ جدید را در خود جذب می‌کند که با آن همسان شده و فرهنگ واحدی پدید می‌آورد و گاهی یکی از آن دو رنگ می‌بازد و استقلال خویش را از دست می‌دهد. یکی از علت‌های اساسی این رنگ‌باختگی، بی‌توجهی به ارزش‌های فرهنگ خودی است.

زمانی که قوم یهود ارزش‌های خویش را کوچک شمرد و شیفته افتخارات بیگانگان شد، در پیروی از آداب فرهنگ بیگانه سر از پا شناخت:

به گونه‌ای که کاهنان نیز معبد را خوار و سبک می‌شمردند و شور و شوقی برای خدمت در مذبح نداشتند. آنان از تقدیم قربانی‌ها غافل می‌شدند و برای شرکت در بازی‌های غیرشرعی همچون پرتاب دیسک از یکدیگر پیشی می‌گرفتند. آنچه را اجدادشان احترام می‌کردند، کوچک می‌شمردند؛ اما مفاخر یونانیان را دوست می‌داشتند و از آن به بزرگی یاد می‌کردند.^{۱۷}

بدیهی است قومی که به فرهنگ خود بی‌اعتنایی کند، در حقیقت به توانایی‌های خویش بی‌اعتماد شده و برای حل مشکل خود به بیگانه روی آورده است. در عصر مکابیان، آن‌گاه که از میان سلوکیان آنتیوخوس ایپفانوس^{۱۸} به پادشاهی رسید، یهودیان با سختی‌های فراوانی روبرو شدند. گروهی برای حل مشکلات قوم پیشنهاد می‌کردند: «بیایید با بت‌پرستانی که در اطراف ما زندگی می‌کنند، ارتباط برقرار کنیم. درست از زمانی که روابط با آنان را از دست داده‌ایم، دچار مشکلاتی شده‌ایم. نظر شما چیست؟ مردم این گفتار را پسندیدند. از این‌روی، برخی برای دریافت اجازه نزد پادشاه رفتند. پادشاه نیز به ایشان اجازه داد که از آداب بیگانگان پیروی کنند».^{۱۹}

فردی که برای دریافت اجازه نزد پادشاه رفت، یاسون^{۲۰} نام داشت. وی درخواست خود را این‌گونه بیان کرد: «... پادشاه اجازه دهد تا شهروندان

اورشلیم از حقوق و مزایای مردم انطاکیه^{۲۱} بهره‌مند شوند. پادشاه درخواست‌های او را پذیرفت...»^{۲۲} ارتباط با بیگانگان نه تنها از مشکلات یهودیان نکاست، بلکه بر آن افزود.

هدف اصلی ایمان جوانان

حاکمان یونانی بزرگ‌ترین مانع در نشر فرهنگ خود در میان یهودیان را باورهای دینی قوم یهود می‌دیدند. آنان دریافته بودند که رمز مقاومت یهودیان، به‌ویژه جوانان، اعتقادات دینی است. این حاکمان در جست‌وجوی راهی بودند تا پایه‌های ایمانی جوانان را سست کنند. از این‌روی، تصمیم گرفتند نسل جوان را با خود همراه سازند و آنان را با مظاهر دلفریب فرهنگ خویش آشنا کنند. به‌این منظور، یاسون: «... از پادشاه خواست تا به او اجازه دهد در شهر یک ورزشگاه و یک مرکز کارآموزی جوانان به شیوه بت‌پرستان ایجاد کند ... پادشاه درخواست‌های او را پذیرفت... یاسون شادمان و شتابان ورزشگاهی^{۲۳} را نزدیک تپه معبد اورشلیم ساخت. او جوانان را برگزید و با پوشاندن کلاهی^{۲۴} آنان را روانه آنجا کرد»^{۲۵}.

هنگامی که پادشاه دید جوانان یهودی به فرهنگ خود بی‌اعتماد شده و غیرت دینی خویش را از دست داده‌اند، فرصت را مناسب یافت:

در این زمان پادشاه آنتیوخوس از همه مردم کشورش خواست تا هر یک آداب اجدادی خویش را ترک کنند و همه یکپارچه شوند. تمام بت‌پرستان خواسته پادشاه را پذیرفتند. بسیاری از بنی‌اسرائیل به بندگی او گردن نهادند و برای بت‌ها قربانی کردند و حرمت سبت را شکستند. پادشاه فرستادگانی به اورشلیم و شهرهای یهودا روانه کرد و فرمان داد مردم از آیین بت‌پرستان پیروی کنند؛ از قربانی سوختنی و تقدیم شراب دوری جویند؛ از گرامی‌داشت سبت و اعیاد پرهیزند. همچنین فرمان داد مکان مقدس و مؤمنان به آن را آلوده کنند؛ برای بت‌ها مذبح و معبد بسازند و خوک^{۲۶} و حیوانات نجس قربانی کنند؛ پسران را

بدون ختنه باقی گذارند و روح پاکشان را با آدابی ناپسند آلوده کنند تا شریعت به فراموشی سپرده و احکام خدا دگرگون شود. هر کس از این فرمان سرپیچی کند، کشته خواهد شد. حکم پادشاه در سراسر قلمرو حکومت جاری گردید و مأمورانی نیز برای اجرای آن گماشته شدند. او فرمان داد تا در همه شهرهای یهودا، برای بت قربانی کنند. بسیاری از مردم شریعت مقدس را رها کردند و دستور پادشاه را گردن نهاده، به قوم اسرائیل آزار رساندند و آنان را به سوی پناهگاه‌ها راندند. در پانزدهمین روز ماه کسلو از سال یکصد و چهل و پنج،^{۲۷} پادشاه آنتیوخوس برای بی‌حرمت ساختن مذبح در آنجا قربانگاهی برای بت^{۲۸} ساخت و فرمان داد در شهرهای یهودا نیز قربانگاه‌هایی برای بت بسازند.^{۲۹}

فرهنگ یونانی بر جوانان یهودی چنان تأثیر گذاشت که برخی از یهودیان از شور و شوق هلنیسم در صدد برمی‌آمدند نشانه ختنه را از بدن‌هایشان بزدايند تا هنگام برهنه شدن در ورزشگاه‌ها، هیچ‌گونه انتسابی به سنت بنی‌اسرائیل نداشته باشند.^{۳۰} آن‌گاه که تمدن یونان در میان قوم یهود گسترش یافت و تردید و تزلزل در باورهای دینی یهودیان پدید آمد، آنان به احکام شرعی خود بی‌اعتنا شدند و حتی کاهنان که باید در انجام آداب شرعی پیشگام باشند، معبد و مذبح خود را خوار و سبک شمردند و به شعائر دینی اهمیتی ندادند و فساد و آلودگی عبادتگاه‌هایشان را فرا گرفت: «در معبد بیگانگان با انجام کارهای نامشروع به هرزگی و خوش‌گذرانی پرداختند و با زنان بدنام عیش و نوش کردند. مذبح نیز با قربانی‌های نجس و حرام پر شد»؛^{۳۱} «از آن پس مردم روبه‌روی در خانه‌ها و شاهراه‌ها بخور می‌سوزاندند و هر گاه به کتابی از شریعت دست می‌یافتند، آن را پاره‌پاره کرده، آتش می‌زدند».^{۳۲} وضعیت قوم یهود چنان شد که: «کسی را یارای انجام مراسم نیاکان و بزرگداشت سبت نبود»^{۳۳} و هیچ‌کس نمی‌توانست خود را یهودی بنامد».^{۳۴}

ویژگی‌ها و امتیازهای نهضت مکابیان

رواج هلنیسم به اندازه‌ای گسترده بود که گروهی از یهودیان دریافتند اگر سستی کنند، تار و پود حیات معنوی آنان از هم خواهد گسست. از این روی، برای رویارویی با آن، به حرکتی اقدام کردند که به «نهضت مکابیان» مشهور شد. این نهضت از امتیازها و ویژگی‌هایی برخوردار بود که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. کار فرهنگی

از آنجا که جهت‌گیری فرهنگ‌ها به سوی اندیشه بشری است و عقاید و افکار آدمی هدف قرار می‌گیرد، روش رویارویی با آن نیز شیوه خاص خود را دارد. به عبارت دیگر، بهترین رویارویی باید یک حرکت و نهضت فرهنگی باشد.

اندیشمندان یهودی نیز آن‌گاه که دیدند فرهنگ یونان گسترش می‌یابد و عقاید یهودیان در معرض آسیب جدی است، به پا خاستند و با تدوین نوشته‌ها و کتاب‌های گوناگون از مرزهای دینی و عقیدتی خویش پاسداری کردند. آنان در این راه، از نکات مثبت تمدن یونان نیز بهره جستند و با استفاده از حکمت یونان و اسکندریه کتاب‌هایی نوشتند.

کتاب طوبیت در این عصر نگارش یافت که نمونه خوبی از آموزه‌های آیین یهود برای قوم بی‌خانمان و پراکنده اسرائیل است. این کتاب داستان پدر و پسری به نام‌های «طوبیت» و «طوبیا» است که بعد از ویرانی اسرائیل قدیم در سال ۷۲۲ ق.م، به نینوا برده شده بودند. در این کتاب، از ایمان، احترام به پدر و مادر، صدقه، دعا و توکل سخن به میان آمده است.

کتاب یهودیت که در زمان مکابیان نهایی شد، داستان زنی یهودی است که با تدبیر، بنی اسرائیل را از نابودی نجات داد.

کتاب حکمت سلیمان نبی برای تقویت ایمان یهودیانی نوشته شد که در اجتماع بت‌پرستان زندگی می‌کردند و بیم آن می‌رفت که فرهنگ توحیدی خود را آرام آرام از دست بدهند.

کتاب *منسوب به ישوع بن سیراخ* در حدود سال ۲۰۰ ق.م نوشته شد. او کتاب حکمت خود را به زبان عبری تدوین کرد تا قوم یهود را با شریعت الهی آشنا کند.

کتاب *باروک* نیمه دوم قرن دوم ق.م نهایی شد؛ این کتاب ساکنان اورشلیم را به پایداری در برابر یونانی‌مآبی فرامی‌خواند.

رساله ارمیا نیز در همین دوران نوشته شد. در این رساله، ارمیای نبی یهودیان را که در انطاکیه مرکز حکومت سلوکیان به خاطر ایمانشان آزار می‌دیدند، دلگرمی می‌دهد و بت‌پرستی را نکوهش می‌کند.

کتاب *اول مکابیان* که سال ۱۰۰ ق.م تدوین شد، بیانگر تاریخ مبارزات و سرگذشت قوم موحد یهود بین سال‌های ۱۳۴ تا ۱۷۵ ق.م است. در این کتاب، رویارویی متنیای کاهن و فرزندانش با یونانی‌مآبی بیان شده است.

کتاب *دوم مکابیان* به مقاومت مؤمنان یهودی در برابر ترویج شعارهای بت‌پرستی یونانیان در سال‌های ۱۶۱ تا ۱۷۸ ق.م اشاره می‌کند.

این کتاب‌ها به‌منظور رویارویی با یونانی‌مآبی نگاشته شد؛ اما نشانه‌هایی از حکمت یونانیان در آنها مشاهده می‌شود.

۲. ایمان به امدادهای غیبی
دین‌داران پیوسته در مبارزات خویش به قدرتی بالاتر از نیروهای مادی تکیه می‌کنند. آنان همواره خود را به سرچشمه قدرت بی‌پایان الهی متصل می‌بینند. به قول متنیای کاهن: «تاریخ همه نسل‌ها گواهی می‌دهد آنان که به خدا امید بستند، نیازمند دیگران نشدند».^{۳۵}

یهودیان موحد به امدادهای غیبی اعتقاد داشتند و بر این باور بودند که نصرت الهی به یاریشان می‌آید. از این‌رو، زمانی که به رهبری مکابیان در دفاع از مقدسات خویش در میدان‌های نبرد شرکت جستند، از خداوند درخواست یاری کردند:

در آن روز همه روزه گرفتند و پلاس پوشیدند، خاکستر بر سر ریختند و جامه خویس چاک کردند و همان‌گونه که بت‌پرستان به هنگام گرفتاری از خدایان دروغین خود کمک می‌خواستند، آنان نیز کتاب شریعت^{۳۶} را گشودند و از آن مدد جستند. آنان لباس‌های کهانت را همراه نوبرهای گندم و عشریه غله‌هایشان گرد آوردند و کسانی را که به نذرهای خویس وفا کرده بودند، فراخواندند. آن‌گاه به سوی آسمان بانگ برآوردند و گفتند: خدایا با اینها چه کنیم و آنها را کجا ببریم؟ مکان مقدس تو بی‌حرمت و آلوده شده است و کاهنان تو در غم و اندوه فرو رفته‌اند. بیگانگان همه کمر به نابودی ما بسته‌اند و تو از اهداف پلید آنان آگاهی. اگر تو به یاری ما برنخیزی، پس چگونه در برابر آنان بایستیم؟^{۳۷}

در گزارشی دیگر آمده است که خداوند نیز با امدادهای غیبی خود به کمک ایشان شتافت:

هنگامی که خورشید به تازگی طلوع کرده بود، دو سپاه با یکدیگر درگیر شدند. یک گروه بافضیلت، موفقیت‌ها و پیروزی‌هایشان را در پناه اعتماد به خدا می‌دانستند و گروه دیگر از روی کینه‌توزی نبرد می‌کردند. هنگامی که نبرد شدید شد، پنج مرد خوب‌روی از آسمان بر دشمنان ظاهر شدند. آنان بر اسبانی با لگام زرین سوار بودند و دو نفرشان یهودیان را رهبری کردند. یهودای مکابی میان آن دو تن جای گرفت. آنان نیز او را از هر سو با سلاح‌هایشان زیر پوشش گرفتند و به سلامت حفظ کردند. آن‌گاه تیرها و آذرخش‌هایی را به سوی دشمنان افکندند و آنان را در حالی که با وحشت و اضطراب نابینا شده بودند، کشتند.^{۳۸}

در نبردی دیگر:

هنگامی که یاران یهودا شنیدند که لیسایس قلعه‌ها را محاصره کرده است، همراه مردم آه و ناله سر دادند و از خداوند خواستند تا فرشته شایسته‌ای را برای رهایی بنی‌اسرائیل بفرستد. یهودای مکابی پیش از همه سلاح برگرفت و دیگران را تشویق کرد که خود را برای فداکاری و یاری برادرانشان آماده کنند. آن‌گاه همه با اشتیاق پیش تاختند. پیشاپیش خود سواری سفیدپوش را دیدند که زره زرین

خویش را تکان می‌داد. آنان همه خدای مهربان را ستودند و چنان شهادتی یافتند که نه تنها آماده نبرد با سربازان دشمن بودند، بلکه می‌توانستند با وحشی‌ترین حیوانات نیز بجنگند و از دیوارهای آهنین بگذرند. بدین سان، آنان همراه یآوری از آسمان با سلاح‌هایشان جنگیدند؛ زیرا خداوند با آنان مهربان بود.^{۳۹}

اطاعت از رهبران آگاه و شجاع به گواهی تاریخ، رهبران آگاه و شجاع، مردم خویش را در برابر تهاجم دشمن هدایت کرده، حماسه‌های به یادماندنی آفریده‌اند و سرانجام آنان را به پیروزی رسانده‌اند. یکی از این پیشوایان، متتیای کاهن است. آن‌گاه که یونانی‌مآبی از هر سو قوم یهود را تهدید می‌کرد، متتیای غیور در برابر ناهنجاری‌های دینی و اجتماعی با خود چنین گفت:

وای بر من! آیا در دورانی متولد شدم که باید نابودی مردم و ویرانی شهر مقدس را ببینم؟ من نشسته باشم و دشمن بر شهر چیره شود؟ مکان مقدس در چنگال دشمن گرفتار آید؟ معبد شهر همچون آدمی پست، خوار و ذلیل شده، ظروف ارزشمندش در تبعید به غارت رفته است؛ پیر و جوان را در شاهراه‌ها از دم شمشیر می‌گذرانند؛ کافران پیوسته این سرزمین را قطعه‌قطعه کرده و با غنایم آن ثروتمند شده‌اند؛ تمام زینت‌های نیکوی این سرزمین از دست رفته است و زنان آزاده‌اش را به کنیزی برده‌اند؛ مکان مقدسی که آرمان و افتخار ما بود، ویران، و به دست بت‌پرستان بی‌حرمت و بدنام شده است. پس از این برای چه زندگی کنیم؟^{۴۰}

آن‌گاه متتیای کاهن در صدد چاره‌جویی برآمد و تصمیم گرفت در برابر تهاجم دشمن بایستد و مقاومت پیشه کند. مأموران شاه آن‌گاه که از مردم مودین می‌خواستند آداب شریعت را کنار بگذارند و برای زئوس خدای خدایان یونان قربانی کنند، از متتیا پرسیدند: «آیا تو برای انجام فرمان پادشاه پیشقدم نمی‌شوی؟ مردم، بزرگان یهودا و آنان که در اورشلیم باقی مانده‌اند، نیز چنین کرده‌اند. در

این صورت تو و پسرانت از دوستان پادشاه می شوی و طلا و نقره و هدایای دیگر را به عنوان پاداش دریافت می کنید.^{۴۱}

پاسخ متتیا شنیدنی است:

اگر تمام مردم بنده پادشاه آنتیوخوس شوند و از حکم او اطاعت کنند و رسومی را که پدرانشان بر طبق آن عمل کرده‌اند، رها سازند، من همراه پسران و قبیله‌ام از شریعت اجداد خود که دست به دست به ما رسیده است، پیروی خواهیم کرد. خدا را سپاس؛ چرا خواست خدا را ناتمام بگذاریم و درخواست‌های او را با بی‌احترامی رها کنیم؟ ما به فرمان‌های پادشاه گوش نمی‌دهیم و از شریعت خود به چپ و راست منحرف نمی‌شویم.^{۴۲}

متتیا نیز که رهبری آگاه و بی‌باک بود، مانند همه رهبران شجاع، قوم خود را به جانفشانی فراخواند و از آنان خواست در برابر ستمگران شجاع و گستاخ باشند. از این روی، گفت: «پس چرا شما از تهدید ستمگر می‌ترسید؟ شکوه او به پلیدی و کرم بدل خواهد شد. از منزلت بلند سلطنتی امروز وی فردا اثری نخواهد بود و به خاکی که از آن سر برآورده است، برخورد گشت و همه نقشه‌هایش بر باد خواهد رفت. پسرانم، شجاع باشید و در جهت اهداف شریعت صف‌آرایی کنید تا نامتان پرآوازه گردد».^{۴۳}

متتیا و فرزندانش همراه خانواده‌هایشان رو به سوی بیابان نهادند. دشمن این گروه را نیروی چریکی کم‌اهمیتی می‌پنداشت؛ اما آنان چندین بار دشمنان خود را شکست دادند و از اورشلیم بیرون راندند. متتیا کاهن پس از مدتی درگذشت و در جایی به نام «مودین» دفن شد: «مرگ او در یکصد و چهل و ششمین سال^{۴۴} بود. فرزندانش او را در آرامگاه پدران در مودین به خاک سپردند و همه بنی‌اسرائیل بر او گریستند».^{۴۵}

پس از متتیا پسرش یهودای مکابی رهبری بنی‌اسرائیل را به دست گرفت و آنان را در مقابل هجوم فرهنگی و نظامی دشمن هدایت کرد. رهبری دلیرانه وی

زبانزد خاص و عام بود: «یهودا قومش را عزیز کرد؛ سپر برگرفت و لباس رزم پوشید و در میدان‌های نبرد با شمشیر خود به یاری سپاه شتافت. همچون شیر حمله می‌کرد و مانند شیربچه‌ای بر طعمه فرود می‌آمد. وی شریران را تعقیب کرد و کسانی را که به قومش ستم روا داشته بودند، به آتش سپرد».^{۴۶}

پس از یهودا، برادرش یوناتان جنگ را شجاعانه ادامه داد و در راه دفاع از مرزهای عقیدتی یهود حماسه آفرید. پس از یوناتان فرزند دیگر متتیا، الیعازار نیز در راه رهایی سرزمینش جنگید و به شهادت رسید:

در آن روز، الیعازار پسر ساران چه کرد؟ در آن جا فیلی بود که با نشان‌های سلطنتی آذین‌بندی شده بود و برجی بلندتر از بقیه داشت. الیعازار پنداشت که پادشاه بر آن سوار است. وی برای رهایی سرزمینش و به دست آوردن شهرتی ماندگار تصمیم به جانبازی گرفت. الیعازار با شهامت به سوی آن فیل شتافت و در قلب سپاه، دشمن را از چپ و راست کشت. سربازان پادشاه را از هر سو به زمین افکند تا این‌که به آن فیل رسید و در میان پاهایش خزید. وی فیل را از پای درآورد و خود نیز زیر دست و پای آن نقش بر زمین شد و در همان‌جا جان داد.^{۴۷}

سرانجام شمعون آخرین فرزند متتیا موفق شد یهودیان را به پیروزی کامل برساند. بدین‌سان، مکابیان با رهبری شجاعانه خویش توانستند ملت یهود را در برابر سختی‌های طاقت‌فرسا به مقاومت وادارند و نقش برجسته و تعیین‌کننده رهبری را در مقطعی از تاریخ به خوبی نشان دهند.

۳. اسوه‌سازی

یکی از روش‌های رویارویی با تهاجم فرهنگی، ارائه اسوه‌هایی برای پیروی است. کسانی که در راه کمال گام نهاده‌اند و منزلگاه‌هایی از جاده رشد را پیموده‌اند، قهرمانانی هستند که می‌توانند نمونه‌های مناسبی برای دیگران باشند. مردم و به ویژه جوانان می‌توانند رفتار، کردار و گفتار آنان را سرمشق خویش قرار دهند. یکی از وظایف مهم رهبران و فرهیختگان جامعه، شناساندن اسوه‌هاست.

در نهضت مکابیان، متتیای کاهن نیز در آخرین وصایای خود به این مهم پرداخت و قهرمانان و اسوه‌ها را به قوم خویش معرفی کرد:

رفتار و کردار پدران را سرمشق خود قرار دهید تا شکوهمند و جاودان شوید. بنگرید چگونه ابراهیم امتحان شد و از آزمایش‌ها سربلند بیرون آمد. به یاد آورید که چگونه یوسف در تنگناها نیز به فرمان خدا وفادار ماند تا سرانجام خدا وی را فرمانروای سراسر مصر کرد. پدر ما فینحاس نیز سرسختانه از شریعت دفاع کرد تا به کهنات ابدی رسید. یوشع به سبب وفاداری‌اش به دستورهای خدا داور بنی‌اسرائیل شد و کالیب مردم را دلداری داد و به سرزمین پهناوری دست یافت. داود که قلبی مهربان داشت، سلطنت ابدی را به ارث برد. ایلیا نیز که به دفاع از شریعت برخاسته بود، به آسمان صعود کرد و چون حننیا، عزریا و میشائیل ایمان آوردند، بر آتش چیره شدند. دانیال به دلیل بی‌گناهی‌اش از کام شیرهای وحشی نجات یافت.^{۴۸}

الیعازار پسر متتیا نیز با گفتار و کردار خود اسوه مناسبی برای جوانان شد. آن‌گاه که او را برای خوردن گوشت خوک در تنگنا قرار دادند، گفت: «... سزاوار است با شهامت از این زندگی بگذرم و به سوی مرگ بشتابم و این برای جوانان نمونه خوبی خواهد شد تا مرگ شرافت‌مندانه را در راه شریعت مقدس برگزینند».^{۴۹}

۴. غیرت دینی

یکی از سدهای محکم در برابر گسترش فرهنگ بیگانه، غیرت دینی است. غیرت دینی آن‌گاه که مقام با بصیرت و رعایت موازین شرعی و اخلاقی باشد، سپری فولادین است که از احکام شریعت در برابر تهاجم‌های دشمن دفاع می‌کند. این سپر باید به دست رهبران صیقل داده شود تا هنگام نیاز به کار آید. غیرت دینی متتیای کاهن، مثال‌زدنی است. هنگامی که مردی یهودی در برابر چشم همگان خواست بر مذهب مودین برای خدایان دروغین قربانی کند، خشم سراسر وجود متتیا را فراگرفت: «غیرت دینی وی به گونه‌ای شعله‌ور شد که عنان اختیار از کف

داد و آن مرد را روی مذبح به قتل رساند. همچنین او مأمور پادشاه را که مذبح را به ویرانی کشانده و مردم را وادار به قربانی برای بت‌ها کرده بود، کشت».^{۵۰}

متتبیای کاهن در آخرین روزهای زندگی این‌گونه به پسرانش وصیت کرد: «اکنون روزگار به کام ستمگران و کفرگویان است و ما سختی‌ها و گرفتاری‌های تلخی را پیش‌روی داریم. این گواه خوبی است بر این‌که شما باید عاشق شریعت باشید و غیورانه از آن دفاع و در راه پیمان پدرانتان جانفشانی کنید».^{۵۱} همچنین متتیا به فرزندانش چنین گفت: «پسرانم! شجاع باشید و در جهت اهداف شریعت صف‌آرایی کنید تا نامتان پرآوازه گردد تمام دوستداران شریعت را گرد آورید و سرزمین خویش را آزاد کنید».^{۵۲}

نمونه‌های دیگری نیز از غیرت دینی در میان قوم موحد یهود دیده شده است:

باری، یکی از مشایخ اورشلیم به نام رازیس که به هموطنان خویش عشق می‌ورزید، نزد نکانور متهم شد. وی فردی خوشنام بود که به خاطر مهربانی‌اش به «پدر یهودیان» شهرت داشت: زیرا در روزگاران گذشته که یهودیان با بیگانگان پیوندی نداشتند، رازیس به یک یهودی غیور مشهور بود و بی‌باکانه جسم و جان‌ش را با شور و هیجان در راه دین یهود به خطر می‌انداخت. آن‌گاه که نکانور خواست خشم درونی خویش را نسبت به یهودیان آشکار کند، پیش از پانصد مرد جنگی را برای دستگیری رازیس روانه کرد؛ زیرا او می‌پنداشت با دستگیری رازیس آسیب بزرگی به یهودیان می‌رساند. هنگامی که سپاهیان در پی تصرف قلعه برآمدند و خواستند دروازه آن را بشکنند و فرمان دادند آتشی برای سوزاندن آن فراهم شود. رازیس که از هر سو در محاصره بود، خود را بر شمشیرش انداخت. او مرگ دلیرانه را برگزید تا به جنگ انسان‌های تبهکار نیفتد و مورد دشنام قرار نگیرد و همین سزاوار اصل و نسب شریفش بود. جمعیت به سوی درها یورش بردند. او که به دلیل شتاب ضربه‌اش کاری نشده بود، جسورانه به بالای دیوار پرید و خودش را مردانه میان انبوه آنان انداخت. آنان به سرعت خود را کنار کشیدند. در نتیجه، فضایی پدید آمد و رازیس میان آن مکان خالی افتاد. با

وجود این، او که هنوز اندک رمقی داشت و از خشم برافروخته بود، برخاست و گرچه خونس همچون فواره می جوشید و جراحاتش دردناک بود، به میان جمعیت پرید و بر صخره تندی ایستاد. او که خونس به آرامی روان بود، روده های خود را بیرون کشید و در دست هایش گرفت. سپس آنها را به سوی جمعیت پرتاب کرد و در حالی که خداوند روح و زندگی را می خواند و از او می خواست تا دوباره به او روح و زندگی بخشد، جان به جان آفرین تسلیم کرد.^{۵۲}

۵. روحیه شهادت طلبی

یکی از راه هایی که در نهضت مکابیان برای رویارویی با تهاجم فرهنگی و نظامی برگزیده شد، مقاومت سرسختانه در برابر یورش دشمن بود. این مقاومت ها حماسه های خونین آفرید و به شهادت مؤمنان انجامید. در اینجا به سه نمونه اشاره می کنیم:

الف. از جان گذشتگی الیعازار

الیعازار پیرمردی خوش سیما و از کاتبان و آموزگاران شریعت بود. وی را برای خوردن گوشت خوک در فشار گذاشتند. او گوشت را از دهان خود بیرون انداخت و پذیرای شکنجه و عذاب شد و بدین سان، مرگ شرافتمندانه را بر زندگی نکبت بار برگزید. او همچون کسانی که در مبارزه پایداری، هیچ گاه راضی نشد به دلیل دل بستگی به زندگی دنیا، به غذای نجس لب بزند. آنان که با الیعازار آشنایی داشتند و کارگزار این مراسم بودند، به وی پیشنهاد کردند از غذای پاکیزه خود بخورد، ولی وانمود کند که از قربانی های پادشاه است. در این صورت، وی از مرگ نجات می یافت و از احترام همه برخوردار می شد. الیعازار اندیشید و آن گونه که سزاوار سالمندی، موی سفید و رفتار نیکویش از دوران جوانی بود و شریعت مقدس خدا نیز آن را طلب می کرد، در پاسخ گفت:

مرا بی درنگ به گورستان برید؛ زیرا اگر پنهان کاری کنم، بسیاری از جوانان می پندارند که الیعازار نودساله به آیین بیگانگان گرویده است و این زبیده پیری

همچون من نیست. شایسته نیست دوران پیری خویش را در آرزوی زندگی طولانی‌تر با ننگ سپری کنم و با نفاق و دورویی خود، جوانان را فریب دهم. در این صورت، از کیفر بشری رهایی می‌یابم، اما در مرگ و زندگی گریزی از عذاب خدای توانا نیست. از این روی، سزاوار است با شهادت از این زندگی بگذرم و به سوی مرگ بشتابم و این برای جوانان نمونه خوبی خواهد شد تا مرگ شرافت‌مندانه را در راه شریعت مقدس برگزینند.

پس از این سخنان، الیعازار بی‌درنگ روانه شکنجه‌گاه شد. آنان که تا اندکی پیش با وی به نرمی رفتار می‌کردند، اکنون می‌پنداشتند او همچون دیوانگان سخن می‌گوید. از این روی، از وی بیزار شدند. الیعازار که از درد تازیانه‌ها می‌نالید، در آستانه مرگ گفت: «خداوند دانا می‌داند که من می‌توانستم خود را از مرگ نجات دهم؛ اما به دلیل ترس از او، همه رنج‌ها را با خشنودی به جان خریدم». بدین‌سان، الیعازار مرد. مرگ وی نه تنها برای جوانان، بلکه برای همه قومش نمونه‌ای از شرافت و یادگاری از فضیلت بود.^۴

ب. شهادت مادر و هفت فرزند وی

در رویدادی دیگر، هفت برادر همراه مادرشان دستگیر شدند. پادشاه آنان را وادار کرد تا بر خلاف شریعت گوشت خوک بخورند. آنان از این کار سر باز زدند. از این روی، با تازیانه و چیزهای دیگر مجازات شدند. در آغاز یکی از آنان گفت: «از ما چه می‌خواهی؟ ما آماده شهادتیم و شریعت پدرانمان را هیچ‌گاه زیر پا نخواهیم گذاشت». آن‌گاه پادشاه خشمگین شد و فرمان داد تابه‌ها و دیگ‌های بزرگ را بر آتش نهند. ظرف‌ها بی‌درنگ آماده و داغ شد. پادشاه فرمان داد تا زبان و اعضای نخستین کسی را که لب به اعتراض گشوده بود، پیش چشم مادر و برادرانش ببرند. هنگامی که تمام اعضای او را بریدند، پادشاه فرمان داد او را زنده‌زنده در تابه‌ها بر روی آتش سرخ کنند. در حالی که بوی سوخته شدن همه

جا را آکنده بود، مادر و برادران یکدیگر را به مرگ شجاعانه تشویق می‌کردند و می‌گفتند: «خداوند ما بر ما می‌نگرد و او غمگسار ماست؛ همان‌طور که موسی در سرودش در برابر همه چنین گواهی داد: خداوند قوم خود را داوری خواهد نمود و از بندگان خود تسلی خواهد یافت».^{۵۵} پس از این‌که برادر اول بدین‌سان از دنیا رفت، نوبت به برادر دوم رسید. آنان وی را در حال استهزا برای شکنجه آوردند. هنگامی که پوست سرش را می‌کنند، از وی پرسیدند آیا پیش از جدا شدن همه اعضایت حضری گوشت خوک بخوری؟ وی به زبان بومی^{۵۶} پاسخ داد: هرگز. از این‌روی، او را نیز همچون برادرش شکنجه دادند. او در نفس‌های آخر به پادشاه گفت: «تو می‌توانی از روی ستم این زندگی زودگذر را از ما بگیری؛ اما پادشاه جهان به کسانی که در راه شریعتش می‌میرند، زندگی جاودانه خواهد بخشید». آن‌گاه برادر سوم را آوردند. هنگامی که او را استهزا می‌کردند و در تنگنا قرار می‌دادند، وی برای نشان دادن آمادگی دست‌هایش را مردانه دراز کرد و زبانش را بی‌درنگ بیرون آورد و دلیرانه گفت: «همه این اعضا را از خدای آسمان دارم و آنها را در راه شریعتش ناچیز می‌شمارم و امیدوارم او آنها را دوباره به من بازگرداند». تا آنجا که پادشاه و همراهانش از دلیری مرد جوان که شکنجه را به هیچ‌انگاشته بود، شگفت‌زده شدند. پس از اینکه این مرد کشته شد، آنان برادر چهارم را نیز به این شیوه شکنجه کردند و چهره‌اش را از زیبایی انداختند. هنگامی که آماده مرگ می‌شد، به پادشاه گفت: «چه نیکوست که آدمی به دست مردم کشته شود؛ این امید که خداوند دوباره او را برانگیزد؛ اما تو هرگز رستاخیزی نخواهی داشت».^{۵۷} پس از آن، پنجمی را نیز آوردند و چهره‌اش را از زیبایی انداختند. آن‌گاه او به پادشاه رو کرد و گفت: «تو بر انسان‌ها توانایی داری؛ اما سرانجام نابود خواهی شد و آنچه را بخواهی، می‌کنی و نمی‌اندیشی که قوم ما، برگزیده‌ی خداست. اندکی درنگ کن و قدرت بی‌انتهای او را بنگر که چگونه

تو و نسلت را مجازات خواهد کرد».^{۵۸} آن‌گاه برادر ششمی را آوردند. او که آمادهٔ مرگ بود، به پادشاه گفت: «بی‌سبب خود را فریب مده. این سختی‌ها به خاطر نافرمانی‌هایی است که در برابر خدا انجام داده‌ایم. از این‌روی، این کارهای شگفت بر ما انجام می‌شود. اما اکنون که روزگار به کام توست، مپندار که می‌توانی هم‌اورد خدا گردی و از مجازات وی رها شوی». شگفت‌انگیزتر از همه، مادر آنان بود که سزاوار است از او به نیکی یاد شود. وی با جرئت و دلیری شایسته با امیدی که به خدا داشت، شهادت هفت پسرش را در یک روز پذیرا شد. او که از روح شجاعت لبریز بود، هر یک از آنان را به زبان بومی خود تشویق می‌کرد و عواطف مادرانهٔ خویش را با غرور مردانه درمی‌آمیخت. وی به فرزندانش گفت: «نمی‌توانم بگویم شما چگونه در رحم من جای گرفتید؛ زیرا من نه روح به شما بخشیدم و نه زندگی و اعضای هیچ یک از شما را من نساختم. بی‌شک، آفرینندهٔ جهان که آدمی را پدید آورد و آغاز هر چیز را بنا نهاد، به دلیل جانفشانی شما در راه شریعتش با رحمت خود روح و زندگی را دوباره به شما خواهد بخشید». آنتیوخوس پنداشت که با سخنان آن زن، خوار و سبک شده است. از این‌روی، به کوچک‌ترین برادر روی کرد و به تشویق وی پرداخت و با سوگند به او اطمینان داد که اگر از شریعت پدران خود دست بردارد، وی را ثروتمند و خوشبخت خواهد کرد و از دوستان نزدیک خود قرار داده، به مقام‌های بلند خواهد گمارد. جوان روی از سخنان پادشاه برتافت. آن‌گاه پادشاه مادرش را فراخواند و او را تشویق کرد تا پسر جوانش را از مرگ نجات دهد. پس از سخنان فراوان پادشاه، مادر وعده داد که دیدگاه فرزندش را تغییر دهد. مادر در حالی که پادشاه ستمگر را به تمسخر می‌گرفت، به روی پسرش خم شد و به زبان بومی سرزمین خود به او گفت:

پسر! به من رحم کن. تو را نه ماه در شکم حمل کردم و سه سال شیر دادم. تو را

پروردم و به این سن و سال رساندم و با رنج آموزش دادم. بسرم! از تو می‌خواهم به آسمان و زمین و آنچه بین آنهاست، به خوبی بنگری و دریایی که خدا آنها را از نیستی به هستی آورده است. آدمی را نیز این‌گونه آفرید. از این پادشاه ستمگر نه‌راس و با پذیرش مرگ، شایستگی برادری خود را با آن شهیدان اثبات کن تا بار دیگر به لطف خداوند تو را همراه برادرانت در جهان دیگر در آغوش گیرم.

هنوز سخن مادر پایان نیافته بود که جوان گفت:

منتظر چه هستید؟ من هرگز از فرمان پادشاه پیروی نخواهم کرد؛ بلکه فرمانبردار شریعتی خواهم بود که به دست موسی به نیاکان‌مان داده شده است و تو که هر شرارتی را بر عبرانیان روا داشتی، هرگز از دست خدا نخواهی گریخت؛ ما همه این سختی‌ها را به سبب گناهان‌مان به دوش می‌کشیم و گرچه خدای زنده برای مدت کوتاهی بر ما خشم گیرد و ما را سرزنش و ادب کند، بار دیگر با بندگانش از روی لطف رفتار خواهد کرد؛ اما تو، ای کافر که از همه شریرتی، خود را بی‌دلیل برتر از دیگران مینداری و با آرزوهای واهی مغرور مباش؛ زیرا تو هنوز از داوری خدای توانا که همه چیز را می‌نگرد، نگریخته‌ای؛ زیرا برادران ما برای مدتی کوتاه درد و رنج را پذیرفتند و در راه پیمان خداوند برای زندگی جاوید کشته شدند. اما تو به سبب تکبر و غرورت با داوری عادلانه خدا مجازات خواهی شد. من نیز مانند برادرانم جسم و جانم را فدای شریعت پدرانم می‌کنم و از خدا می‌خواهم هرچه زودتر لطف و رحمتش را بر قوم ما بفرستد و تو را با درد و رنج‌ها همراه کند تا بگویی که خدایی جز خدای یکتا نیست. امید است که من و برادرانم آخرین کسانی از قوم‌مان باشیم که خشم عادلانه خدای توانا بر آنان فرود می‌آید.

پادشاه که به سخره گرفته شده بود، بسیار خشمگین شد و او را بدتر از دیگر برادرانش شکنجه کرد؛ این‌گونه آن مرد بی‌گناه با اعتماد کامل به خداوند از دنیا رفت. سرانجام پس از همه پسران مادر آنان نیز کشته شد.^{۵۹}

ج. جانبازی زنان

پادشاه آنتیوخوس ایپفانوس به بنی‌اسرائیل فرمان داد: «پسران را بدون ختنه باقی

گذارند و روح پاکشان را با آدابی ناپسند آلوده کنند تا شریعت به فراموشی سپرده شود و احکام خدا دگرگون گردد. هر کس از این فرمان سرپیچی کند، کشته خواهد شد.^{۶۰} مادرانی این فرمان را نادیده گرفتند. مأموران شاه نیز در اجرای فرمان اخیر او کوتاهی نکردند و آن‌گونه که دستور داده بود: «دو زن که فرزندان خود را ختنه کرده بودند، دستگیر شدند. کودکانشان را به سینه‌های آنان آویختند و در شهر گرداندند؛ سپس آنان را از برج و باروی شهر به زیر افکندند.»^{۶۱}

۶. هم‌پیمانی با دیگران بر اساس احترام متقابل جامعه بشری از اقوام گوناگونی تشکیل شده است؛ همان‌گونه که افراد به یکدیگر نیازمندند، اقوام نیز به یکدیگر نیاز دارند. این نیاز زمانی بیشتر احساس می‌شود که برای فرد یا جامعه مشکلی پیش آید. هرگاه قومی در معرض تهاجم دشمن قرار گیرد، می‌تواند با کمک دیگران نقاط آسیب‌پذیر خود را کاهش دهد و به دفاع از خویش برخیزد. یک قوم زمانی خواهد توانست روی پای خویش بایستد که از همه امکانات بهره‌گیرد. یکی از روش‌های بهره‌گیری از امکانات، هم‌پیمانی با بیگانگانی است که به دشمنان دست یاری نداده‌اند و اگر با آنان عهدی بسته شود، در پیمان خود وفادار می‌مانند. این سیاست سبب می‌شود دشمن در پیاده کردن اهداف خائنانه خود با موانع بزرگی روبه‌رو شود.

در عصر مکابیان نیز هنگامی که یهودا شنید رومیان ملتی بزرگ و قابل اعتماد هستند،^{۶۲} دو نفر را برای بستن پیمان دوستی نزد آنان فرستاد:

تا با کمک آنان آتش شرارت یونانیان را که بنی‌اسرائیل را به بدترین شکلی به بردگی کشیده بودند، خاموش کند. آن دو در یک سفر طولانی به روم رسیدند و در مجلس شورای رومیان حاضر شدند و گفتند: ما را یهودا و برادرانش و قوم یهود نزد شما فرستاده‌اند و آمده‌ایم با شما پیمان صلح و دوستی ببندیم تا ما را در شمار دوستان و هم‌پیمانان خود قرار دهید. رومیان از این سخنان به گرمی استقبال

کردند و این متن پیامی است که آنان بر الواح برنجین نگاشتند و آن را به سوی اورشلیم فرستادند تا بیانگر پیمان صلح و دوستی آنان با یهودیان باشد: توفیق و کامیابی در خشکی و دریا از آن رومیان و یهودیان و جنگ و دشمنی برای همیشه از آنان دور باد. هر گاه جنگی در روم یا در سرزمین یکی از هم‌پیمانانش رخ دهد، قوم یهود باید با همه توان آن‌گونه که شایسته است، به دفاع از آنان برخیزد و از هرگونه کمک غذایی و مالی و در اختیار گذاشتن سلاح و کشتی به دشمنان پرهیزند و همان‌طور که رومیان دوست دارند، بدون هیچ چشم‌داشتی بر این پیمان وفادار بمانند. همچنین اگر یهودیان مورد تهاجم قرار گیرند، رومیان باید آن‌گونه که سزاوار است با همه توان خویش به یاری آنان بشتابند و از هرگونه کمک غذایی و مالی و در اختیار گذاشتن سلاح و کشتی به دشمنان یهود خودداری کنند و صادقانه بر این پیمان وفادار بمانند. این پیمانی است بین رومیان و یهودیان. هر گاه یکی از دو طرف بخواهد بر این پیمان چیزی بیفزاید و یا از آن بکاهد، باید با رضایت طرف دیگر باشد و هرچه بدین‌سان، افزوده یا کاسته شود، لازم‌الاجرا خواهد بود.^{۶۳}

نتیجه‌گیری

قیام یهودیان یکتاپرست به رهبری مکابیان چنان گسترش یافت که پادشاه سلوکی آنتیوخوس چهارم نتوانست آن را سرکوب کند. با آغاز این نهضت، جنبش نیرومند ضدیونانی فلسطین را فراگرفت و نفوذ سلوکیان کاهش یافت. از خاندان مکابیان، شمعون موفق شد، استقلال یهود را به دست آورد و در سال ۱۴۲ ق.م به فرمانروایی برسد. فرزندان وی هورکان، اریستوبول و الکساندر، فرمانروایی را با کهنات جمع کردند.

با حاکمیت مکابیان، یهودیان در رعایت آداب و سنن قومی خود آزادی پیدا کردند. استقلال داخلی یهود تأمین شد و زبان عبری از نو رواج یافت. مردم از کسانی که با دین و قوم بیگانه بودند، فاصله گرفتند.^{۶۴} در این دوره، یهودیان به دو فرقه تقسیم شدند:

۱. فریسیان؛ افراد این فرقه در برابر یونانی مآبی ایستادند و با طرفداری از حاکمان مکابی به دین سنتی یهود وفادار ماندند. آنان نه تنها معتقد بودند آداب دین یهود باید مطابق شریعت موسی انجام شود، بلکه برای احادیث شفاهی نیز اهمیت قائل شدند.

۲. صدوقیان؛ این فرقه که به کاهنی به نام «صادوق» منسوب بود، روایات قوم یهود را قبول نداشت؛ از اندیشه‌های یونانی تأثیر می‌گرفت و قیامت را انکار می‌کرد. جنگ و نزاع بین این دو گروه حکومت صدساله حشمونیان (مکابیان) را ضعیف کرد و زمینه را برای سلطه رومیان فراهم آورد. سرانجام یکی از سرداران رومی به نام «پومپه» بخشی از سوریه را در سال ۶۳ ق.م از حاکمیت مکابیان درآورد. فاصله سال‌های ۶۳ ق.م تا ۱۴۲ ق.م یعنی دوران استقلال یهود «دوره مکابیان» نامیده می‌شود.^{۶۵} نام نیک مکابیان همچنان باقی است و کتاب‌هایی به نام آنان موجود است و کمتر دایرةالمعارفی یافت می‌شود که از جانبازی‌های ایشان سخن نگفته باشد.

ضمیمه شماره ۱

پادشاهان سلسله سلوکی		
نام	لقب	مدت پادشاهی ق.م
سلوخوس اول	نیکاتور	۳۱۱-۲۸۰
انتیوخوس اول	سوتر	۲۸۰-۲۶۲
انتیوخوس دوم	تئوس	۲۶۱-۲۴۷
سلوخوس دوم	کالینیکوس	۲۴۷-۲۲۶
سلوخوس سوم	سوتر	۲۲۶-۲۲۳
انتیوخوس سوم	کیبر	۲۲۳-۱۸۷
سلوخوس چهارم	فیلوپاتور	۱۸۷-۱۷۵
انتیوخوس چهارم	اپیفانوس	۱۷۵-۱۶۲
انتیوخوس پنجم	اوپاتور	۱۶۲-۱۶۳
دیمتریوس اول	سوتر	۱۶۲-۱۵۰
الکساندر اول	بلاس	۱۵۰-۱۴۵
دیمتریوس دوم	نیکاتور	۱۴۵-۱۳۸
انتیوخوس ششم	اپیفانوس	۱۴۵-۱۴۲
انتیوخوس هفتم	سیدتس	۱۳۸-۱۲۹
الکساندر دوم	زابیناس	۱۲۸-۱۲۳
انتیوخوس هشتم	کلئوپتر اثنا	۱۲۵-۱۲۱
سلوخوس پنجم		۱۲۵
انتیوخوس هشتم	گریپوس	۱۱۵-۹۶
انتیوخوس نهم	سیزی نسوس	۱۱۵-۹۵

۹۵-۹۶		سلوخوس ششم
۸۳-۹۵	فیلوپاتور	انتیوخوس دهم
۸۸-۹۵	اکارس سوتر	دیمتریوس سوم
۹۲	فیلادلفوس	انتیوخوس یازدهم
۸۳-۹۲	فیلادلفوس	فیلیپس اول
۸۴-۸۷	دیونیوس	انتیوخوس دوازدهم
۶۹-۸۳	ارمنی	تیگرانس
۶۴-۶۹	اسپاتیکوس	انتیوخوس سیزدهم
۶۴-۶۵		فیلیپس دوم

ضمیمه شماره ۲

بطالسه مذکور در کتاب مقدس				
نام	لقب	پدر	مدت سلطنت ق.م	ملاحظات
بطلیموس اول	سوتر	فیلیپس	۲۸۵-۳۲۳	فاتح مصر و اورشلیم
بطلیموس دوم	فیلادلفوس	بطلیموس اول	۲۴۷-۲۸۵	بانی ترجمه سبعینیه
بطلیموس سوم	ایرجتیس	بطلیموس دوم	۲۲۲-۲۴۷	فاتح شام و بابل
بطلیموس چهارم	فیلوپاتور	بطلیموس سوم	۲۰۵-۲۲۲	پیروز بر سپاه انتیوخوس کبیر
بطلیموس	اپیفانوس		۱۸۱-۲۰۵	در ه سالگی پدرش از دنیا رفت
بطلیموس ششم	فلیومتر	بطلیموس اپیفانوس	۱۴۶-۱۸۱	در کودکی پدرش را از دست داد

پی‌نوشت‌ها

۱. Hellas.

۲. Hellenism.

۳. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ترجمهٔ جمعی از مترجمین، ج ۲، ص ۶۴۶.

۴. هربرت جرج ولز، کلیات تاریخ، ج ۱، ص ۴۸۱.

۵. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۲، ص ۶۴۶.

۶. هربرت جرج ولز، کلیات تاریخ، ج ۱، ص ۱۷۰.

۷. دلیسی اولیری، انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، ص ۳۳.

۸. همان، ص ۶۶.

۹. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ص ۱۵۶.

۱۰. رک: ضمیمه شماره ۱.

۱۱. رک: ضمیمه شماره ۲.

۱۲. بی‌ناس جان، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی اصغر حکمت، ص ۵۴۴.

۱۳. The Septuagint.

۱۴. در شریعت یهود خوک حیوان نجسی است که برای طعام و قربانی نمی توان از آن استفاده کرد.
۱۵. در قرن هجدهم موج تازه ای در میان یهودیان اروپای شرقی به نام حسیدیم پیدا شد.
۱۶. یعنی چکش به دست.
۱۷. دوم مکابیان ۴: ۱۵-۱۴.
۱۸. مقصود همان آنتیوخوس چهارم است که بین سال های ۱۷۵ تا ۱۶۴ ق.م فرمانروایی کرد.
۱۹. اول مکابیان ۱: ۱۲-۱۴.
۲۰. وی نماینده گروهی بود که اعضای آن طرفدار رواج فرهنگ یونانی در سرزمین یهودا بودند. یاسون تغییر یافته نام عبری یسوع است. همین تغییر نام گرایش یاسون به فرهنگ یونانی را نشان می دهد.
۲۱. مرکز حکومت سلوکیان در کنار رود ارونسس در جنوب ترکیه امروزی.
۲۲. دوم مکابیان ۴: ۹-۱۰.
۲۳. همگان در این ورزشگاه با بدنی عریان تمرین و ورزش می کردند.
۲۴. مقصود کلاه هرمس است. (در نگاره‌ها هرمس، خدای ورزش، با کلاهی بالدار نمایان می‌شود).
۲۵. دوم مکابیان ۴: ۹-۱۲.
۲۶. در شریعت یهود خوک حیوان نجسی است که برای خوراک و قربانی نمی توان از آن استفاده کرد. (رک: لاویان ۱۱: ۸۷).
۲۷. برابر با دسامبر ۱۶۷ ق.م.
۲۸. مقصود زئوس خدای یونانیان است.
۲۹. اول مکابیان ۱: ۴۳-۵۷.
۳۰. تاریخ تمدن، ج ۲، ص ۶۵۱.
۳۱. دوم مکابیان ۶: ۴-۵.
۳۲. اول مکابیان ۱: ۵۸-۵۹.
۳۳. یکی از احکام دهگانه خدا به حضرت موسی علیه السلام گرامی داشت شنبه است (خروج ۲۰: ۱۱-۸). قوم یهود این روز را گرامی داشته، از کار دست می کشیدند و حتی در برابر تهاجمات نظامی دشمن از خود دفاع نمی کردند. (دوم مکابیان ۶: ۱۱).
۳۴. دوم مکابیان ۶: ۶.
۳۵. اول مکابیان ۲: ۶۱.
۳۶. رک: دوم مکابیان ۸: ۲۳.
۳۷. اول مکابیان ۳: ۴۷-۵۳.
۳۸. دوم مکابیان ۱۰: ۲۸-۳۰.
۳۹. دوم مکابیان ۱۱: ۶-۱۰.
۴۰. اول مکابیان ۲: ۷-۱۳.
۴۱. اول مکابیان ۲: ۱۸.
۴۲. اول مکابیان ۲: ۱۹-۲۲.
۴۳. اول مکابیان ۲: ۶۲-۶۴.
۴۴. سال اسکندری، برابر با ۱۶۶ ق.م.

۴۵. اول مکابیان ۲: ۷۰.
۴۶. اول مکابیان ۳: ۵۳.
۴۷. اول مکابیان ۶: ۴۳-۴۶.
۴۸. اول مکابیان ۲: ۵۱-۶۰.
۴۹. دوم مکابیان ۶: ۲۷-۲۸.
۵۰. اول مکابیان ۲: ۲۴-۲۵.
۵۱. اول مکابیان ۲: ۵۰.
۵۲. اول مکابیان ۲: ۶۴-۶۷.
۵۳. دوم مکابیان ۱۴: ۳۷-۴۶.
۵۴. دوم مکابیان ۶: ۱۸-۳۱.
۵۵. عبارت نقل شده با تورات عبری سازگار است؛ اما در ترجمه‌های فارسی تورات آمده است: زیرا خداوند قوم خود را داوری خواهد نمود و بر بندگان خویش شفقت خواهد کرد... (تثنیه ۳۲: ۳۶).
۵۶. مقصود زبان آرامی است.
۵۷. برخی از یهودیان معتقد بودند که رستاخیز مخصوص نیکوکاران است.
۵۸. مقصود مجازاتی است که در همین جهان بر آنتیوخوس و فرزندانش وارد شد. رک: دوم مکابیان ۱۴: ۲.
۵۹. دوم مکابیان ۷: ۱-۴۱.
۶۰. اول مکابیان ۱: ۵۱-۵۲.
۶۱. دوم مکابیان ۶: ۱۰.
۶۲. قس. اول مکابیان ۸: ۱۶-۲.
۶۳. اول مکابیان ۸: ۱۸-۳۰.
۶۴. دلیسی اولیری، انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، ص ۶۳.
۶۵. بی ناس جان، تاریخ جامع ادیان، ص ۵۴۴.

منابع

- بی‌ناس، جان، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.
 - ممتحن، حسین علی، *کلیات تاریخ عمومی*، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ج ۱، ۱۳۷۰.
 - اولبری، دلیسی، *انتقال علوم یونانی به عالم اسلام*، ترجمه احمد آرام، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴.
 - دولاندن، ش، *تاریخ جهانی*، ترجمه احمد بهمنش، تهران، دانشگاه، ج ۱، ۱۳۶۷.
 - نیلسون دوپواز، *تاریخ سیاسی پارت اشکانیان*، ترجمه علی اصغر حکمت، ۱۳۴۲.
 - دورانت، ویل، *تاریخ تمدن*، ترجمه جمعی از مترجمین، تهران، آموزش انقلاب اسلامی، ج سوم، ۱۳۷۰.
 - جرج ولز، هربرت، *کلیات تاریخ*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، ۱۳۶۶، ج ۲.
 - *اپوکریفای عهد عتیق*، ترجمه عباس رسول‌زاده و جواد باغبانی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره، ۱۳۸۳.
 - *کتاب مقدس*، ترجمه دکتر بروس، انجمن پخش کتب مقدسه، ایلام، انتشارات ایلام، ج سوم، ۲۰۰۲.
- The Parallel Apocrypha - Edited by John R. Kohlenberger III, Oxford University Press.

مسیح در آیین یهود

امیر خواص*

چکیده

یکی از مدعاهای مسیحیان این است که حضرت عیسی علیه السلام همان مسیحی‌ای انبیای موعود بنی اسرائیل است. در مقابل، یهودیان منکر این امر هستند و مدعی‌اند مسیحی‌ای موعود هنوز ظهور نکرده است و در انتظار اویند.

این مقاله با رویکرد تحلیلی و بررسی اسنادی به بررسی عهد عتیق، تلمود و عرفان قبالی یهود پرداخته و تلاش می‌کند تا مجموعه ویژگی‌های مسیحا در این نوشته‌ها، و انطباق آن بر شخصیت آن حضرت را بررسی نموده و نشان دهد آیا در این منابع، نشان و یا قرینه‌ای از الوهیت مسیحا می‌توان یافت یا خیر؟
کلیدواژه‌ها: بنی اسرائیل، مسیحا، یهود، عهد عتیق، عهد جدید، تلمود، قبالا.

مقدمه

مسیحیت که از درون آیین یهود متولد گردید، حضرت عیسی علیه السلام را همان مسیحای موعود یهودیت می داند که انبیای بنی اسرائیل بشارت به ظهور او داده اند. اما بسیاری از یهودیان، از پذیرش این مسئله خودداری کردند و هنوز هم پس از حدود دو هزار سال، منتظر آمدن مسیحا هستند. بنابراین، ضروری است تحقیقی درباره شخصیت مسیحا در آیین و منابع یهودی انجام دهیم تا مشخص شود که مسیحای موعود بنی اسرائیل چه ویژگی هایی دارد آیا ویژگی های مسیحا از جمله الوهیت، که مسیحیت برای حضرت عیسی علیه السلام برمی شمارند، در آیین و اندیشه یهودیت نیز وجود دارد یا خیر؟ آیا انبیای بنی اسرائیل که بشارت دهنده به ظهور مسیحا بوده اند، از الوهیت او نیز سخن گفته اند یا اینکه الوهیت مسیحا ساخته برخی از مسیحیان صدر اول است؟ همچنین آیا می توان حضرت عیسی علیه السلام را با این ویژگی هایی که مسیحیت به آن معتقد است، همان مسیحای موعود در آیین یهودیت دانست یا خیر؟

خاستگاه اعتقاد به شخصیتی با عنوان مسیح علیه السلام، آیین یهودیت است و یهودیان از زمان های قدیم تا به امروز، در انتظار منجی ای با این عنوان هستند.^۱ درباره ریشه اعتقاد به مسیحا و عوامل پیدایش این اندیشه در میان یهودیان، اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی از نویسندگان معتقدند عوامل سیاسی و امید به احیای مجدد سیاسی سلطنت یهودی، سبب به وجود آمدن اعتقاد به مسیح به منزله نجات دهنده قوم بنی اسرائیل شده است؛^۲ تجزیه کشور متحد فلسطین در زمان حضرت داود و سلیمان علیهما السلام به دو بخش جنوبی و شمالی و سقوط این دو بخش توسط آشوری ها و بابلی ها را می توان از مهم ترین عوامل این اعتقاد دانست. اگر چه در دوران بعدی، این اعتقاد سیاسی جلوه ای عقیدتی نیز پیدا کرد و وظیفه مسیح، افزون بر رهایی سیاسی قوم بنی اسرائیل از دست دشمنان، نجات

دینی آنان و ایجاد یک حکومت الهی بر روی زمین نیز دانسته شد.^۳ این دیدگاه را تا حدودی می‌توان صحیح دانست؛ به ویژه با توجه به اینکه تمام کتاب‌هایی که با عنوان عهد عتیق در اختیار ماست، همگی پس از اسارت بابل به دست عزرا و دیگران بازنویسی شده است و احتمال افزودن مطالبی به کتاب‌های انبیا که در حمله نبوکد نصر (بخت‌النصر) از بین رفتند، وجود دارد.^۴

مسیحا در عهد عتیق

در کتاب مقدس یهودیان، نامی از حضرت عیسی علیه‌السلام برده نشده است و برای معرفی شخصیت مورد انتظار یهودیان، از عناوین دیگری استفاده شده است که مهم‌ترین آن واژه مسیحا است. این واژه فارسی از واژه عبری ماشیح / از ریشه مشح ساخته شده است و به معنای مسح شده یا پاک شده با روغن مقدس است که لقب پادشاهان قدیم بنی اسرائیل بوده است که با روغن مقدس معبد مسح می‌شدند؛ اما در زمان‌های بعد، لقبی برای پادشاه آرمانی یهود شد.^۵

با مطالعه تاریخ شکل‌گیری قوم بنی اسرائیل و آیین یهودیت، به راحتی می‌توان ملاحظه کرد که زندگی این قوم فراز و نشیب‌های فراوانی داشته است؛ اما نمی‌توان دورانی را نشان داد که این قوم در اوج شکوه بوده و از حوادث و مشکلات بزرگ در امان مانده باشد. گرچه در زمان حکومت حضرت داود و پسرش حضرت سلیمان سلام‌الله علیهما دوران نسبتاً مرفهی را تجربه کردند، در آن دوران کوتاه نیز افزون بر اینکه مشکلات خاص خود را داشتند، در مقایسه با دوران‌های دیگر که در سختی، مشقت و اسارت به سر برده‌اند، دوره چندان قابل توجهی برای آنها به‌شمار نمی‌آید؛ گرچه به آن دوران نگاهی آرمانی دارند. با توجه به چنین وضعیتی، شاید طبیعی باشد که یهودیان کامیابی و فضیلت را نه در دوران گذشته، بلکه در آینده و واپسین روز جست‌وجو کنند؛ واپسین روزی که

در تعبیر انبیا و حکیمان آنها ریشه دارد: «گرچه ابتدایت صغیر می‌بود، عاقبت تو بسیار رفیع می‌گردد».^۶

به گفته برخی از نویسندگان، دست‌کم چهار طرح مختلف در عهد عتیق وجود دارد که نبوت (پیشگویی) و اشاره‌ای به مسیح است:^۷

۱. متونی از عهد عتیق که در عهد جدید نقل قول شده‌اند. در اینجا ادعا این است که قسمت‌های خاصی از عهد عتیق آشکارا نبوتی (پیشگویی‌ای) درباره عیسی مسیح است. برای نمونه، متی از اشعیا عبارتی را نقل می‌کند تا پیش‌بینی تولد مسیح از باکره را در عهد عتیق ثابت کند. در ادامه بحث، نمونه‌هایی را بررسی خواهیم کرد.

۲. اشاره به عبارت‌هایی از عهد عتیق که توسط نویسندگان عهد جدید صورت گرفته است؛ در این قسمت، آنچه مورد استناد قرار گرفته است، اقتباس از یک متن مشخص از عهد عتیق نیست، بلکه مربوط به اشخاص، وقایع یا چیزهایی است که نبوتی درباره مسیح هستند؛ مانند اینکه در سفر پیدایش، خدا وعده می‌دهد که از ذریت زن (حوا) کسی را برای هلاک کردن ذریت مار بفرستد.^۸ پولس در بحث خود درباره به دنیا آمدن مسیح از نسل زن برای رهایی اشخاص از زیر بار شریعت، به همین عبارت سفر تکوین توجه دارد.^۹ همچنین آنجا که یوحنا از آمدن پسر خدا برای نابود کردن اعمال ابلیس سخن می‌گوید، به همین عبارت توجه دارد.^{۱۰} به نمونه‌هایی از این مورد نیز اشاره خواهیم کرد.

۳. اشخاص، وقایع یا چیزهایی که در عهد عتیق بر موضوع رهایی متمرکز می‌باشند؛ در اینجا خروج قوم یهود از مصر که از آن در سرتاسر عهد عتیق به منزله بزرگترین واقعه رهایی‌بخش دوران عهد عتیق یاد شده است، سایه‌ای از مسیح و نجاتی است که او با خود در عهد جدید به ارمغان آورده است. بعضی از نمونه‌های موجود در سفر خروج که سایه‌ای از مسیح و کارهای رهایی‌بخش او هستند عبارتند از: موسی، فصیح، عبور از دریای سرخ، من و... .

۴. نمونه‌هایی در وقایع عهد عتیق که پیش‌بینی‌کننده راهی است که خدا با ما در مسیح رفتار می‌کند؛ در اینجا ادعا این است که بسیاری از وقایع عهد عتیق، نشان‌دهنده رفتار خدا با قوم خودش است که در عیسی مسیح انجام گرفته است. برای نمونه، وقتی نعمان آرامی از یهوه، شفای جذام خود را درخواست کرد، خدا از او خواست که خود را هفت‌بار در رودخانه اردن بشوید؛ او در ابتدا از درخواست خداوند خشمگین شد، اما سرانجام خود را فروتن ساخت و در رود اردن خود را شست و شو داده و شفا یافت.^{۱۱} این متن، سایه‌ای از عیسی علیه‌السلام و عهد جدید است؛ یعنی فیض نجات‌بخش خداوند تنها به قوم یهود محدود نبوده است.^{۱۲} و برای یافتن نجات، باید غرور را کنار گذاشته، خود را در مقابل خدا فروتن ساخته^{۱۳} و تدارک خدا یعنی خون عیسی مسیح را برای پاکی خود بپذیریم.^{۱۴و۱۵}

این چهار مورد، طبقه‌بندی انواع نبوت‌های عهد عتیق درباره مسیح است که مسیحیان آن‌را مدعی شده‌اند که بسیاری از آنها را یهودیان قبول ندارند. در ادامه، به این نبوت‌ها اشاره می‌کنیم.

اولین موردی که در عهد عتیق ادعا شده و به حضرت عیسی علیه‌السلام اشاره دارد، جمله‌ای است که در سفر پیدایش آمده است که خدا به مار گفت: «میان تو و زن (حوا) و میان ذریت تو و ذریت زن، عداوت و دشمنی می‌گذارم. او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه او را خواهی کوبید». برخی از نویسندگان مسیحی^{۱۶} در پی آن بوده‌اند از این عبارت استفاده کنند که ذریت زن، به حضرت عیسی علیه‌السلام اشاره دارد که اعمال ابلیس را نابود می‌سازد.^{۱۷}

این سخن، نوعی تفسیر ذوقی است؛ زیرا بر اساس گزارش سفر تکوین، به دلیل اینکه مار حوا و به واسطه حوا، آدم را نیز فریب داد، خداوند میان او و حوا و نیز میان ذریت آنها دشمنی قرار داد، به همین دلیل، آنها به یکدیگر آسیب

خواهند رساند و عبارت عهد عتیق نمی‌گوید که خدا به مار (ابلیس) گفت که ذریهٔ او (حوا) تو را نابود خواهد کرد.

نمونهٔ دیگر، مربوط به حضرت یعقوب‌علیه‌السلام است که هنگام نزدیک شدن زمان وفاتش، خطاب به فرزندش یهودا گفته‌است: «عصا از یهودا دور نخواهد شد و نه فرمان‌فرمایی از میان پاهای او، تا اینکه شیلو بیاید و مر او را اطاعت امتها خواهد بود».^{۱۸} گفته‌اند مراد از شیلو، مسیح است و سلطنت بنی‌اسرائیل تا ویرانی دوم اورشلیم در سال هفتاد میلادی در دست اولاد یهودا بوده که از جملهٔ آنها حضرت داود و سلیمان‌سلام‌الله‌علیهما بودند که از سبط یهودا هستند. بنابراین، اگر مصداق شیلو کسی باشد، که هنوز نیامده باشد، لازمه‌اش آن است که قبل از ویرانی دوم اورشلیم، حکومت از اولاد یهودا پیش از ظهور مسیح منقرض شده باشد؛ در حالی که حضرت یعقوب‌علیه‌السلام گفت سلطنت تا آمدن شیلو در دست اولاد یهودا خواهد بود و منقرض نخواهد شد.^{۱۹} در ادامهٔ بحث، نمونه‌های دیگری از کتب عهد عتیق ارائه خواهد شد که آنها را نیز اشاره‌ای به مسیح دانسته‌اند.

به نظر می‌رسد هر یک از انبیایی که در میان بنی‌اسرائیل به نبوت مشغول شدند، بخشی از آرزوی آنان را برای رسیدن به یک جامعهٔ آرمانی برآوردند؛ در این میان، حضرت موسی‌علیه‌السلام به مثابه منجی آنها از دست فرعونیان و زمینه‌سازی برای فتح سرزمین فلسطین، از جایگاه خاصی برخوردار می‌باشد. اما پس از حضرت موسی‌علیه‌السلام که بنی‌اسرائیل دوران دویست سالهٔ داوران را تجربه کردند، چندان در وضعیت آرمانی به سر نبردند و سرانجام با درخواست مردم، سموئیل نبی به منزلهٔ آخرین داور بنی‌اسرائیل، «شائول» (طالوت) را به عنوان اولین پادشاه بنی‌اسرائیل برگزید و او را با روغن مسح کرد تا او مسیحا باشد. شائول، اولین کسی است که در کتاب مقدس، مسیح خداوند خوانده شده

است؛ اما گویا برخی از بنی اسرائیل او را یک مسیحی واقعی نمی دانستند و بر او طعنه می زدند که او چگونه می تواند ما را برهاند؟^{۲۰}

با انتخاب حضرت داود علیه السلام به پادشاهی، گویا آرزوی قوم برای قیام یک منجی برآورده شد و او را نمونه یک پادشاه یهودی و الگوی جاودانی برای شخص مسیحا تلقی کردند و برخی از نویسندگان، با استناد به برخی از آیات^{۲۱} او را همان مسیحا می دانستند.^{۲۲} در این آیات مورد استناد، از داود به منزله پادشاه یاد شده است نه مسیحا، اما در کتاب *حزقیال* او را تا ابد پادشاه دانسته است و در *ارمیا* می گوید آنها به پادشاهی از نسل داود که بر آنها خواهم گماشت، خدمت خواهند کرد.

عصر فرمانروایی حضرت داود و سلیمان (سلام الله علیهما) دوران شکوفا شدن آرمان مسیحایی در اذهان قوم یهود بود؛ اما با تجزیه حکومت بنی اسرائیل پس از حضرت سلیمان علیه السلام که این امید رو به خاموشی می رفت، آتش این شوق توسط انبیا در دل های مردم روشن نگه داشته می شد و به توسعه دادن مفهوم مسیحایی می پرداختند؛ به گونه ای که برکت های عصر مسیحایی شامل امت های دیگر نیز بشود.

انبیای پیشگو حدود ۱۵۰ سال پس از تجزیه پادشاهی حکومت یهود، به نبوت و پیشگویی پرداختند و نخستین نبی که پیشگویی های خود را نوشت، عاموس بود که به همراه نبی جوان و معاصرش هوشع از روز خداوند و روز فقدان نور و ظلمت سخن گفتند و با تأکید از یک پادشاهی متحد دیگر خبر دادند که داود دوباره پادشاه آن خواهد بود.^{۲۳} برخی از عالمان مسیحی، تعدادی از عبارت های کتب انبیای پیش از عاموس نبی را نیز اشاره به حضرت عیسی علیه السلام می دانند؛^{۲۴} برای مثال، این عبارت را که در مزامیر داود علیه السلام آمده است: «زیرا سگان دور مرا گرفته اند و جماعت اشرار مرا

احاطه کرده و دستها و پاهای مرا سفته‌اند»^{۲۵} اشاره به تصلیب حضرت عیسی علیه‌السلام دانسته‌اند، اما با مطالعه این مزمور چنین برداشتی بعید است. نمونه دیگر اینکه می‌گوید: «جسدم نیز در اطمینان ساکن خواهد شد؛ زیرا جسدم مرا در عالم اموات ترک نخواهی کرد و قدوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را ببیند»^{۲۶} اشاره به قیام حضرت عیسی علیه‌السلام از میان مردگان می‌دانند؛ در حالی که ظاهر و نیز سیاق عبارت می‌رساند که حضرت داود علیه‌السلام به حال خودش اشاره می‌کند.

اشعیای نبی که از بزرگ‌ترین انبیای بنی‌اسرائیل است، در دورانی می‌زیست که فساد اخلاقی و دنیاطلبی بر قوم حاکم شده بود و بی‌دینی و فساد، درباریان را فراگرفته بود. وی در پیشگویی‌ها و نبوت‌های خود از اسارت قوم و مجازات آنها و همچنین از دوران مسیحایی و ظهور پادشاهی تازه که روح خدا با او خواهد بود و اوضاع سرزمین داود را سامان خواهد داد، خبر می‌دهد. همچنین از تولد کودکی به نام «عمانوئیل» به معنای خدا با ماست، خبر می‌دهد که دارای صفاتی عالی است و مصداق عالی‌ترین آرمان قوم است و این کودک نهالی از تنه یسی یعنی پدر داود خواهد بود.^{۲۷ و ۲۸}

همچنین عبارت‌های دیگری نیز در صحیفه اشعیا وجود دارد که آنها را اشاره به حضرت عیسی علیه‌السلام دانسته‌اند؛ مانند: «اینک باکره^{۲۹} حامله شده و پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهد خواند».^{۳۰} در حالی که معنای «عمانوئیل» عبارت است از «خدا با ماست» نه «نجات خدا» که معنای واژه عیسی است. بنابراین، تطبیق این عبارت بر حضرت مبتلا به اشکال می‌شود. و همچنین این عبارت را که «مردن او با مجرمان و خطاکاران خواهد بود، اما در قبر شخص ثروتمندی دفن خواهد شد»^{۳۱ و ۳۲} اشاره به حضرت عیسی علیه‌السلام دانسته‌اند.

برخی مانند مرقس، عبارت اشعیای نبی را که می‌گوید: «صدای نداکننده‌ای در بیابان، راه خداوند را مهیا سازید و طریقی برای خدای ما در صحرا راست نمایید»،^{۳۳} اشاره به حضرت یحیای تعمیددهنده می‌داند که راه را برای عیسی مسیح مهیا می‌کند.^{۳۴و۳۵}

در صحیفه میکاه نبی نیز که تقریباً معاصر اشعیای نبی است، عبارت‌هایی وجود دارد که آن را مربوط به مسیح دانسته‌اند؛ مانند عبارت «و تو ای بیت لحم! اگرچه در هزاره‌های یهودا کوچک هستی، از تو برای من کسی بیرون خواهد آمد که بر قوم اسرائیل حکمرانی خواهد کرد و طلوع‌های او از قدیم و از ازل بوده است» (میکاه، ۲:۵) که آن‌را اشاره به مکان تولد مسیح دانسته‌اند.^{۳۶}

پس از اشعیای نبی علیه‌السلام، دو نبی دیگر به نامهای «ناحوم» و «صفنیا» نیز به پیشگویی پرداختند. گرچه به شخص مسیحا اشاره نمی‌کنند، برخی از پیشگویی‌های صفنیا نبی از پیشگویی‌های اشعیای نبی جهان‌شمول‌تر است و عصر مسیحایی را زمان اصلاح کل جهان می‌داند که می‌تواند اشاره به آخرالزمان باشد.

ارمیای نبی نیز در دوره بعد، از پادشاهی از جنس بشر که نهالی از خاندان داود است، خبر می‌دهد؛ زیرا خداوند برای داود سوگند خورده است که سلطنت وی را تا ابد استوار بدارد.^{۳۷} این پادشاه را مستقیماً خداوند نصب خواهد کرد^{۳۸} و معتقد بود که آن روزهای بهتر، از راه معجزه فرا خواهد رسید و جریان طبیعی نمی‌تواند آن آرمان را محقق کند.^{۳۹} در روزگار او، یهودا نجات می‌یابد و بنی اسرائیل امنیت می‌یابند.^{۴۰} برخی از علمای یهود معتقدند همه سبط یهودا به حضرت عیسی علیه‌السلام ایمان آوردند و در امنیت بودند.^{۴۱} حزقیال نبی نیز اصلاح آینده بنی اسرائیل را با معجزه‌ای همچون رستاخیز مردگان قابل مقایسه می‌دانست.^{۴۲}

اشعیای دوم که معروف به اشعیای تبعیدی است، تصویری نسبتاً کامل از عصر مسیحایی را به تصویر می‌کشد؛ اما اشاره‌ای به شخص مسیحا ندارد. این نبی در

پیشگویی‌های خود به آینده نزدیک و احیای بنی اسرائیل نیز اشاره می‌کند، اما قلمرو رؤیا و مکاشفه او گسترده‌تر و فراگیرتر از همه کسانی است که قبل از او پیشگویی کرده‌اند؛ به گونه‌ای که می‌توان پیشگویی‌های او را سرآغاز تحولی تازه در اندیشه مسیحایی در میان یهودیان دانست؛ اشعیای تبعیدی کوروش، بنیانگذار سلسله هخامنشی را مسیح خدا^{۴۳} می‌خواند که نجات بنی اسرائیل از اسارت بابلی به دست او انجام خواهد شد. پیشگویی‌های این نبی در باب‌های ۴۰ تا ۶۶ کتاب اشعیای نبی ثبت شده است.

سرانجام قسمتی از پیشگویی‌های اشعیای تبعیدی و برخی از انبیای پیش از او تحقق یافت و بابل سقوط کرد و بنی اسرائیل اجازه یافتند که به سرزمین خود بازگردند؛ اما خبری از وضعیت مطلوب دوران مسیحایی وجود نداشت.

پس از بازگشت برخی از بنی اسرائیل از تبعید، بعضی از انبیا مانند حجّی و زکریا شخصی به نام «زروبابل» را که از خاندان حضرت داود علیه السلام بود، مسیحای منتظر دانستند^{۴۴} و در مقایسه با انبیای پیشین، تصویر محدودتری از دوران مسیحایی مطرح می‌کردند و یکی از شرایط فرارسیدن پادشاهی مسیحا را تجدید بنای خانه خدا دانستند؛^{۴۵} اما مخالفان، یهودیان را متهم کردند که می‌خواهند به واسطه زروبابل، خاندان سلطنتی داود را دوباره برافرازند و این چیزی بود که ایرانیان از آن ناخرسند بودند و زروبابل مجبور شد به بابل بازگردد و این بار نیز امیدها و آرزوهای مسیحایی بر باد رفت. البته بعضی از دیگر عبارات‌های صحیفه زکریا را نیز عده‌ای اشاره به مسیح دانسته‌اند؛ مانند: «بدیشان گفتم اگر در نظر شما پسند آید، مزد مرا بدهید و الا ندهید پس به جهت مزد من سی پاره نقره وزن کردند». ^{۴۶} و ^{۴۷} در این عبارت، چوپان گله برای مزد چراندن گله، سی سکه نقره تقاضا می‌کند و صرف اینکه یهودای اسخریوطی نیز در برابر سی سکه نقره، حضرت عیسی علیه السلام را تسلیم کرد، دلیل بر این نیست که این عبارت اشاره به حضرت عیسی علیه السلام باشد.

پس از جریان زروبابل، تا دو قرن چیزی از امیدهای مسیحایی در نوشته‌های یهودی دیده نمی‌شود؛ به جز سرودن چند مزمور مسیحایی که تاریخ دقیق آنها مشخص نیست.^{۴۸}

ملاکی، آخرین پیامبر عهد عتیق در پیشگویی خود که از سنخ پیشگویی‌های انبیای قبلی است، از داوری خداوند سخن می‌گوید و اندیشه تازه‌ای را مطرح می‌کند و آن آمدن الیاس نبی است که فرا رسیدن روز بزرگ خداوند را اعلام خواهد کرد؛ اما شرط تحقق وعده الهی، عمل به شریعت حضرت موسی علیه‌السلام است.^{۴۹} پس از این دوره، در میان بنی اسرائیل به جای اهل رؤیا، کاتب و به جای پیشگویی، شریعت و به جای وعظ و مکاشفه، تفسیر شریعت را مشاهده می‌کنیم.^{۵۰}

در برخی از کتاب‌های آپوکریفی که دارای جنبه‌های مکاشفه‌ای نیز هستند - از جمله در کتاب *اخنوخ* که به زبان حبشی نگاشته شده است - سخن از مسیحا به میان آمده است و مسیحا را تقریباً موجودی فوق طبیعی می‌داند و القابی برای او بیان می‌شود که در دوران بعدی در کتاب‌های عهد جدید به حضرت عیسی علیه‌السلام داده شده است؛ مانند: «مسح شده»، «برگزیده»، «صالح» و «پسر انسان». به نظر او، مسیحا بر ژرف‌ترین رازها دست می‌یابد و بر زنده کردن مردگان توانایی دارد.

مسیحا در تلمود

اندیشه مسیحا در کتاب تلمود^{۵۱} دارای پیچیدگی است؛ زیرا اختلاف نظر ربانیون درباره مفهوم مسیحایی و عقاید پیرامون آن، به گونه‌ای است که شکل آن را سست و نامتعیین می‌سازد. آرمان مسیحایی پس از ویرانی دوم اورشلیم به دست تیتوس در سال ۷۰ م قوت گرفت و این امید و آرمان در برخی از نوشته‌های

مکاشفه‌ای که پس از این ویرانی پدید آمد، منعکس گردیده است.^{۵۲} در بیشتر این پیشگویی‌ها، به دورانی از رنج‌ها و سختی‌ها اشاره می‌کنند و آنها را «محنت‌های مسیحایی» می‌نامند که به شکل‌های گوناگون اجتماعی و سیاسی روی خواهد داد و احکام دینی و اخلاقی سست، و مورد بی‌توجهی قرار خواهد گرفت و در جنگی که رخ خواهد داد، مسیحابن یوسف که چهره مبهم آگادای تلمود است، کشته خواهد شد؛ اما الیاس که پیشاهنگ مسیحاست، او را دوباره زنده خواهد کرد و دیگری نیز انجام خواهد داد؛ مانند: تفسیر کتاب مقدس، تصحیح نسب‌نامه‌های بنی‌اسرائیل، انجام معجزات و واداشتن بنی‌اسرائیل به توبه حقیقی و

تصور تلمود از شخص مسیحا بدین قرار است: یک انسان (نه خدا و اله)^{۵۳} که نهالی از خاندان سلطنتی حضرت داود علیه‌السلام است و قداست او تنها به سبب موهبت‌های طبیعی او خواهد بود؛ امت‌های مشرک به دست او نابود خواهند شد و بنی‌اسرائیل قدرت جهانی خواهد یافت.^{۵۴}

دو نکته درباره مسیحا در تاریخ آیین یهودیت به صورت مکرر دیده می‌شود؛ یکی محاسبه تاریخ آمدن مسیحا که توسط برخی از عالمان یهودی انجام می‌شد و در نتیجه، شور و هیجان انتظار ظهور مسیحا را در تعداد زیادی از یهودیان برمی‌انگیخت و فرا رسیدن زمان تعیین شده و عدم ظهور مسیحا، یأس و ناامیدی و سرخوردگی و یا خودکشی عده‌ای را در پی داشت. نکته دیگر به ادعاهای دروغین عده‌ای شیاد مربوط می‌شود که در مقاطع مختلف، خود را مسیحای موعود معرفی می‌کردند و زمینه گمراهی و سرگشتگی و در نهایت پشیمانی و ناامیدی جمع زیادی را فراهم می‌ساختند. بدیهی است در برابر کسانی که به محاسبه تاریخ آمدن مسیحا می‌پرداختند و یا خود را به دروغ مسیحای موعود معرفی می‌کردند، برخی از ربانیان مخالفت می‌کردند و این خود موجب درگیری و خصومت در میان عالمان یهودی و نیز پیروان آنان می‌گردید و این مسئله بر

مشکلات آنها از جمله تفرق و جدایی افزوده و سبب پدید آمدن برخی فرقه‌های جدید می‌شد. برای مثال، سال ۴۲۰۰ تا ۴۲۵۰ یهودی برابر با ۴۴۰ تا ۴۹۰ میلادی یکی از تاریخ‌هایی است که برای ظهور مسیحا پیش‌بینی شده بود. هنگامی که این تاریخ نزدیک می‌شد، شخصی به نام موسی در جزیره «کرت» خود را مسیحا دانست و اهالی یهودی جزیره را مجذوب خود ساخت. وی بشارت داد که دریا را خشک خواهد کرد و در وقت موعود، آنها را از دریای خشک‌شده به فلسطین رهنمون خواهد کرد. در نتیجه، هنگامی که موعد یادشده فرا رسید، به مریدان خود فرمان داد که از بالای صخره خود را به دریا بیندازند و مطمئن باشند که دریا برای آنان خشک خواهد شد. در نتیجه افراد زیادی در آب غرق شدند^{۵۵} و به دنبال این امر، بسیاری از یهودیان بازمانده در این جزیره به آیین مسیحیت گرویدند.^{۵۶} از دیگر مدعیان دروغین مسیحایی می‌توان از «سیرین سوری» در حدود سال ۷۲۰م و «ابوعیسای اصفهانی» در حدود سال ۷۵۰م نام برد.^{۵۷} سیرین سوری افزون بر ادعای مسیح بودن خود، در ابتدا احکام تلمود را نادیده گرفت، عبادت‌ها را تغییر داد و بسیاری از محرمات را مجاز شمرد؛ اما سرانجام توسط خلیفه وقت یزید بن عبدالملک دستگیر و برای مجازات تحویل مقامات یهودی شد؛ اما ابوعیسای اصفهانی برخلاف سیرین، بر احکام تلمود افزود و گوشت و شراب را تحریم و طلاق را نیز به هر صورت و به هر دلیلی ممنوع کرد. وی با هزاران تن از پیروان خود به ابوسنباد رقیب عباسیان پیوست؛ با شکست ابوسنباد، کار ابوعیسای اصفهانی نیز یکسره شد؛^{۵۸} اما پس از کشته شدن او، پیروان او تا سه قرن دوام یافتند و این فرقه که «عیساویه» یا «اصفهانیه» نامیده می‌شدند، بر اساس امید مسیحایی در میان یهودیان پدید آمد.^{۵۹}

با گذشت زمان، گرایش‌های عقلی درباره مطالعه کتاب مقدس و سنت یهودی، در میان عالمان یهودی رایج گشت؛ این گرایش متأثر از معتزله در جهان

اسلام بود که رویکردی عقلی به دین و متون دینی داشتند و تفسیری عقلی از دین و آموزه‌های آن ارایه می‌کردند. در این گرایش عقلی نیز بحث از مسیحا و انتظار او جایگاه خود را پیدا کرد و بدان توجه شد. از پیشگامان این حرکت، شخصی به نام «سعدیا گائون» (۸۹۲-۹۴۲م) بود که فلسفه‌ای دینی بر اساس کتاب مقدس و سنت یهود هماهنگ با مفاهیم فلسفی عصر خود فراهم آورد و دو فصل از کتاب خود با عنوان «عقاید و باورها» را به بررسی مسیحا اختصاص داد. در فصل هفتم درباره رستاخیز مردگان و در فصل هشتم درباره رهایی نهایی سخن گفته است. او وعده‌های انبیا در زمینه تجدید حیات بنی‌اسرائیل و ظهور مسیحا را مربوط به آینده دوری می‌داند. از این‌رو، با مسیحیان نیز که معتقد به ظهور مسیحا هستند، به مخالفت می‌پردازد. وی علت آزمون سخت بنی‌اسرائیل را یا گناهان قوم و یا آزمایش استحکام ایمان ایشان می‌داند؛ اما سختی آزمون‌ها نشانه نزدیک شدن پادشاهی مسیحا است. بحث‌های او پیرامون مسائل مربوط به دوران مسیحایی، مطالب چندان تازه‌ای ندارد، ولی او کوشید برخی از عقاید و تعالیم مربوط به این موضوع از جمله معاد و رستاخیز مردگان بنی‌اسرائیل در عصر مسیحا را عقلانی توجیه کند.^{۶۰}

شاید بتوان گفت این گرایش عقلانی در میان یهودیان در زمان موسی بن‌میمون (۱۲۰۴-۱۱۳۵) به اوج خود می‌رسد و ابن‌میمون در مقام یک حکیم، فقیه و مرجع معتبر فقه یهود، اعتقاد به مسیحا را از اصول دین می‌شمارد. آرمان مسیحایی در دو اصل پایانی اعتقادنامه او آمده است. او گفتارهای انبیا درباره توصیف سعادت مادی در آینده را متناسب با درک متوسط مردم می‌داند؛ زیرا عموم مردم از درک حقایق عالی معنوی ناتوانند. خود ابن‌میمون تصویری عقلانی از عصر مسیحایی ترسیم می‌کند و آنرا دوره‌ای می‌داند که بنی‌اسرائیل دوباره حاکم خواهند شد و با رهبری مسیحا به فلسطین باز خواهند گشت و

شهرت مسیحا بر شهرت سلیمان پیشی خواهد گرفت؛ اما در روند طبیعت تغییری رخ نخواهد داد؛ هرچند تحصیل معاش آسان‌تر خواهد شد. از نظر ابن‌میمون، بزرگترین نعمت آن روزگار عبارت است از اینکه انسان فارغ از موانع جنگ و ستیز، تمام وقت خود را صرف مطالعهٔ حکمت و عمل به شریعت می‌کند. مسیحا خواهد مُرد و پسرش به جای او خواهد نشست. جاودانگی وجود ندارد، ولی عمر مردم طولانی‌تر خواهد بود. اما تأکید می‌کند که لازم نیست دربارهٔ جزئیات غیراساسی آن دوره، در اندیشه‌های بیهوده غرق شویم.

اندیشه‌های مسیحایی در نوشته‌های فیلسوفان یهودی قرون وسطا شکل تازه‌ای به خود گرفت؛ ایشان با حفظ خطوط کلی چهرهٔ مسیحا و زمان او به گونه‌ای که در تلمود ترسیم شده بود، تلاش کردند مفاهیم خیالی و مادی آنرا حذف کنند و حوادث فوق‌طبیعی آنرا عقلانی کنند؛ هرچند این فیلسوفان نمی‌پنداشتند با این کار از تلمود فاصله می‌گیرند. آنان بر این نظر بودند که تلاش آنها ارائهٔ تفسیری عقلانی از سنت است؛ اما این نظریه‌های در میان تودهٔ مردم تأثیر زیادی نداشت و حتی دانشمندان آن زمان حاضر نبودند جزئیات مفهوم تلمودی مسیحا را نادیده بگیرند؛ همان جزئیاتی که تا زمان حاضر نیز باقی مانده است.^{۶۱}

مسیحا در عرفان قبالا

یکی از مواضعی که بحث مسیحا در آیین یهود را می‌توان در آن پی‌جویی کرد، عرفان یهودی است که به «قبالا» معرف است. در قرن سیزدهم میلادی که گرایش‌های عقلی دربارهٔ تفسیر دین و شریعت یهودی به اوج خود رسیده بود، گرایش مخالفی ایجاد شد و هر گونه بحث عقلی را تحریم، و بر تأملات عرفانی تأکید کرد و به این صورت، عرفان قبالیی شکل گرفت. البته می‌توان نخستین نشانه‌های این گرایش را در سال‌های دراز و ناخوش بنی‌اسرائیل در کتاب *دانیال* و برخی نوشته‌های گائونی^{۶۲} متقدم و متأخر یافت. این گرایش عرفانی در دورانی

که بسیاری از یهودیان امید خود را از دست داده بودند، بارقه‌ای از امید به رهایی و ظهور مسیحا را در دل آنها روشن کرد و آرزوی آینده روشن را برای آنها زنده کرد؛ هرچند توده مردم قدرت درک مفاهیم عرفانی و قبلا را نداشتند. بنابراین، در این دوران نیز مدعیان دروغینی پیدا شدند و با ادعای مسیحا بودن، عده زیادی را همچون دیگر مدعیان فریب، و به انحراف یا ناامیدی سوق دادند که می‌توان از «ابراهیم ابوالعافیه» (۱۲۹۱-۱۲۴۰) اهل طلیطله و «نسیم بن ابراهیم» مدعی نبوت در شهر اویلا در اسپانیا نام برد.

مهم‌ترین کتابی که در عرفان قبالیی منتشر شد "زوهر" نام دارد که نویسنده آن دقیقاً مشخص نیست؛ زیرا از افراد متعددی به عنوان نویسنده آن نام برده‌اند؛ مانند «شمعون بن یوحای»، «ابوالعافیه» و «دولئون». اما این مقدار معلوم است که دولئون اولین ویرایشگر این کتاب بوده و چیزهایی بر آن افزوده و آنرا منتشر کرد. این کتاب چنان اهمیتی یافت که در بسیاری از جوامع، مطالعه آن جای مطالعه تلمود را گرفت؛ زیرا آن را وحی مستقیم خداوند به ربی شمعون بن یوحای تصور می‌کردند.

اندیشه مسیحایی در کتاب زوهر مقامی رفیع دارد و در برخی موارد این کتاب صریحاً اظهار می‌کند که مقدر بوده کتاب زوهر (به معنای درخشان) در آخرالزمان به آخرین نسل قبل از آمدن مسیحا وحی شود. در این کتاب، با استفاده از محاسبات پیچیده حروف اسم اعظم خداوند، زمان آمدن مسیحا تعیین شده است و هزاره ششم را زمان برخاستن بنی اسرائیل دانسته است؛ در سال ۵۶۰۰ ابواب حکمت آسمانی گشوده شده و چشمه‌های حکمت از زمین جوشیده و جهان برای ورود به هزاره هفتم آماده خواهد شد. از این محاسبات برمی‌آید که کتاب زوهر انتظار داشت که مسیحا در سال ۱۳۰۰م ظهور کند و این سال سرآغاز عصر مسیحایی شود. البته تاریخ‌های دیگری مانند ۱۳۲۸ و ۱۶۴۸م

را نیز می‌آورند؛ اما شاید آنها را بعدها کسانی افزوده باشند تا هنگام ظهور را با عصر خود همزمان سازند.

بر اساس پیشگویی کتاب زوهر، دوران پیش از عصر مسیحایی برای بنی اسرائیل وحشتناک و محنت‌بار خواهد بود. غالباً در زوهر پیرامون جریان امور جهان در زمان آمدن مسیحا به تفصیل بحث شده است؛ شرح جزئیات اموری مانند ظاهر شدن ستون آتش، جنگ ستاره تابان با هفت ستاره دیگر، باران آتش و سنگ و تگرگ بر سر تمام اقوام رم و... به تفصیل آورده شده است. از جمله نکات بیان شده در زوهر اشارات گوناگونی است که به اندیشه مسیحای بلاکش وجود دارد. بر اساس افسانه‌هایی می‌گویند هنگامی که ارواح از گشت و گذار در عالم برمی‌گردند و رنج و محنت مردم به ویژه بنی اسرائیل را شرح می‌دهند، مسیحا در فردوس از این داستان‌ها متأثر شده و به کاخ دردها می‌رود و تمام ناخوشی‌های مقدر برای بنی اسرائیل را بر خود می‌گیرد و آلام ایشان تسکین می‌یابد و بدین صورت خود را بلاگردان گناهان می‌کند؛ زیرا بنی اسرائیل پس از ویرانی معبد، از تقدیم قربانی بلاگردان محروم شده است. در کتاب زوهر به مسیحابن یوسف نیز اشاره می‌شود که در مقامی پایین‌تر بر یک کرسی می‌نشیند؛ اما فعالیت‌هایی که به او نسبت داده می‌شود، بسیار اندک است.^{۶۳}

در ادامه تاریخ بنی اسرائیل، افراد دیگری نیز تحت تأثیر آموزه‌های قبالیایی ادعای مسیحا بودن کردند که می‌توان از «موسی بوتارل» اهل سیسنروس در کاستیل در قرن پانزدهم نام برد که مدعی شد الیاس نبی او را مسح کرده و همه ربانیون موظف هستند او را به مثابه رئیس سنهدرین بشناسند. از عاقبت کار او اطلاع دقیقی وجود ندارد؛ اما برخی از نوشته‌های قبالیایی او موجود است.

شخص دیگری به نام «آشر لملاین» از یهودیان آلمان در سال ۱۵۰۲م خود را پیشاهنگ مسیحا معرفی کرد و مدعی شد اگر یهودیان شش ماه را در توبه و

ریاضت و صدقه سپری کنند، مسیحا ظهور خواهد کرد؛ در حالی که ستونی از دود و آتش مانند آنچه برای بنی اسرائیل در بیابان تیه وجود داشت، در جلوی او راه خواهند رفت و او یهودیان را به فلسطین باز خواهد گرداند و نشانه آمدن او انهدام ناگهانی بسیاری از کلیساهای مسیحی است. افراد زیادی کار را رها کردند و به دنبال او روانه، و مشغول توبه و... شدند که به آن سال در تاریخ یهود «سال توبه» می‌گویند؛ اما تمام این امیدها با مرگ این مدعی به ناامیدی تبدیل شد و بسیاری از این یهودیان به مسیحیت گرویدند.

«دیوید رثوبینی» و جوان پرشور و پیرو او «دیوگو پائرس» که نام سلامون مولکو را برای خود انتخاب کرد، دو تن دیگر از مدعیان مسیحایی بودند که دگرگونی‌های زیادی را در میان یهودیان به وجود آوردند؛ اما سرانجام آنها نیز چیزی جز سوخته شدن و مرگ با خوراندن سم نبود.^{۶۴}

شاید بتوان «شبتای صبی» اهل ازمیر ترکیه را نامدارترین مسیحای دروغین در آیین یهودیت دانست. او نیز تحت تأثیر آموزه‌های قبالی در ۲۲ سالگی در سال ۱۶۴۸م مدعی شد که مسیحاست و برای نجات بنی اسرائیل آمده است. این سال در کتاب زوهر، سال ظهور مسیحا دانسته شده بود. او با تلفظ نام ممنوع خداوند توجه پیروان قبالا را به خود جلب کرد و نهی تلمود درباره ممنوعیت تلفظ اسم اعظم خدا را نادیده گرفت؛ اما از سوی ربانیون ازمیر تکفیر و در سال ۱۳۵۶م تبعید شد. وی پس از چند سال سرگردانی به شهر سالونیک که کانون گرم قبالا بود مراجعه کرد و به ادعای مسیحایی خود ادامه داد و مدعی ازدواج خودش به منزله پسر خدا با تورات به عنوان دختر خدا شد؛ اما از این شهر نیز تبعید شد و مدتی در اورشلیم به فعالیت پرداخت و در سال ۱۳۶۵م به ازمیر بازگشت و شهرت او بالا گرفت. در حالی که گویا تکفیر هفده سال پیش او از یادها رفته بود. او در روز اول سال نو در کنیسه خود را آشکارا مسیحا اعلام کرد و احساسات

مردم را برانگیخت؛ اما سرانجام وی در سال ۱۳۶۶م که دومین مبدأ عصر مسیحایی بود، دستگیر شد و با اکراه مسلمان شد و نام خود را به محمد افندی تغییر داد و با یک بانوی مسلمان ازدواج کرد. او بسیاری از پیروان خود را به پذیرش اسلام ترغیب کرد، ولی هنوز بسیاری از یهودیان او را مسیحا می‌دانستند و می‌گفتند تنها شبیحی از شبتای مسلمان شده و خود او برای یافتن ده قبیله گمشده بنی اسرائیل به آسمان‌ها رفته و به زودی باز خواهد گشت. پس از مرگ وی در سال ۱۶۷۶م در شهر کوچکی در آلبانی، شیادان دیگری مانند «میکائیل کاردوسو» (۱۷۰۶-۱۶۳۰) و «مردخای» اهل آیزنشتات که خود را شبتای از خاک برخاسته معرفی کرد، ظهور کردند. آخرین مدعی مسیحایی «یانکیف لایبویٹس فرانک» بود. همه این مدعیان کوشیدند این نوع ادعاها را ادامه دهند، ولی حاصل این ادعاها چیزی جز پریشانی و سرخوردگی برای یهودیان به بار نیاورد و زمینه را برای ستیز ربانیون با این مدعیان فراهم آورد.^{۶۵}

از قرن هفدهم به بعد که تا حدودی برخی از حکومت‌ها تصمیم گرفتند پاره‌ای از آزادی‌ها و حقوق برابر را به یهودیان ساکن در کشورشان اعطا کنند، میان یهودیان این بحث مطرح شد که آیا وظیفه ما تلاش برای کسب آزادی و حقوق برابر است یا اینکه باید به آرمان قوم که همانا ماندن در تبعید و دوری از سرزمین فلسطین و تحمل اذیت‌ها و وفاداری به آرمان مسیحایی است، پایبند بمانیم؟ هر یک از بزرگان به یکی از این دیدگاه‌ها گرایش داشت از این‌روی، کسانی که به دنبال کسب آزادی و حقوق برابر بودند، معمولاً اشاره به آرمان مسیحایی را از نمازنامه‌های خود حذف می‌کردند تا خود را به حاکمیت سرزمینی که در آن بودند، وفادار نشان دهند و به حقوق برابر برسند؛ اما در مقابل، برخی نیز به ادامه وضع خود راضی بودند و اعلام وفاداری به آرمان‌های قوم از جمله آرمان مسیحایی را لازم می‌شمردند و این وضعیت سبب بروز اختلافات و گاهی درگیری میان یهودیان می‌شد.

نتیجه‌گیری

از مجموع آنچه در عهد عتیق، تلمود و قبلاً دربارهٔ مسیحا بیان شده است، می‌توان به یک تصویر کاملاً انسانی از مسیح دست یافت که برای نجات قوم بنی‌اسرائیل ظهور خواهد کرد. دلیل این مدعا آن است که در میان اوصافی که در کتب مقدس یهودی برای مسیح برشمرده شده است، نشانی از الوهیت دیده نمی‌شود. مجموعهٔ اوصاف موعود بنی‌اسرائیل عبارتند از:

۱. پادشاهی از جنس بشر؛
 ۲. رهاندهٔ قوم بنی‌اسرائیل؛
 ۳. نابودی امت‌های مشرک به دست او؛
 ۴. مسیحا؛
 ۵. تشکیل‌دهندهٔ حکومت الهی بر روی زمین؛
 ۶. حاکم بنی‌اسرائیل؛
 ۷. پادشاهی از نسل داود؛
 ۸. نهالی از تنهٔ یسعی (پدر حضرت داود علیه‌السلام)؛
- همهٔ اینها اوصافی است که انبیای بنی‌اسرائیل برای موعود برشمرده‌اند؛ اما سخنی از الوهیت او نگفته‌اند.

پینوشتها

۱. شاله فلیسین، *تاریخ مختصر ادیان بزرگ*، ترجمه خدایار محبی، ص ۳۱۷.
۲. از جمله رک: هیوم رابرت ۱، *ادیان زنده جهان*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، ص ۲۵۷؛ رضی هاشم، *ادیان بزرگ جهان*، ص ۴۶۰.
۳. حسن احمد، محمد خلیفه، *تاریخ الدیانة اليهودیه*، ص ۱۶۳.
۴. البته نمی توان انکار نمود که قطعاً انبیای بنی اسرائیل به پیامبران بعدی و از جمله حضرت عیسی علیه السلام قاعدتاً بشارت می داده اند.
۵. المسیری عبدالوهاب، *دایرة المعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم*، ترجمه مؤسسه مطالعات و پژوهش های خاورمیانه، ج ۵، ص ۳۱۹.
۶. ایوب: ۸.۷.
۷. محمدیان بهرام و دیگران، *دایرة المعارف کتاب مقدس*، ص ۵۱۲.
۸. تکوین: ۳ و ۱۵.
۹. نامه به غلاطیان ۴: ۵-۴؛ نامه به رومیان ۲۰.
۱۰. نامه اول یوحنا: ۳: ۸.
۱۱. دوم پادشاهان ۵: ۱-۱۴.
۱۲. لوقا: ۲۷؛ اعمال رسولان ۲۲: ۲۱؛ نامه به رومیان ۱۵: ۱۲-۸.
۱۳. نامه یعقوب ۴: ۱۰؛ نامه پطرس ۵: ۶.
۱۴. اعمال رسولان ۲۲: ۱۶؛ قرنتیان ۶: ۱۱؛ تیطس ۳: ۵؛ اول یوحنا: ۷-۹؛ مکاشفه: ۵.
۱۵. محمدیان، بهرام و دیگران، *دایرة المعارف کتاب مقدس*، ص ۵۱۲-۵۱۳.
۱۶. فیلی م اج، *در جستجوی حقیقت*، ترجمه ط میکائیلیان، ص ۱۷.
۱۷. نامه اول یوحنا.
۱۸. تکوین: ۱۰ و ۴۹.
۱۹. قزوینی یزدی، حاج بابا، *رساله ای در رد یهودیت*، ص ۱۸۱ - ۱۸۲.
۲۰. اول سموئیل ۲۷: ۱۰.
۲۱. مانند هوشع ۳: ۵؛ حزقیال ۳۷: ۲۴-۲۵ و ارمیا ۳۰: ۹.
۲۲. کرینستون جولوس، *انتظار مسیحا در آیین یهود*، ص ۲۰.
۲۳. همان، ص ۲۱-۲۲.
۲۴. فیلی، م اج، *در جستجوی حقیقت*، ط میکائیلیان، ص ۱۷ - ۱۸.
۲۵. مزامیر، ۲۲: ۱۶.
۲۶. مزامیر، ۱۶: ۱۰.

۲۷. اشعیا ۱۱: ۹-۱
۲۸. کرینستون جولوس، *انتظار مسیحا در آیین یهود*، ص ۲۳-۲۵.
۲۹. اصطلاح باکره را متی از نسخه یونانی عهد عتیق اقتباس کرده است اما در نسخه عبری کلمه الماه بکار رفته است که به معنای نو عروس و زن جوان است نه باکره، زیرا کلمه عبری باکره، بتوله است اما در ترجمه یونانی عهد عتیق، کلمه الماه به اشتباه به پارتئس به معنای باکره ترجمه شده و متی در انجیل خود از نسخه یونانی استفاده کرده و کلمه باکره را آورده است. از جمله ر.ک: آشتیانی جلال‌الدین، *تحقیقی در دین مسیح*، ص ۱۴۴.
۳۰. اشعیا، ۷: ۱۴
۳۱. همان، ۵۳: ۱۲-۹
۳۲. فیلی، م اچ، *در جستجوی حقیقت*، ص ۲۰.
۳۳. اشعیا ۴۰: ۳-۴
۳۴. مرقس ۱: ۲-۳
۳۵. محمدیان، بهرام و دیگران، *دایرةالمعارف کتاب مقدس*، ص ۵۱۲.
۳۶. فیلی، م اچ، *در جستجوی حقیقت*، ص ۲۱.
۳۷. ارمیا ۳۳: ۲۵-۲۶
۳۸. همان، ۳: ۱۷
۳۹. کرینستون جولوس، *انتظار مسیحا در آیین یهود*، ص ۳۰.
۴۰. ارمیا ۲۳: ۶
۴۱. قزوینی یزدی، حاج بابا، *رساله‌ای در رد یهودیت*، ص ۱۹۰.
۴۲. حزقیال ۳۷: ۱۴-۱۱
۴۳. اشعیا، ۴۵: ۱
۴۴. حجی ۲: ۲۳
۴۵. زکریا ۱: ۱۷-۱۴
۴۶. همان، ۱۱: ۱۲
۴۷. فیلی م اچ، *در جستجوی حقیقت*، ترجمه ط میکائیلیان، ص ۲۱.
۴۸. کرینستون جولوس، *انتظار مسیحا در آیین یهود*، ص ۳۴.
۴۹. ملاکی ۴: ۵-۴
۵۰. کرینستون جولوس، *انتظار مسیحا در آیین یهود*، ص ۳۷.
۵۱. تلمود که امروزه به شکل یک دایرةالمعارف در دسترس است، کتابی است که دربردارنده مجموعه احکام و روایات و سنت یهودی است و پیشینه شکل‌گیری و تألیف آن به پیش از میلاد مسیح می‌رسد گرچه تألیف آن به شکل یک مجموعه حدود دو قرن پس از میلاد توسط یهودا هناسی صورت گرفته و در طول زمان کامل‌تر شده است.

۵۲. مانند دو کتاب مکاشفه‌ای باروک و عزرا که توسط نویسندگانی یهودی بلافاصله پس از سقوط دوم اورشلیم نوشته شده و با بیاناتی گویا به توصیف زمان قبل از آمدن مسیحا می‌پردازند و بر عناصر فوق طبیعی تأکید می‌کنند. ر.ک: همان، ص ۵۵-۵۷.
۵۳. الحسینی الحسینی المعدی، *اسرار التلمود*، ص ۱۶۰.
۵۴. کریستون جولوس، *انتظار مسیحا در آیین یهود*، ص ۶۵.
۵۵. رهبر پرویز، *تاریخ یهود*، ص ۱۷۴.
۵۶. ر.ک: کریستون جولوس، *انتظار مسیحا در آیین یهود*، ص ۷۰ - ۷۵.
۵۷. المسیری عبدالوهاب، *دائرة المعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم*، ترجمه مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های خاورمیانه، ج ۵، ص ۳۲۳.
۵۸. رهبر، پرویز، *تاریخ یهود*، ص ۱۹۴ - ۱۹۵.
۵۹. المسیری عبدالوهاب، *دائرة المعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم*، پیشین، ج ۵، ص ۳۲۳.
۶۰. کریستون جولوس، *انتظار مسیحا در آیین یهود*، ص ۸۶-۴۸.
۶۱. ر.ک: همان، ص ۹۴ - ۱۰۰.
۶۲. گائون به معنای عالیجناب، لقب دانشمندان یهود از پایان قرن ششم تا میانه قرن یازدهم میلادی است.
۶۳. ر.ک: کریستون جولوس، *انتظار مسیحا در آیین یهود*، ص ۱۰۱ - ۱۱۶.
۶۴. المسیری عبدالوهاب، *دائرة المعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم*، ترجمه مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های خاورمیانه، ج ۵، ص ۳۲۴ - ۳۲۵.
۶۵. کریستون جولوس، *انتظار مسیحا در آیین یهود*، ص ۱۱۷ - ۱۴۷.

منابع

- آشتیانی، جلال‌الدین، *تحقیقی در دین مسیح*، تهران، نگارش، ۱۳۶۸
- الحسینی، المعدی، *اسرار التلمود*، دمشق، دارالکتب العربی، چاپ اول ۲۰۰۶ م.
- المسیری، عبدالوهاب، *دائرة المعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم*، ترجمه‌ی مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های خاورمیانه، تهران چاپ اول ۱۳۸۰.
- خلیفه، حسن احمد محمد، *تاریخ الديانة اليهودیه*، مصر بی تا
- رضی، هاشم، *ادیان بزرگ جهان*، تهران بی تا
- رهبر، پرویز، *تاریخ یهود*، تهران، بی تا
- شاله، فلیسین، *تاریخ مختصر ادیان بزرگ*، ترجمه‌ی خدایار محبی، تهران ۱۳۶۸
- فینلی، م، *در جستجوی حقیقت*، تهران، انتشارات حیات ابدی، ۱۳۶۰
- قزوینی، حاج بابا، *رساله در رد یهودیت*، نواب حامد حسین، قم، انتشارات حضور ۱۳۷۸
- کرینستون، جولوس، *انتظار مسیحا در آیین یهود*، حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۷
- علیایی، الیاس، *دائرة المعارف کتاب مقدس*، محمدیان، بهرام و دیگران، تهران، انتشارات سرخدار، چاپ اول ۱۳۸۱
- هیوم، رابرت‌ای، *ادیان زنده‌ی جهان*، عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳

حقیقت غایی در آیین بودا

سیداکبر حسینی^۱

چکیده

آیین بودا، که در شرق آسیا جایگاه خاص و ویژه‌ای دارد، دارای سه فرقه مهم و اصلی است. این فرقه‌ها با نام‌های مهاییانه، تراودا و چرخ الماس یا لامایی شناخته می‌شوند.

از سوی دیگر، مباحث الهیات، مخصوصاً نگرش این عده به حقیقت غایی، موضوعی جذاب و جالب توجه است که باید با دقت بیشتری به آن توجه کرد. در این نوشتار، تلاش بر این است که نگرش این سه مکتب به امر الوهی و حقیقت غایی را بررسی کرده، الحادی بودن تراودا، و همه‌خدایی و یا شرک‌آمیز بودن مهاییانه و چرخ الماس را نشان دهیم.

البته لازم به ذکر است که فرقه لامایی درحقیقت تقریری از فرقه مهاییانه در این موضوع شمرده می‌شود.

کلیدواژه‌ها: هیئنه‌یانه، تراودا بودیسم، الحاد، همه‌خدایی، شرک، بودا.

۱ استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع) دریافت: ۸۸/۱۰/۲۸ - پذیرش: ۸۸/۱۱/۲۵

مقدمه

در واکنش به وضعیتی که در اواخر دورهٔ ودایی برای آیین هندو به وجود آمد، حرکت‌های مختلفی انجام شد که می‌توان آنها را در دو دسته و دو طیف اصلاحی و انقلابی قرار داد. حرکت اصلاحی، حرکتی بود که در درون خود این آیین انجام شد و کوشید نقاط ضعف آن را بر طرف کند. این نهضت که از گوشه‌نشینی گروهی از هندوها در جنگل‌ها آغاز شد، در نهایت، با انجام تغییراتی شگرف در عرصهٔ اعتقادات و نیز اعمال و شعایر آیین هندو، رویکردی درونی و عرفانی به این آیین داد.^۱ تدوین اوپانیشادها که شاهکار نوشتاری آیین هندو در این دوران است، هنوز هم در جهان، معنا و مفهومی خاص به این آیین داده است. اما حرکت‌های انقلابی، از اساس، این آیین را زیر سؤال برده و آئین‌های جدیدی پدیدآوردند. آیین‌های بودایی (۶۰۰-۵۰۰ سال پیش از میلاد) توسط بودا، و جینه^۲ (حدود ۶۰۰ سال پیش از میلاد) توسط مهاویره^۳ ثمرهٔ این حرکت‌های انقلابی اند.^۴ در این نوشتار، تلاش ما بر این است که با آشنایی اجمالی دربارهٔ آیین بودا، تا حدودی نظام الهیاتی این آیین را بررسی کنیم. پیش از هر بحثی، به زمینه‌های پیدایش بودیسم اشاره‌ای کوتاه خواهیم داشت.

زمینه‌های پیدایش آیین بودا

«دین جینه، در میان آن دسته از ادیانی که توسط یک بنیان‌گذار خاص در هند به وجود آمده‌اند، قدیمی‌ترین آنها به حساب می‌آید. همچنین، این دین در خلال چند قرن متوالی، اولین کوشش سازمان‌یافته‌ای بود که زیر نظر یک رهبر قدرتمند مذهبی، سعی در رشد و ارتقای دین هندویی که قدیمی‌ترین دین خودجوش سرزمین هند به شمار می‌آمد، داشت. سی و دو سال بعد از دین جین، دین بودایی به عنوان حرکت اصلاح‌گرایانهٔ دیگری سربرآورد. این هر دو دین، که از فروع و مشتقات دین هندویی هستند، نسبت به آداب قربانی کردن حیوانات و

تقسیم‌بندی طبقاتی نظام کاست در دین هندویی، نگرشی آزادمنشانه و مبتنی بر عدم خشونت و محبت داشته‌اند. لیکن نتیجه اصلی هر دو حرکت اصلاحی و اعتراض‌آمیز، در عوض اصلاح دین هندویی، ایجاد دو دین جدید بود.^۵ در یک تحلیل کامل‌تر، موارد ذیل از جمله اصلی‌ترین زمینه‌های به وجود آمدن آیین‌های انقلابی همچون بودیسم و جینه است:

۱. وداها، ملاک هندو بودن یا نبودن. نویسنده کتاب *ادیان و مکتب‌های فلسفی هند* به این نکته اشاره می‌کند که «هندوان نظرات فلسفی خود را به دو گروه ناستیکه^۶ و استیکه^۷ تقسیم کرده‌اند. مراد از ناستیکه، اشاره به عقاید و آرای است که سندیت آسمانی وداها را نمی‌پذیرد؛ مانند آیین بودایی و کیش جین و چارواکا که غیرمشرع هستند؛ و غرض از استیکه، شش مکتب فلسفی برهمنی است که بدون چون‌وچرا، حقایق منزل وداها را قبول دارند و از شریعت برهمنی پیروی می‌کنند و موجودیت خود را قائم بر آن می‌دانند».^۸ براین اساس، افرادی که وداها را به منزله متون آسمانی لحاظ نمی‌کردند، از دین خارج و بدعت‌گذار معرفی می‌شدند و این مسأله، برای عده زیادی مشکل‌ساز شده بود.

۲. تأکید بسیار بر روی مناسک (قشری‌گری). در اواخر دوران ودایی و پیش از تدوین اوپانیشادها، به دلیل گسترش اعمال و مناسک دینی، و توجه مردم به انجام دقیق این مناسک و توجه کمتر به محتوا و بنیان‌های معنوی آیین هندو، نوعی قشری‌گرایی در این آیین به وجود آمد که موجب اعتراض و ایجاد آیین‌های اصلاح‌طلبانه و انقلابی شد. در کتاب *ادیان و مکتب‌های فلسفی هند*، در این زمینه آمده است که «آیین قربانی، سرانجام کارش به افراط و تفریط کشید و آن‌چنان توسعه یافت که امور معنوی و فلسفی را تحت‌الشعاع خود قرار داد. قربانی اسب و غیره که در آن ایام، سالیان دراز به طول می‌انجامید، خزانه پادشاهان هندو را تهی می‌ساخت و مانع گسترش فلسفه و اندیشه می‌شد؛ به طوری که واکنشی در این جهت ضروری می‌نمود...».^۹

۳. حاکمیت مطلق براهمن‌ها. در این دوران، کنترل آیین به دست براهمن‌ها افتاده بود؛ یعنی، هندویسم به مرحله‌ای رسیده بود که حتی حق و ناحق را نیز براهمن‌ها مشخص می‌کردند تا جایی که می‌گفتند: هندو مساوی است با براهمن. زبان سانسکریت که زبان آیین هندو بود، در اختیار این طبقه قرار داشت و هر کس می‌خواست سانسکریت یاد بگیرد، باید جزو طبقه براهمن‌ها باشد و غیر از افراد این طبقه، کسی حق یادگرفتن این زبان را نداشت. این طبقه، تمام آیین‌ها را در انحصار خود داشتند و خود را مالک تمام وداها می‌دانستند و تنها راه بهره‌گیری از وداها، بهره‌گرفتن از براهمن‌ها معرفی می‌شد. در این دوران، حتی انجام مراسم‌های دینی، در اختیار و کنترل این گروه قرار داشت. از دیگرسو، قواعد طبقاتی اجازه نمی‌داد کسی از طبقه دیگر وارد طبقه براهمن‌ها شود. این مطلب برای سایر طبقات، به ویژه کشتریه‌ها^{۱۰} (طبقه حاکمان و جنگاوران) گران می‌آمد؛ بنابراین، قوی‌ترین واکنش‌ها به این قضیه، در کشتریه‌ها دیده می‌شد. آیین جین و بودیسم، در همین بستر شکل گرفت.

بودیسم^{۱۱}

بودیسم، آیین منسوب به بوداست. بودا^{۱۲} از جهت لغت‌شناختی، از زبان سانسکریت و پالی، به معنای «روشن‌شده»، ریشه گرفته است. در زمینه ادیان هندی، این واژه برای کسی به کار می‌رود که به بصیرت رسیده و مطالبی برای او با شعله‌ای که در درون اوست، آشکار شده است.^{۱۳} البته گفتنی است که بودا یک لقب است، نه اسم خاص؛ بنابراین، به هر کسی که به این مرحله، یعنی مرحله روشن‌شدگی رسیده باشد، قابل اطلاق است. اکنون با توجه به این نکته، بودا، بنیان‌گذار بودیسم، در کودکی، «سیدارته»^{۱۴} (کسی که به هدف نهایی‌اش رسیده) و «گوتمه»^{۱۵} (از اسامی پاکبازان کهن ودایی) نام داشت. بعد در سنین ۳۵ تا ۴۰ سالگی به «گوتمه شاکیامونی» (مرتاض قبیله شاکیا) نام گرفت و سرانجام، به او

لقب «بودا» دادند و وی را با این عنوان خواندند. تاریخ تولد او، ۵۶۳ و وفاتش^{۱۶} در حدود ۴۸۳ پیش از میلاد رخ داده است. همان گونه که در آغاز اشاره کردیم، با توجه به آموزه‌های بودا، آیین بودیسم شکل گرفت که تا کنون، مریدان زیادی در گردهاگرد جهان به دور خود گردآورده است.

در این نوشتار، آنچه مورد نظر ما قرار گرفته، نگرش این آیین به حقیقت غایی است و اینکه آیا بودیسم در این باره موضع گرفته است یا خیر. شایسته است با توجه به اختلاف دیدگاهی که میان نگرش‌ها و مکاتب بودایی درباره حقیقت غایی وجود دارد، نخست اشاره‌ای کوتاه به تنوع این آیین داشته باشیم و سپس، با دقت بیشتری، حقیقت غایی را بررسی کنیم.

تحولات مهم آیین بودا و شکل‌گیری فرقه‌های بودایی

پس از مرگ بودا، بنا به قول مشهور، در سال ۴۸۳ ق.م. بوداییان نخستین، اولین شورای آیین بودا را تشکیل دادند و با این کار درصدد برآمدند تا این آیین را از متلاشی شدن محفوظ دارند. در سال ۳۳۸ ق.م دومین شورای بودایی نیز شکل گرفت و در آن شورا مقرر شد متون پالی (تری پیتاکه)، که آموزه‌های اصلی بودایی و متن مقدس این آیین است، تدوین شود. در سال ۲۴۷ ق.م. سومین شورای بودایی برپا شد. در این شورا، نخستین نشانه‌های اختلاف در آیین بودا به صورت رسمی آشکار شد و به دنبال آن، بین سال‌های ۲۰۰-۱۸۰ ق.م مکتب مهاییانه^{۱۷} (چرخ بزرگ) ظهور یافت. البته بین سال‌های ۲۰۰ ق.م تا ۲۰۰ میلادی، تدوین *لوتوس سوترها* و سایر متون مهاییانه به درازا انجامید و مکتب مهاییانه افزون بر متون پالی، متون خاص خودش را یافت. در حدود ۷۰۰ م آیین بودا، به ویژه با تقریری مبتنی بر نگرش مهاییانه، در سرزمین تبت راه یافت که با عنوان فرقه لامایی^{۱۸} شهرت یافت.^{۱۹}

با این توضیحات، روشن است که آیین بودا دارای سه فرقه مهم است: فرقه کهن (که اغلب، خود را تراواد ۲۱ معرفی می‌کنند)، مهاییانه بودیسم و لاماییسم. اکنون برای بررسی نگرش این فرقه‌های سه‌گانه بودایی به حقیقت غایی، ضروری است جداگانه به هر یک از آنها توجه کنیم و به ارزیابی موضوع را از منظر هر کدام بپردازیم. اما در همین فرصت، یادآور می‌شویم که به دلیل نزدیکی دو فرقه مهاییانه و لامایی، از بررسی مفصل فرقه لامایی پرهیز می‌کنیم.

آیین کهن بودا

آیینی که خود بودا آورده است (آیین کهن بودا)، و فرقه هینه‌یانه^{۲۰} (چرخ کوچک) و یا تراوادا^{۲۱} بودیسم مدعی استمرار آن است و خود را ارتدکسی آن به شمار می‌آورد، سه رکن مهم و اساسی دارد که عبارت‌اند از:

۱. دُوکه (زبان پالی)؛^{۲۲} یعنی فرضیه رنج جهانی؛

۲. انیکه؛^{۲۳} یعنی ناپایداری اشیا؛

۳. آاناتا؛^{۲۴} یعنی عدم جوهر ثابت.^{۲۵}

در این مجال با بررسی این سه اصل، دیدگاه این فرقه را درباره حقیقت غایی و خدا بررسی می‌کنیم.

الف. فرضیه رنج جهانی

وقتی بودا پس از گذراندن دوران ریاضت و نیز رسیدن به مرتبه بودایی، به طریقی که مشهور است، وارد جمع پنج مرتاضی که با او به ریاضت مشغول بودند شد،^{۲۶} فرضیه رنج جهانی را در ذیل چهار حقیقت شریف ارائه کرد:

۱. هرچه رنگ‌وبوی هستی به خود بگیرد، سرتاسر، رنج است (حقیقت رنج).

این حقیقت، تمامی موجودات را در تمام سطوح در بر می‌گیرد. لازم به ذکر است که رنج‌ها سه نوع‌اند:

یک: رنج ذاتی؛ برخی امور، رنج ذاتی دارند؛ مانند: امور ناخوشایند، بیماری و مرگ و... .

دو: رنج سببی؛ برخی از امور، رنج ذاتی ندارند، اما موجب رنج هستند؛ مانند اموال دنیا که تعلق و دل‌بستگی می‌آورند و به دنبال این تعلق و دل‌بستگی، از دست رفتن آنها، رنج‌آور است و در آدمی، دائماً هراس از دست دادن آنها وجود دارد. سه: رنج‌هایی که از منیت انسان و اینکه انسان برای خود اصالت و هویتی قایل است، برانگیخته می‌شوند. مثلاً شخص به خاطر دوست داشتن خود، از نوع رفتار دیگران با خود رنج می‌کشد.

به اعتقاد بودا، هرچه در دنیا تحقق دارد، زیر سایه این سه نوع رنج است و دنیا این سه را با خود به ارمغان می‌آورد.

۲. خاستگاه این رنج، تولد و پیدایش است. اگر انسان متولد نشود، رنج نمی‌کشد (خاستگاه رنج). به دیگر سخن، آدمی اگر پای در دایره هستی نگذارد، از این رنج‌ها رهاست و مشکلی بدان جهت، به او نمی‌رسد.

هر چیزی خاستگاهی دارد و خاستگاه رنج، تشنگی است؛ یعنی طلب و شهوت که مایل به اینجا و آنجا است. هر چیزی که در جهان عزیز و لذت‌آورست، تشنگی از آنجا پیدا می‌شود؛ خاستگاه رنج آنجا است.^{۲۷}

۳. ایستادن گردونه مرگ و حیات باعث رهایی از رنج خواهد بود. به عبارت دیگر، برای فرونشاندن این رنج، لازم است که این چرخه تولد و مرگ‌های پی‌درپی و متوالی، متوقف شود (فرونشاندن رنج).

۴. راه رهایی از این رنج (راه فرو نشاندن رنج)، هشت مرتبه دارد. این هشت مرتبه به هشت راه رهایی بودا مشهورند:

ای رهروان، از دمه‌های مشروط، راه هشت‌گانه جلیل را برترین دانسته‌اند؛ یعنی شناخت درست،^{۲۸} اندیشه درست،^{۲۹} گفتار درست،^{۳۰} کردار درست،^{۳۱} زیست

درست،^{۳۲} کوشش درست،^{۳۳} آگاهی درست^{۳۴} و یک دلی درست.^{۳۵} آنان که به راه هشت گانه جلیل اعتماد دارند، و ثمره اعتماد به برترین، برترین است.^{۳۶}

ب. ناپایداری اشیا
این عالم دائماً در حال تجدید و تغییر و عوض شدن است. مرگ و زندگی همیشه می آیند و می روند. در این عالم، هیچ جوهر ثابتی وجود ندارد. امور خوشایند، پایدار نیستند و دائماً، لحظه به لحظه در حال پدید آمدن اند؛ حتی اموری که گمان می رود ثابت اند، در یک جریان و سیلان بی پایان قرار دارند. می گویند در یک رودخانه نمی توان دوبار پا گذاشت. به اعتقاد بودا، آدمی باید به این حقیقت آگاه شود که اشیا عالم در معرض ناپایداری و ناپایدگی هستند:

ای رهروان، باید چنان زندگی کنید که نا پاکی را در تن ببینید؛ باید به یاد آورید دم و باز دم را در درونتان؛ باید چنان زندگی کنید که ناپایدگی را در توده ها ببینید...^{۳۷}

به دیگر سخن، «در جهان مظاهر، هیچ لحظه ساکنی نمی توان یافت که در آن، امری به هستی بگراید و استقرار یابد و سکون اختیار کند؛ چه به مجرد اینکه این چیز را به مدد صورت و نامش درک کنیم، متوجه می شویم که آن چیز دیگر است و صورت دیگری یافته و خاصیت دیگری به دست آورده است. پس هر حادثه، حلقه ای ناپایدار در سلسله علل و اسباب است؛ بدان گونه که معلول علت پیشین بوده است، خود علت معلول پسین خواهد بود و این حلقه های پی در پی، زنجیر سلسله اسباب جهان اند و همین استمرار لحظات متوالی است که به اشیا پیوستگی ظاهری می بخشد و چنین می نماید که جوهر ثابتی در پس مظاهر ایستاده و پدیده ها را به خود متصل کرده است».^{۳۸}

نتیجه این اصل نکته مهمی است که در آیین بودای کهن و نیز تراوادا بودیسم به وضوح شکل می گیرد و محوری ترین موضوع در الهیات بودایی می شود. این اصل، «عدم جوهر ثابت» است که در ذیل بدان اشاره می کنیم.

ج. عدم جوهر ثابت هندویسم، به ویژه هندویسم مبتنی بر اوپانیساده‌ها، برای انسان یک وجود ثابت به نام «آتمن» قایل است و یک جوهر ثابت دیگر به نام «برهمن»، که فهم اتحاد این دو را مایه نجات از چرخه مرگ و زندگی برمی‌شمرد. اما در بودیسم کهن، انسان آن حقیقت ثابت (آتمن) را ندارد؛^{۳۹} و از آنجا که آتمن که جلوه‌ای از برهمن است ثابت نیست، برهمن نیز ثابت نیست.^{۴۰} اکنون با توجه به این سه اصل و سه محور کلیدی در آیین بودای کهن که فرقه تراودا نیز بدان پایبند است، بحث خدا در این نگرش از بودیسم، شکل خاصی به خود می‌گیرد که در پی بدان اشاره می‌شود.

نتایج دیدگاه آیین کهن بودایی و تراودا درباره اعتقاد به وجود خدا

وقتی سه اصل یاد شده را به همراه مسئله نیروانه کنار هم می‌گذاریم، متوجه می‌شویم که نظر آیین کهن بودایی درباره وجود یا عدم خدا مبهم است؛ به گونه‌ای که گروهی این رویکرد را یک رویکرد الحادی که قایل به وجود خدایی نیست، می‌دانند. با این تفاسیر، این نظر قوی‌تر به نظر می‌رسد؛ هرچند به این نکته نیز می‌توان اشاره کرد که شاید بودیسم تراودا و آیین کهن بودایی، چندان در مقام ارائه یک دیدگاه مثبت و یا منفی درباره خدا نبوده است. در نظر این آیین، خدایان به منزله مبدأ آفرینش، اهمیت خاصی نداشتند. نویسنده کتاب *ادیان و مکتب‌های فلسفی هند*، چنین نگرشی را در این ره ارائه می‌دهد:

بنا به این تیره آیین بودایی، همه عناصر و واقعیت‌های جهان، گذرنده... و آنی و برق‌آسا هستند. جوهر ثابت و حقیقت جاویدی وجود ندارد و نه می‌توان در پس مظاهر یا در وجود انسان، خود یا حقیقت ثابتی یافت. اشیا متشکل از استمرار عناصر گذرنده و برق‌آسا و ناپایدارند که به مجرد اینکه پدید می‌آیند، فانی می‌شوند. شخصیت ثابتی که بیاندیشد و احساس کند، وجود ندارد و ما فقط با

یک سلسله تفکرات و احساسات مواجه هستیم. جهان، به منزلهٔ صحنهٔ پیدایش و انهدام پدیده‌هایی چند است که گرد هم می‌آیند و با هم می‌آمیزند و علت و معلول یکدیگر واقع می‌شوند... هدف نهایی، رسیدن به نیروانه است و بحث دربارهٔ مبدأ و معاد و اصول جهان‌شناختی و غیره، بی‌فایده است.^{۴۱}

آیین مه‌ایانه

گروهی از بوداییان رویکرد خود را مه‌ایانه یا چرخ بزرگ نامیدند و منظورشان این بود که بودیسم مورد پذیرش آنها انسان‌های بیشتری را همراه خود به نیروانه می‌برد و از این‌رو، پیروان این مکتب، گروه دیگر و فرقهٔ دیگر را برای تحقیر، هینه‌یانه یعنی چرخ کوچک، خواندند؛ زیرا آدم‌های کمتری را با خود به رهایی می‌رساند. البته همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، پیروان مکتب چرخ کوچک خود را «تراوادا» می‌خوانند.^{۴۲} چرخ بزرگ یا مه‌ایانه، نام‌های دیگری، از جمله «ذن» یا «ذن بودیسم» دارد که این نام را ژاپنی‌ها - زمانی که مه‌ایانه به ژاپن نفوذ کرد - به آن دادند. این دو فرقه، از جنبه‌هایی با یکدیگر متفاوت‌اند:

۱. هینه‌یانه ادعا می‌کند که حافظ و نگهدارندهٔ بودیسم کهن است.^{۴۳} پیروان این مکتب می‌گویند: ما همان اندیشه‌های بودا را نگه داشته‌ایم و در آن، تفسیری نداریم و همان‌ها را به عنوان بودیسم ارائه کرده‌ایم. به اصطلاح، این عده در مکتب بودیسم، اهل سنت‌اند و معتقدند راه رسیدن به رهایی، همان هشت راه یا هشت مرحله است و عدم جوهر ثابت را قبول دارند؛ اما مه‌ایانه، رنگ‌وبوی عرفانی و اسطوره‌ای به آموزه‌های بودا می‌دهد و تغییراتی در آن ایجاد می‌کند.
۲. هینه‌یانه، بر آزادی شخص تأکید دارد و می‌گوید: هر کس باید خودش تلاش کند و به رهایی برسد^{۴۴} و به سایر افراد کاری نداشته باشد که آیا به نیروانه می‌رسند یا خیر؛ براین اساس، به مکتب آنها چرخ کوچک گویند؛ چون افراد کمتری را با خود به سوی نیروانه می‌برد و هر شخصی تنها به نجات خویش

می‌اندیشد. در سوی دیگر، مه‌ایانه می‌گوید: دیگران را هم باید با خود برد؛ بنابراین، به آن چرخ بزرگ می‌گویند؛ چون افراد بیشتری را همراه می‌برد.^{۴۵}

۳. آثار هینه‌یانه به زبان پالی است؛ ولی آثار مه‌ایانه - هر چند آثار هینه‌یانه را نیز می‌پذیرد و آنها را معتبر می‌داند - به زبان سانسکریت است^{۴۶} و این در زمانی بود که یادگیری زبان سانسکریت از انحصار راهبان هندو خارج شده بود و همه می‌توانستند به این زبان دسترسی پیدا کنند.

۴. تفاوت برداشت این دو گروه از بودا نیز وجه تمایز دیگری میان این دو فرقه است. هینه‌یانه، بودا را انسانی مثل سایر انسان‌ها می‌داند^{۴۷} و الوهیتی برای او قایل نیست و راه نجات را در همان هشت مرحله برمی‌شمرد، نه متوسل شدن به بودا و امثال بودا. آنان می‌گویند: بودا یک انسان بیشتر نبود که زندگی کرد و به نیروان رسید؛ اما مه‌ایانه برای بودا جنبه‌ای اسطوره‌ای و الوهی قایل است و می‌گوید: با پرستش بودا و بوداهای دیگر، می‌توان مسیر نیروان را طی کرد و به نیروان رسید (که این عقیده، در بردارنده‌ی نوعی شرک است). به نظر آنان، برای رسیدن به نیروان باید نوعی ارتباط بین خود و بودا درست کرد تا بتوان به حقیقت رسید.^{۴۸}

دیدگاه مه‌ایانه مردم را بیشتر به خود جذب کرد. همچنین، افسانه‌ای که برای زندگی بودا آورده شده، ساخته و پرداخته‌ی آیین مه‌ایانه است.

در این فرصت ما بر آنیم که الهیات آیین مه‌ایانه را بررسی کرده، نگرش این فرقه را به خدا مورد نظر قرار دهیم.

خدا از دیدگاه مه‌ایانه

در این آیین، چیزی با نام «بودای نخستین»^{۴۹} مطرح است^{۵۰} که در نیروان و روشنایی محض است. این بودا و امر الوهی، قائم به ذات^{۵۱} است و در هستی، وابسته به موجود دیگری نیست. این بودای نخستین، شبیه برهمن هندویسم

است. به نوعی، این بودا و این موجود الوهی، بی‌تشخص و غیرشخص‌وار بوده و بیشتر، شایسته‌ عنوان هستی است. این بودای نخستین، به واسطه‌ قوه‌ متخیله و شهودی خود، بوداهایی را با عنوان «بوداهای تفکر و مراقبه»^{۵۲} آفریده است^{۵۳} که تعداد آنها را به پنج عدد می‌رسانند: «ویروچانه»^{۵۴}، «آکشویا»^{۵۵}، «راتناسامبوا»^{۵۶}، «آمی‌تابه»^{۵۷} و «آموگاسیدا»^{۵۸}.

هر یک از این بوداهای تفکر و مراقبه، «بودی ستوه»های تفکر و مراقبه^{۵۹} را برای آفرینش عالم و نیز هدایت آن می‌آفرینند که به ترتیب، عبارت‌اند از: «ساماتا بهدره»^{۶۰}، «واجراپانی»^{۶۱}، «ویشوا پانی»^{۶۲} و «آوالوکیتا»^{۶۳} که گویا، سه آفرینش پیشین از میان‌رفته است و اینک، عصر آفرینش آوالوکیتاست که بودای محافظ این آفرینش، آمی‌تابه است. البته هر یک از این بوداها برای هدایت بشر به نیروانه، بودایی را به عنوان رسول نازل می‌کنند که بودای «شاکیامونی» (بودایی که بنیان‌گذار آیین بوداست)، رسول این دوران است. افسانه‌ قرار داشتن بودا در بهشت (توشیتا)، محل استقرار این بوداها و بودی ستوه‌ها، و انتخاب وی برای فرود آمدن به زمین، بر اساس این رویکرد است و تفسیر خود را در این نگاه می‌یابد.

به این ترتیب، در الهیات آیین مهاییانه بودیسم، یک سلسله‌ طولی از خدایان چیده شده است که در آغاز آن بودای نخستین قرار دارد و سپس، بودای تفکر و مراقبه‌ آمی‌تابه و پس از آن، خدای آوالوکیتا و در پایان نیز بودا. اکنون، اندکی توضیح درباره‌ این خدایان، خالی از لطف نیست.

آمی‌تابه

آمی‌تابه که نامش از واژه‌ای سانسکریت گرفته شده است، در چین با عنوان «اومیتوفو»^{۶۴} و در ژاپن با نام «آمیدا»^{۶۵} و در کره «آمیتا»^{۶۶} خوانده می‌شود.^{۶۷} این بودای تفکر و مراقبه، که حیات نامحدود هم خوانده می‌شود بودای روشنایی و نور

نامحدود است. او سوگند خورده است هر کسی را که از روی عقیده و ایمان او را بخواند، نجات داده و در تولد بعدی وی را در سرزمین پاک به دنیا خواهد آورد.^{۶۸}

آوالوکیتا

آوالوکیتا یا آوالوکیشورا،^{۶۹} در زمره بودی ستوها و یا بوداهای بالقوه قرار گرفته است و این ویژگی را دارد که تا هنگامی که آخرین موجودات به نیروان نرسند، او به مقام نیروان نمی رود و پس از پایان یافتن مراحل نجات موجودات عالم، به این مقام رهسپار می شود؛ بدین سبب، او را خدای مهر و محبت نیز می نامند.^{۷۰} این خدا در الهیات مهاییانه همانند الهه های حاصل خیزی سومر و مهنجودارو، به شدت مورد توجه بوده و جایگاهی بس ممتاز به خود گرفته است و در زندگی میلیون ها نفر به ویژه در شرق آسیا، حکومت و سلطنتی فراطبیعی و متعالی دارد. این خدا در چین با عنوان «کون ئین»^{۷۱} و در ژاپن با نام «کوانون»^{۷۲} شهرت دارد.

او را از جهت شکل و شمایل با چهار دست ترسیم می کنند که در هر دستش شاخه نیلوفری قرار دارد و بدین سبب، او را گاه «خدای نیلوفر به دست» می نامند. در نگرش تبتی مهاییانه بودیسم، یکی از مشهورترین و مقدس ترین اوراد و اذکار، یعنی ورد سحاری، از آن این خداست.^{۷۳} در وصف ترحم و رحمت بی حد و حصر این خدا، سروده های بسیار زیادی در فضای مهاییانه وارد شده است که نشان از شأن ویژه وی دارد.^{۷۴}

خدایان در آیین مهاییانه

مهاییانه معتقد است چیزی به نام بودای نخستین هست که تقریباً نقش برهمن را در هندویسم دارد؛ البته با تفاوت هایی که به آنها اشاره ای کوتاه شد. تمام اشیای عالم، جلوه های اوست و هیچ چیز جدای از او نیست؛ بنابراین، قایل به «کالبد حق» برای بودا شدند؛ یعنی هیچ چیز جدای از او نیست. بودای نخستین با قوه

تخلُّق خود، پنج بودا را خلق کرد و در آنها تجلی کرد. این پنج بودا، بوداهای تفکر و مراقبه هستند که به ترتیب آفریده شده بودند. پس از این مرحله، بودی‌ستوه‌های زیادی خلق شدند؛ اما آنهایی که با آفرینش عالم ربط دارند، پنج بودا هستند که در متن بدانها اشاره شد. پنج بودایی که در آفرینش عالم دخالت دارند، هر یک، همانطور که در بالا آمد، یک بودی‌ستوه خلق می‌کنند که این بودی‌ستوه، آفرینندهٔ عالم مادی است. این بودی‌ستوه‌ها را بودی‌ستوهٔ تفکر و مراقبه می‌گویند. در بین این بودی‌ستوه‌های هم‌عرض، آوالوکیتا برای راهنمایی مردم به نیروانه، بودی‌ستوه‌ای به نام «بودا شاکیامونی» خلق می‌کند. آوالوکیتا، تقریباً مشابه خدایان هندو شیوه و ویشنوست؛ یعنی تدبیر عالم مادی به دست اوست؛ خلق و اعدام نیز به دست اوست. ویژگی آوالوکیتا این است که صبر می‌کند تا تمام موجوداتی که آفریده است، به نیروانه برسند و بعد خودش وارد نیروانه می‌شود. به او خدای رحمت و ترحم نیز می‌گویند؛ چون تمام آفریده‌هایش را از چرخهٔ زندگی و مرگ خارج می‌کند و بعد، خودش از این چرخه خارج می‌شود. در کنار بودا شاکیامونی و آوالوکیتا، بودی‌ستوه‌های دیگری نیز هستند که به این عالم می‌آیند، زندگی می‌کنند و به نیروانه می‌رسند؛ ولی بودی‌ستوه‌های خالق و مرسل نیستند.

بنا بر آنچه که گذشت، نمی‌توان قایل به الحاد در مهیانه شد. در یک نگاه خوش‌بینانه می‌توان گفت، نوعی خداپرستی و توحید از سنخ همه‌خدایی^{۷۵} در آن وجود دارد؛ چون می‌گویند: تمام بودی‌ستوه‌ها تحت نظر و آفرینش یک بودی‌ستوه‌اند؛ ولی از سوی دیگر، چون این بودای نخستین تشخیص ندارد، تمام کارهای عالم در دست بوداهای تفکر و مراقبه است، براین اساس، نوعی شرک بارز و چندخداپرستی در این رویکرد، حاکم است. به ویژه اینکه در نگاه این عده، برای رسیدن به نیروانه و رهایی از چرخهٔ مرگ و زندگی،

توسل به این بوداها و بودی‌ستوه‌ها نیاز است و این، نوعی شرک در عبادت را آشکار می‌کند.

نتیجه‌گیری

از مجموع آنچه گذشت دو نکته کلی به دست می‌آید:

۱. بر آیین بودا، در رویکرد کهنش و نیز در شکل هیئنه‌یانه‌اش، رویکرد تقریباً الحادی حاکم است؛
۲. نگرش مه‌ایانه از آیین بودا به احتمالی بسیار قوی، رویکردی شرک‌آمیز به شمار می‌رود.

پی‌نوشت‌ها

۱. رک: داریوش شایگان، *ادیان و مکتب‌های فلسفی هند*، ص ۹۰-۹۲.

۲. Jainism.

۳. Mahavira, 599-527.B.C.

۴. رک: رابرت ا. هیوم، *ادیان زنده جهان*، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، ص ۷۹-۸۳.

۵. رابرت ا. هیوم، *ادیان زنده جهان*، ص ۷۹-۸۰.

۶. Nāstika.

۷. Āstika.

۸. داریوش شایگان، *ادیان و مکتب‌های فلسفی هند*، ص ۲۰.

۹. داریوش شایگان، *ادیان و مکتب‌های فلسفی هند*، ص ۸۶-۸۷.

۱۰. Kshatriyas.

۱۱. Buddhism.

۱۲. Buddha.

۱۳. James M. Kittelson, "Buddha", in: *The Encyclopedia of Religion*, ed. By: Mircea Eliade, Macmillan Publishing Company, New York, 1987, Vol.2, p.319.

۱۴. Siddhārta.

۱۵. Gautama.

۱۶. Parinirvana.

۱۷. Mahāyāna.

۱۸. Lamaism.

۱۹. رک: ریچارد بوش و دیگران، *ادیان در جهان امروز (جهان مدهی)*، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، ص ۵۲.

۲۰. Hīnayāna.

۲۱. Theravāda.

۲۲. Dukka.

۲۳. Annicca.

۲۴. Anatta.

۲۵. داریوش شایگان، *ادیان و مکتب‌های فلسفی هند*، ص ۱۴۵.

۲۶. رک: رابرت ا. هیوم، *ادیان زنده جهان*، دکتر عبدالرحیم گواهی، ص ۱۰۸-۱۱۴.

۲۷. عسگر پاشائی، *بودا: گزارش کانون پالی: بودا، آئین*، ص ۲۶.

۲۸. این راه مقدس هشت گانه به زبان پالی عبارت است: - sammā ditthi

۲۹. sammā sankappa.

۳۰. sammā vācā.

۳۱. sammā kammanta.

۳۲. sammā ājīva.

۳۳. sammā vājāma.

۳۴. sammā sati.

۳۵. sammā samādhi.

۳۶. چنین گوید او (ایتی و ونکه)، ترجمه ع. پاشایی، ص ۱۱۹.

۳۷. همان، ص ۱۱۱.

۳۸. داریوش شایگان، *ادیان و مکتب‌های فلسفی هند*، پیشین، ص ۱۴۷.

۳۹. رک: ریچارد بوش و دیگران، *ادیان در جهان امروز (جهان مدهی)*، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، ص ۳۳۰-۳۳۱.

۴۰. رک: داریوش شایگان، *ادیان و مکتب‌های فلسفی هند*، ص ۱۴۸-۱۴۹.

۴۱. رک: همان، ص ۱۷۰.

۴۲. رک: همان، ص ۱۶۹.

۴۳. رک: همان، ص ۱۶۹.

۴۴. رک: ریچارد بوش و دیگران، *ادیان در جهان امروز (جهان مدهی)*، ص ۳۶۸.

۴۵. رک: داریوش شایگان، *ادیان و مکتب‌های فلسفی هند*، ص ۱۶۹.

۴۶. رک: همان، ص ۱۶۹.

۴۷. رک: رابرت ا. هیوم، *ادیان زنده جهان*، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، ص ۱۱۴.

۴۸. رک: داریوش شایگان، *ادیان و مکتب‌های فلسفی هند*، ص ۱۷۱.

۴۹. Ādibuddha.

۵۰. See :Geoffrey Parrinder, "Triads", Encyclopedia of Religion, ed by Mircea Eliade, Macmillan Publishing Company, New York, 1987, v .15,p.44.

۵۱. Svayambhū.

۵۲. Dhyāni Buddha.

۵۳. See :Geoffrey Parrinder, "Triads", Encyclopedia of Religion, ed by Mircea Eliade, Macmillan Publishing Company, New York, 1987,v. 15, p. 42.

۵۴. Vairochana.

۵۵. Akṣobhya.

۵۶. Ratnasambhava.

۵۷. Amitābha.

۵۸. Amogasiddha.

۵۹. Dhyāni bodhisattva.

۶۰. Samantabhadra.

۶۱. Vajrapāni.

۶۲. Vis'vapāni.

۶۳. Avalokita.

۶۴. Omīto-fo.

۶۵. Amida.

۶۶. Amita.

۶۷. See Erik Zürcher, "Amitabha." In: The Encyclopedia of Religion, ed. By Mircea Eliade, Macmillan Publishing Company, New York, 1987, v. 1, p.235.

۶۸. ریچارد بوش و دیگران، *ادیان در جهان امروز (جهان مذهبی)*، ص ۳۷۵.

۶۹. Avalokites'vara.

۷۰. ریچارد بوش و دیگران، *ادیان در جهان امروز (جهان مذهبی)*، ص ۳۷۹.

۷۱. Kwan yin.

۷۲. Kwannon.

۷۳. Turrilly V. Wylie, "Dalai Lama", in the Encyclopedia of religion, ed. by Mircea Eliade, Macmillan Publishing Company, New York, 1987, v. 4, p. 200-201.

۷۴. داریوش شایگان، *ادیان و مکتب‌های فلسفی هند*، ص ۱۸۱.

۷۵. Pantheism.

منابع

- شایگان، داریوش، *ادیان و مکتب‌های فلسفی هند*، تهران امیرکبیر، ج چهارم، ۱۳۷۵.
- هیوم، رابرت ا.، *ادیان زنده جهان*، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰.
- بوش، ریچارد، و دیگران، *ادیان در جهان امروز (جهان مذهبی)*، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶.
- پاشائی، عسگر، *بودا: گزارش کانون پالی: بودا، آئین، انجمن*، تهران، فیروزه، ۱۳۶۲.
- *چنین گوید او (ایتی و وتکه)*، ترجمه ع. پاشایی، قم، مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۳.
- M .Kittelson، James، "Buddha،" *Encyclopedia of Religion*، ed by :Mircea Eliade، New York، Macmillan Publishing Company، 1987.
- Parrinder، Geoffrey، "Triads،" *Encyclopedia of Religion*، ed by :Mircea Eliade، New York، Macmillan Publishing Company، 1987.
- Zurcher، Erik، "Amitabha،" *The Encycopedia of Religion*، ed، By Mircea Eliade، New York، Macmillan Publishing Company، 1987.
- Wylie، Turrilly V، "Dalai Lama،" *The Encyclopedia of Religion*، ed .By :Mircea Eliade، New York، Macmillan Publishing Company، 1987.

مسیحیان و نقد آرای اسکوفیلد

عبدالحسین ابراهیمی سرو علیا* / محمد لگنهاوزن**

چکیده

اسکوفیلد نویسنده کتاب مقدس مرجع، چنانکه مسیحیان منتقد نوشته‌اند، در یادداشت‌های خود، دچار اشتباهات بزرگی شده است آرا و آموزه‌های او و تفسیرهایی که از کتاب مقدس انجام داده است، با آموزه‌های حضرت عیسی علیه‌السلام منافات دارد. این مقاله به‌روش کتابخانه‌ای و با هدف نقد آرای اسکوفیلد از دیدگاه مسیحیت، نگاشته شده و درصدد است تا ثابت کند تدبیرها یا دوره‌های هفت‌گانه و دیگر عقاید او، مورد تأیید کتاب مقدس و اندیشوران مسیحی نیست. نداشتن نظام واحد، شخصی و خصوصی کردن آموزه نجات، رنگ سیاسی دادن به ظهور مسیح و حکومت هزارساله او، تأکید بر پایه‌گذاری پادشاهی داود علیه‌السلام توسط حضرت عیسی علیه‌السلام و پادشاهی زمینی او، از اشکالات جدی کتاب اسکوفیلد است.

کلید واژه‌ها: اسکوفیلد، مسیحیت صهیونیستی، تدبیرگرایی^۱، ملکوت خدا^۲ و ملکوت آسمان.^۳

* کارشناسی ارشد دین‌شناسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره

** استاد مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره، دریافت: ۸۸/۲/۱۷ - پذیرش: ۸۸/۳/۱۵

مقدمه

عقاید اسکوفیلد و اصل موضوع مسیحیت صهیونیستی مدتی است که در مطبوعات و مجلات داخلی کشور مطرح است. لشکرکشی به خاورمیانه و ایجاد خاورمیانه جدید که امروزه در میان رهبران کشور ایالات متحده و دولتمردان آن کشور طرفدار زیادی دارد، به موضوع خطرناک و جدی منطقه خاورمیانه تبدیل شده است؛ ولی متأسفانه سران کشورهای منطقه هنوز احساس خطر نکرده‌اند. البته این موضوع پیش از آن‌که در ایران رایج شود، در کشورهای عربی مطرح شده و اکنون نیز نویسندگان عرب، مقاله‌ها و کتاب‌های زیادی در این موضوع می‌نویسند. با توجه به اهمیت این موضوع، می‌طلبند که جریان مسیحیت صهیونیستی در پژوهش‌ها و مقاله‌ها، بیشتر نقد و بررسی شود. نقد و بررسی الهیاتی این جریان به وسیله اندیشمندان مسلمان خیلی پررنگ نیست؛ از این رو، در پایان به نقد و بررسی اصول عقاید مسیحیت صهیونیستی از دیدگاه اسلام می‌پردازیم.

ما در این مقاله قصد نداریم که از دیدگاه سیاسی به این موضوع پردازیم، بلکه رویکرد دینی این جریان و نقد آن از دیدگاه دینی - که برای نخستین بار صورت می‌گیرد - بسیار مهم‌تر است؛ زیرا اشتباهات و خطرهای سیاسی یک جریان، به راحتی برای ملت آن کشور و دیگر ملت‌ها افشا می‌شود؛ ولی اگر عقیده‌ای رنگ دینی گرفت و جزو باورهای پیروان یک جریان شد، به راحتی نمی‌توان با آن مقابله کرد یا نادرستی آن را برای آنان ثابت نمود. از یک سو، جای بسیار تأسف است که این تفسیرهای غیرعلمی از متون مقدس، در اختیار علاقه‌مند به مطالعه در ادیان قرار می‌گیرد و از سوی دیگر، خوشحالیم که این توفیق را داشته باشیم تا بتوانیم دست‌کم برای جوانان و جامعه فرهیخته خودمان ثابت کنیم که ادعاها و تفاسیر این جریان حتی با مبانی خود مسیحیان نیز سازگار

نیست. پرسش اساسی در این نوشتار این است که آیا عقاید اسکوفیلد که مورد استناد جریان مسیحیت صهیونیستی است، با تفسیر کتاب مقدس و نظریات اندیشمندان مسیحیت مطابق است یا نه؟^۴

معرفی اسکوفیلد

سایرس اینگرسون اسکوفیلد (۱۸۴۳-۱۹۲۱ م.)^۵ نویسنده کتاب مقدس مرجع^۶ یا انجیل مرجع بود. کتاب تفسیر او از انجیل - که امروزه معتبرترین تفسیر انجیل برای پروتستان‌های سراسر جهان شمرده می‌شود - موجب شد تا پدیده مسیحیت صهیونیستی جان بگیرد؛ ولی اکنون آرا و نوشته‌های او که اشتباهات و تناقض‌گویی‌های بسیاری در آن وجود دارد، مورد نقد و بررسی اندیشمندان مسیحی قرار گرفته است. کتاب او راهنمای تدبیرگرایی یا مقطع‌باوری برای تفسیر متون مقدس بود و یادداشت‌های او بر نسخه کینگ جیمز^۷ شیوه جدیدی از فهم کتاب مقدس را ارائه داد.^۸

مسیحیت صهیونیستی، ریشه در مسیحیت پروتستان دارد و با کارهای مارتین لوتر^۹ - که به عقیده برخی^{۱۰}، یهودی بود و به وضعیت موجود در مسیحیت اعتراض داشت - شروع و پایه‌گذاری شد. این نهضت در اواخر قرون وسطا و اوایل رنسانس (در قرن شانزدهم میلادی)، در دل مسیحیت به وجود آمد و پروتستانتیسم نام گرفت. مذهب پروتستان، اکنون شاخه‌ای از آیین مسیحیت شمرده می‌شود. با دقت در نوع نگرش پروتستان به جهان آفرینش، درمی‌یابیم که این نهضت، حاصل تفسیر یهودی از مسیحیت است.

اسکوفیلد پیش از آنکه تغییر کیش دهد، درباره کتاب مقدس هیچ آموزشی ندید و فعالانه به مدت سه سال به موعظه و شبانی پرداخت و برای تبلیغ اجتماعی مسافرت کرد. اما در سال ۱۹۰۱ م به آرنوس سی. گابلین^{۱۱} گفت که درباره تهیه کتاب مقدس مرجع می‌اندیشد. در سال ۱۹۰۴ م برای تحقیق، سفری

به انگلستان، محل پایه‌گذاری مشیت‌گرایی^{۱۲} انجام داد. در سال ۱۹۰۹م. کتاب مقدس او با لاف و رجز فوق‌العاده‌ای به بازار آمد. «چارلز گیلبرت وستون»^{۱۳}، یکی از نویسندگان فعالی است که مقاله‌های زیادی برضد مسیحیت صهیونیستی نوشته است. او در پایان یکی از مقاله‌هایش با نام «پاسخ به یادداشت‌های اسکوفیلد»^{۱۴} می‌گوید: «من به ملت یهود عشق می‌ورزم و واقعاً مایلیم تا بینیم که آنها عیسی علیه‌السلام را به‌عنوان مسیحا می‌پذیرند و زاده و پروردهٔ ملکوت او هستند؛ اما نمی‌توانم فراتر از متون مقدس گام بردارم و اسرائیل ضد‌مسیح را به‌عنوان یک قوم بشناسم. من احساس می‌کنم که آموزهٔ مشیت‌گرایی،^{۱۵} امیدی دروغین به یهودیان داده است و آنان با اعتقاد محکم به این امید، باید همه‌چیزشان را از دست بدهند؛ چنان‌که اجداد آنان در سال ۷۰م^{۱۶} از دست دادند».^{۱۷}

با مروری بر مستندات مسیحیت صهیونیستی، می‌بینیم که کتاب *مکاشفه یوحنا* سند مهمی برای آنان و پیروان افکار *اسکوفیلد* به‌شمار می‌رود. این کتاب، کتاب نشانه‌ها و نمادهاست و اگر می‌بینیم که چند بند از فصل بیستم آن دربارهٔ دورهٔ هزارساله و در تضاد با سخنان عیسی علیه‌السلام و موسی علیه‌السلام و پطرس و پولس است، ناشی از تفسیر نادرست پیام است. *اسکوفیلد*، بدعت‌گذار بزرگ کل تاریخ کلیساست و یادداشت‌هایش بر بخش وسیعی از تفکر کلیسا در این قرن تأثیر گذاشته و حتی گاهی مهار آن را به‌دست گرفته است.^{۱۸}

آموزه‌های اسکوفیلد

۱. دوره‌های هفت‌گانه

از دوره‌های هفت‌گانهٔ تدبیرگرایان، پنج دوره به دوره‌های عهد قدیم برمی‌گردد و دورهٔ ششم، زمان کلیسای مسیحی و دورهٔ هفتم، زمان آمدن ملکوت است و آنان منتظر بازگشت قریب‌الوقوع مسیح‌اند.^{۱۹} یکی از آموزه‌های *اسکوفیلد* این است که تاریخ به تدبیرها یا دوره‌های هفت‌گانهٔ زیر تقسیم می‌شود:

۱. دوره بی گناهی؛ از زمان آفرینش تا زمان هبوط انسان (پیدایش: ۲: ۱۶-۱۷)؛
 ۲. دوره وجدان یا خودآگاهی؛ از سقوط انسان تا سیل و طوفان؛
 ۳. دوره حکومت انسان؛ از طوفان نوح علیه السلام تا زمان حضرت ابراهیم علیه السلام؛
 ۴. دوره عهد؛ از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام تا زمان اعطای «شریعت» در صحرای سینا؛
 ۵. دوره شریعت؛ از صحرای سینا تا مصلوب شدن مسیح؛
 ۶. دوره فیض الهی؛ از زمان مرگ مسیح تا داوری ها در مکاشفه؛
 ۷. دوره ملکوت؛ آخرین دوره و زمانی که مسیح، پادشاهی حضرت داود را بازمی گرداند و به مدت هزار سال حکمرانی خواهد کرد.
- اما مسیحیان در نقد این آموزه های اسکوفیلد می گویند که تدبیرگرایی یا مشیت گرایی الهی/ اسکوفیلد بر اساس تعلیم کتاب مقدس نیست. او هیچ سندی از کتاب مقدس برای تأیید سخنانش نشان نمی دهد. تقسیم بندی های هفت گانه او از تاریخ، غیرنظام مندند و کاملاً باهم تداخل دارند. چنان که دیدیم، اسکوفیلد تاریخ را به دوره های مختلف تقسیم و هر کدام را با عنوان خاصی (مانند: دوره فیض و دوره وجدان و ...) نام گذاری می کند. مسیحیان در رد این ادعا می گویند که حضرت آدم علیه السلام نیز خودآگاهی و وجدان داشت؛ زیرا پس از نافرمانی خدا، خود را پنهان کرد؛^{۲۰} بنابراین، دوره اول را نیز می توان دوره وجدان نامید و همچنین، هیچ کس در هیچ عصری نمی تواند بدون فیض خدا نجات یابد.^{۲۱} پس دوره های هفت گانه اسکوفیلد، تقسیم درستی نیست و نمی توان بر هر دوره ای نام خاصی نهاد. افزون بر این، بنا بر عقیده بنیادگرایان که عهد جدید را بر اساس عهد قدیم تفسیر می کنند، نباید معتقد باشند که حضرت آدم علیه السلام سقوط کرده است، بلکه چنان که عهد عتیق

می‌گوید: او از بهشت اخراج شد؛^{۲۲} در حالی که /اسکوفیلد، در دوره اول عقیده دارد که آدم علیه‌السلام سقوط کرده است.

در برابر، به اعتقاد مسیحیت، خداوند با قومش براساس هفت عهد رفتار می‌کند:

۱. عهد مربوط به عدن؛ مسئولیت و امتحان؛^{۲۳}
۲. عهد مربوط به حضرت آدم علیه‌السلام؛ ورود در گناه مستلزم امید و تأدیب است؛^{۲۴}

۳. عهد مربوط به حضرت نوح علیه‌السلام؛ شروع عهد جدیدی از ذریه زن؛^{۲۵}

۴. عهد ابراهیم؛ مجموعه‌ای از الهامات به ابراهیم که این عهد را ایجاد نمود؛^{۲۶}

۵. عهد موسوی؛ این عهد با خون نوشته و اهدا شد؛^{۲۷}

۶. عهد داودی؛ بخش‌های عمده این عهد در مزامیر ۱۶: ۲۲؛ ۸۹: ۳-۴؛ ۳۷، ۳۴، ۱۱۰: ۱-۴ یافت می‌شوند؛

۷. عهد جدید در خداوند ما.^{۲۸}

گریس هالسل^{۲۹} در کتاب خود می‌گوید:^{۳۰} بسیاری از مسیحیانی که تازه به تدبیرگرایی گرایش می‌یابد، می‌دانند که تدبیرگرایی جزو عقیده مسیحیت نیست. یکی از آنان *کراولی* (پسر)،^{۳۱} مجری برنامه‌های مذهبی در واشنگتن است. او در بیان خاطراتش چنین می‌گوید که در سن جوانی، وقتی که دکتر جیمز آر. گراهام^{۳۲} انجیل /اسکوفیلد را در دست او دید، نظریه تدبیرگرایی را به باد تمسخر گرفت و تمام گزاره‌های آن را مورد انتقاد قرار داد.

دکتر جیمز آر. گراهام اشکالات دیگری را نیز به تفسیر /اسکوفیلد وارد کرد. تفسیر کتاب مقدس /اسکوفیلد دارای نظام واحدی نیست. به عقیده او این تفسیر، محبت همه‌جانبه خداوند به بشریت در همه دوره‌های تاریخ را رد می‌کند. چون تدبیرگرایان قایل‌اند که دوره خاصی به‌نام دوره فیض است و فیض و لطف خداوند پیش و پس از آن، در زمین جایی ندارد.

در اعتقاد مسیحیان، لازمه باورهای اسکوفیلد، هتک حرمت معنا و مفهوم مسیح و مسیحیت است؛ چون مسیحیان را اسیر و برده اعمال یهودیان می‌داند؛ همان کسانی که در نظر مسیحیان جهان، قاتلان خدا به‌شمار می‌روند. نه تنها مسیح و مسیحیان برده یهود می‌شوند، بلکه خدا نیز باید برده آنان باشد؛ چون خداوند زمانی می‌تواند به مسیح علیه‌السلام اجازه بازگشت را بدهد که یهود نقش زمینی خود را - که اسکوفیلد طراحی کرده است - انجام دهند.

۲. تقسیم سه‌گانه ملتها
 گفتیم که اسکوفیلد این گزاره کتاب مقدس «یهودیان و یونانیان و کلیسای خدا را لغزش مدهید»^{۳۳} را کلید آموزه‌هایش قرار می‌دهد و جهان را به سه طبقه (یهودی، غیریهودی و کلیسا) تقسیم می‌کند. در مسیحیت سنتی عقیده بر این است که عهدهای خدا به حضرت ابراهیم علیه‌السلام با آمدن مسیح محقق می‌شود؛ ملکوت معنوی (حکومت بر دل‌های مؤمنان، نه حکومت سیاسی) به مسیح اعطا می‌شود و بنی اسرائیل در کلیسا استمرار می‌یابد؛ در نتیجه، مسیحیان، فرزندان ابراهیم‌اند. در حالی که اسکوفیلد برخلاف عقیده مسیحیت می‌گوید که فقط داری و پیروان او وعده‌های جداگانه‌ای از سوی خدا دارند، و ملتها را به سه طبقه یهود، غیریهود و کلیسا تقسیم می‌کند و منظور او از کلیسا در این تقسیم، گروه کوچک داری و پیروان اوست؛ ولی کتاب مقدس، این ایده را که منظور از کلیسا فقط همین گروه برادران داری باشند، رد می‌کند؛^{۳۴} چون بنابر نظر منتقدان مسیحی اسکوفیلد، عهد جدید فقط دو طبقه را بیان می‌کند: یک طبقه، کسانی که در کلیسا هستند و طبقه دیگر کسانی که گمراه‌اند. مسیحیت قایل است که نجات از آن کسی است که کاری کند که او را به کلیسا (بدن مسیح) وارد کند.^{۳۵}

همچنین، مسیحیت سنتی عقیده دارد که نجات، امری جهانی است، نه شخصی و خصوصی^{۳۶} (یوحنا ۳: ۱۶).^{۳۷} بنابراین، نجات فقط شامل گروه کوچکی از مسیحیان نمی‌شود.

پولس در رومیان ۲: ۲۸-۲۹ با اشاره به حقیقت مسیحی بودن، یهودی بودن و اسرائیلی بودن و معنای واقعی آنها می گوید:

زیرا آن که در ظاهر است، یهودی نیست و آنچه در ظاهر در جسم است، ختنه نی؛ بلکه یهود آن است که در باطن باشد و ختنه، آنکه قلبی باشد در روح، نه در حرف که مدح آن از انسان، بلکه از خداست.

نیز رومیان ۹: ۶-۸ را ببینید:

ولکن چنین نیست که کلام خدا ساقط شده باشد؛ زیرا همه که از اسرائیل اند، اسرائیلی نیستند و نه نسل ابراهیم تماماً فرزند هستند؛ بلکه نسل تو در اسحق خوانده خواهد شد؛ یعنی فرزندان جسم، فرزندان خدا نیستند.

عقیده اساسی مسیحیت این است که تمام بشریت از طریق خون مسیح علیه السلام مصلوب شده و دوباره رستخیز دارند؛ ولی این عقیده در اندیشه اسکوفیلد جایگاهی ندارد.^{۳۸}

۳. ملکوت خدا و ملکوت آسمان در کتاب مقدس دو تعبیر مهم ملکوت خدا و ملکوت آسمان به کار رفته است. قاموس کتاب مقدس چند معنا را برای این دو واژه بیان کرده است:

۱. حیات و تقوای قلبی (متی ۶: ۳۳)؛^{۳۹}
۲. نظم و قاعده، و قانون و اصولی که مسیح برای ترتیب آن آمد؛^{۴۰}
۳. برتری قوم خدا بر حسب اراده او؛^{۴۱}
۴. مجد و تسلط مسیح؛
۵. اقتدار کلی خدای تعالی بر تمام موجودات؛^{۴۲}
۶. حالت سماوی (متی ۸: ۱۱) و دوم پطرس ۱: ۱۱).

فرهنگ موجز الاهیات با تأکید بر ارتباط مسأله نجات و ملکوت در این باره می گوید: پیام مرکزی حضرت عیسی علیه السلام درباره حکومت خودش، ملکوت

آسمان است و آن، نجات انسان و نوعی پاداش الهی و یک حقیقت فرجام‌شناختی است. معنای نزدیک بودن ملکوت آسمان در کلام عیسی علیه‌السلام این است که خدا و نجات الهی نزدیک هستند.^{۴۴}

اصل واژه «انجیل» نیز در زبان یونانی به معنای مژده (مژده به فرارسیدن ملکوت آسمان یا پیمان تازه) است.^{۴۵} در انجیل متی، برخلاف دیگر اناجیل، عبارت ملکوت آسمان به جای ملکوت خدا به کار رفته است.

عبارت ملکوت خدا در عهد عتیق وجود ندارد؛ ولی در عهد جدید دست‌کم هفت بار به کار رفته است. در این بحث، میان مسیحیت و یهودیت اختلاف است؛ ولی هر دو عقیده دارند که سلطنت خداوند بر زمین، سلطنت اخلاقی است. اختلاف یهودیت و مسیحیت در این است که دین یهودی این امید را در دل می‌میراند که روزی خدا با قدرت خودش بر زمین حکومت کند؛ ولی حضرت عیسی علیه‌السلام افزون‌براین، از پیروانش می‌خواهد که فعالانه اراده‌ی الهی را اجرا کنند و انجیل مسیحیت را در سراسر عالم گسترش دهند و برای این امر دعا کنند.^{۴۶} برخی این ملکوت را همین‌جا در روی زمین و برخی آن را ورای تاریخ می‌دانند. برخی قایل‌اند که این امر با تلاش انسان‌ها حاصل می‌شود و برخی آن را نتیجه‌ی دخالت مستقیم خدا می‌دانند.^{۴۷}

عقیده به ظهور مسیح و حکومت هزارساله، زمانی به وجود آمد که امیدهای کلیسای اولیه از بین رفت. پس از کنستانتین^{۴۸} (۳۳۷-۳۰۶ م.) مقوله ملکوت خدا رنگ سیاسی گرفت و با سخن‌آگوستین که بین شهر خدا و شهر زمینی تمایز قایل شد، حاکمیت کلیسا نیز به عنوان حاکمیت سیاسی یا حاکمیت امپراتورگونه زیر سؤال رفت. در نظر کاتولیک‌ها، کلیسا و ملکوت خدا یکی است.^{۴۹}

متی در انجیل خود، می‌گوید که عیسی علیه‌السلام هرگز حکومت بر سرزمین‌های جهان را نپذیرفت و درخواست شیطان را در این باره رد کرد؛ اما

مسیحیت صهیونیستی با طرح جنگ‌های آخرالزمان و آرماگدون، قصد دارد پس از پایان جنگ و بازگشت از بهشت، با پادشاهی این جهانی عیسی علیه‌السلام، بر جهان حکومت کند؛ یعنی همان چیزی را دنبال می‌کند که عیسی علیه‌السلام آن را از شیطان نپذیرفت.

پس ابلیس او را به کوهی بسیار بلند برد و همهٔ ممالک جهان و جلال آنها را بدو نشان داده به وی گفت: اگر افتاده مرا سجده کنی، همانا این همه را به تو بخشم. آنگاه عیسی علیه‌السلام وی را گفت: دور شو ای شیطان! زیرا مکتوب است که خداوند خدای خود را سجده کن و او را فقط عبادت نما.^{۵۰}

در اینجا با تأکید بر معنوی بودن ملکوت مسیحایی که مورد تأکید مسیحیت سنتی است؛ بخشی از نقدهای نظریهٔ اسکوفیلد و مسیحیان صهیونیست را نقل می‌کنیم. این نقدها برگرفته از مقالهٔ «پاسخ به یادداشت‌های اسکوفیلد» نوشتهٔ چارلز گیلبرت وستون^{۵۱} است.

به‌طور کلی، اسکوفیلد در پی این است که ثابت کند هزاره، پس از دوران رنج و جنگ‌های آخرالزمان شکل می‌گیرد؛ پادشاهی حضرت عیسی علیه‌السلام پادشاهی زمینی است، نه آسمانی؛ او پادشاهی داود را پایه‌گذاری خواهد کرد و این پادشاهی، همراه با قدرت شمشیر و جنگ است! اما مسیحیان، این آموزه را - که اکنون مسیحیت صهیونیستی با تأکید، بر آن اصرار می‌کند - مردود می‌دانند. همهٔ بدعت‌های اسکوفیلد مورد انکار مسیحیت سنتی است. آموزه‌های او حتی در جایی که یادداشت‌های او ناشناخته مانده بود نیز نفوذ کرد. او در کتاب مقدس مرجع،^{۵۲} نسخهٔ سال ۱۹۱۷ تا سال ۱۹۶۷م، از مقدمهٔ کتاب تا بخش اناجیل چهارگانه گوشزد کرده است که «همهٔ اناجیل، نوشته‌اند که مسیح خود را پادشاه نامیده است».

در نظر مسیحیت، این گفته به‌روشنی نادرست است. عیسی علیه‌السلام هیچ‌جا حتی به‌طور ضعیف، اشاره نکرده است که برای پایه‌گذاری پادشاهی‌اش، منتظر

شهرت یا موافقت ملی یا به دنبال پادشاهی زمینی بوده است. می گوید: «و اما عیسی چون دانست که می خواهند بیایند و او را به زور برده پادشاه سازند، باز تنها به کوه برآمد»^{۵۳}

اسکوفیلد درباره «متی ۴: ۱۷»^{۵۴} بر دو نکته تأکید می ورزد: وقتی عیسی علیه السلام برای قوم یهود ظهور می کند، رسالت بعدی او پایه گذاری پادشاهی داود است.

این پادشاهی هنوز در تدبیر پنهانی خداوند است و علم آن پیش خداست؛ ولی عقیده به پایه گذاری پادشاهی داود، همان اشتباه فریسیان است و لازمه اش این است که مسیح باید مانند جنگ جوی مقتدر ظهور کند تا جهان را به سود اسرائیل و با هدف پایه گذاری چنین پادشاهی ای تسخیر کند. یادداشت های اسکوفیلد چنین برداشتی را از پادشاهی - که همان اشتباه فریسیان است - ارائه می دهد. وی اظهار می دارد طبق وحی، این امر در آن زمان باید محقق شود؛ ولی این بیان بسیار دور از حقیقت است و بالاتر از آن تصور نمی شود. این ارتداد مطلق است. اسرائیل با چنگ زدن به این امید دروغین بود که در سال هفتاد میلادی، همه چیز را از دست داد و با تصور این که حضرت عیسی علیه السلام پادشاهی زمینی دارد، از رومیان شکست خورد. اسکوفیلد به دروغ تظاهر می کند که عهد داوودی، مربوط به تاج گذاری زمینی برای حضرت عیسی علیه السلام بر روی تخت داوود و همراه با حکومت فراگیر یهود است. شرح حال برخی از حوادث سال اول رسالت مسیح، در چهار فصل اول انجیل یوحنا آمده است.

این آغاز رسالت عیسی علیه السلام بود که در آن، مردم را به پادشاهی موعظه می کرد. اما پادشاهی او هرگز پادشاهی همراه با قدرت شمشیر و مسیحی های جنگجو نبود! مسیحایی که بلند خواهد شد؛ چنان که موسی مار برنجی را در

بیابان بلند کرد.^{۵۵} در عقیده مسیحیت، مسیح کسی است که هر که به او ایمان داشته باشد، نباید هلاک شود؛ بلکه حیات جاودانی دارد.^{۵۶} حتی حضرت عیسی علیه السلام در جای دیگر، به صراحت ایمان را شرط ورود در ملکوت خدا بیان می‌کند:

عیسی بدیشان گفت: هر آینه به شما می‌گویم که باج‌گیران و فاحشه‌ها قبل از شما داخل ملکوت خدا می‌گردند. از آن‌رو که یحیی از راه عدالت نزد شما آمد و بدو ایمان نیاوردید؛ اما باج‌گیران و فاحشه‌ها بدو ایمان آوردند و شما چون دیدید، آخر هم پشیمان نشدید تا بدو ایمان آورید.^{۵۷}

بیان دیگر اسکوفیلد این است که عدم‌پذیرش این پادشاهی زمینی - که عیسی علیه السلام فرمود: پادشاهی من این جهانی نیست - هنوز در علم خدا آشکار نشده است. بدین وسیله، اسکوفیلد پیشگویی‌های بزرگ و صریح را انکار می‌کند. پیشگویی‌هایی که در آن پادشاهی زمینی، مصلوب شدن، موت، دفن، رستاخیز و تخت‌نشینی عیسی علیه السلام در جلال خدا، همه مردود شمرده شده‌اند.^{۵۸} آیا اسکوفیلد از این نبوت‌های شگفت‌آور آگاه نیست!؟

او دربارهٔ متی ۶: ۳۳^{۵۹} بر این عقیده است که ملکوت خدا از ملکوت آسمان متمایز خواهد بود و ملکوت خدا عمدتاً باطنی و روحانی است؛ درحالی‌که ملکوت آسمان، جوارحی است و در جلال خدا بر روی زمین آشکار خواهد بود. او اشاره می‌کند کسی نمی‌تواند با تولد دوباره در ملکوت آسمان داخل شود و این شرط، فقط برای دخول در ملکوت خدا لازم است.

پاسخ مسیحیان به اسکوفیلد این است که چنین دیدگاهی درست نیست، چون عیسی علیه السلام دربارهٔ دو تعبیر ملکوت آسمان و ملکوت خدا می‌فرماید: «... تا بازگشت نکنید و مثل طفل کوچک نشوید، هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید شد».^{۶۰} «به تو می‌گویم: اگر کسی از سر نو مولود نشود، ملکوت خدا را نمی‌تواند دید».^{۶۱} برای

ورود در هر دو ملکوت، باید دوباره تولد یافت، بنابراین، ملکوت آسمان و ملکوت خدا یکسان و شبیه به هم هستند.

او با توجه به متی ۱۱: ۱۱ می گوید که عیسی علیه السلام در آن زمان ظهور یافت تا پادشاه زمینی شود و این وعده خدا بود؛ ولی مردم، او را نپذیرفتند و چون از او پیشتیبانی نکردند، مصلوب شد. اسکوفیلد تلاش می کند پادشاهی زمینی عیسی علیه السلام را ثابت کند. این ملکوت که مورد پرسش قرار گرفته است، ملکوت آسمانی نیست؛ بلکه ملکوت مسیحایی است و باید زمینی باشد. اسکوفیلد مانند همیشه، پادشاهی اسرائیل ضدمسیحی را بر خدا غلبه می دهد. گویا مخالفت او، برنامه ها و اهداف خدا را برهم زده است. او بر این عقیده پوچ، کاملاً اصرار دارد که پادشاهی زمینی باید به تأخیر انداخته شود و باید منتظر تحقق آن در آینده بود. در حالی که در اشعیا می خوانیم که اراده او همیشه برقرار است، نه اینکه در آینده چنین می شود: «آخر را از ابتدا و آنچه را که واقع نشده، از قدیم بیان می کنم و می گویم که اراده من برقرار خواهد ماند».^{۶۲}

کارل یاسپرس (۱۸۸۳-۱۹۴۸)، فیلسوف آلمانی، معتقد است که ملکوت معنایی دو پهلو دارد. هم آمدنی است و هم در میان ماست. چیزی که در آینده باید واقع شود، اکنون جریان دارد.^{۶۳} بنابراین، نمی توان پذیرفت که ملکوت خدا در آینده رخ خواهد داد.

اسکوفیلد درباره این جهانی نبودن پادشاهی عیسی علیه السلام،^{۶۴} می گوید: «به اشتباه تصور می شود که پایه گذاری پادشاهی مسیح در این جهان، مورد انکار واقع شده است».

پاسخ این است که افسسیان ۱: ۱۹-۲۳^{۶۵} این آموزه اسکوفیلد را مطلقاً نادرست می داند. اسکوفیلد می گوید: اگر مسیح، پادشاهی خود را از این جهان نمی داند، در حقیقت، او از یهودیان شکایت می کند و باناراحتی این جمله را بیان

می‌کند که چرا زمینه پادشاهی را برای او فراهم نکردند؛ ولی بیشتر مسیحیان می‌گویند که مسیح دوپهلو سخن گفته است و معنای این سخن این نیست که او هیچ‌گونه پادشاهی ندارد؛ بلکه عیسی علیه‌السلام در صدد بیان این مطلب است که پادشاهی دارد، ولی پادشاهی او این‌جهانی نیست.^{۶۶} پادشاهی عیسی علیه‌السلام و قدرت او در فیلیپیان ۲: ۹-۱۰؛^{۶۷} اول تیموتاوس ۶: ۱۵-۱۷^{۶۸} و متی ۲۸: ۱۸^{۶۹} نیز بیان شده است و این‌گونه نیست که ایشان پادشاهی‌اش را رد کرده باشد.

در انجیل متی آمده است که عیسی علیه‌السلام انسان کر و کور و کسی را که دارای شیطان بود، شفا می‌داد^{۷۰} و تمام فریسیان در حیرت افتاده، گفتند: آیا این شخص پسر داوود نیست؛ «اما فریسیان شنیده، گفتند: این شخص، دیوها را بیرون نمی‌کند؛ مگر به یاری بعلزبول،^{۷۱} رئیس دیوها». چیزی که فریسیان را برآشفته بود، این بود که عیسی علیه‌السلام پادشاه واقعی و معنوی بود، نه پادشاه زمینی و آنها چنین چیزی را دوست نداشتند. بنابراین، نام عیسی علیه‌السلام را لکه‌دار کردند و گفتند که او دارای شیطان است؛ حضرت عیسی علیه‌السلام در رد این گفته و تفاوت میان سلطنت شیطان و ملکوت خدا فرمود:

هر مملکتی که بر خود منقسم گردد، ویران شود و هر شهری یا خانه که بر خود منقسم گردد، برقرار نماند؛ لهذا اگر شیطان، شیطان را بیرون کند، هرآینه به خلاف خود منقسم گردد. پس چگونه سلطنتش پایدار ماند؟ و اگر من به وساطت بعلزبول، دیوها را بیرون می‌کنم، پسران شما آنها را به یاری که بیرون می‌کنند؟ از این جهت، ایشان بر شما داوری خواهند کرد. لیکن هرگاه من به روح خدا دیوها را اخراج می‌کنم، هرآینه ملکوت خدا بر شما رسیده است.^{۷۲}

بیرون کردن شیاطین، توانایی فراتر از سلطنت شیطان را برای عیسی علیه‌السلام آشکار ساخت. افراد گمان کردند که او باید به‌راستی مسیحا باشد و گفتند که «آیا

این شخص پسر داود نیست؟^{۷۳} چون فریسیان نمی خواستند این گونه باشد و به پادشاه جنگجو عقیده داشتند، به شدت ناراحت شدند.

اسکوفیلد درباره متی ۳: ۲ در نسخه ۱۹۱۷ کتاب تفسیر مرجع خود می گوید: «عبارت "ملکوت آسمان نزدیک است"^{۷۴}، بر نقش زمینی و مسیحایی عیسی علیه السلام مسیح دلالت می کند» و در نسخه ۱۹۶۷ می گوید که «ملکوت آسمان در پادشاهی هزاره و در آینده، محقق خواهد شد».

اما در نظر مسیحیت، این عقیده، عقیده ای الحادی است. عیسی علیه السلام به پیلاطس گفت: «پادشاهی من از این جهان نیست؛ اگر پادشاهی من از این جهان می بود، خدام من جنگ می کردند تا به یهود تسلیم نشوم. لیکن اکنون پادشاهی من از این جهان نیست».^{۷۵} بنابراین، پادشاهی او از تولد دوباره نشأت می گیرد.

نخستین موعظه های نگاشته شده پطرس در اعمال رسولان^{۷۶} و پولس در اعمال رسولان ۱۳: ۲۲ و ۳۳ و ۴۷، روشن می سازد که عهد داوودی، همراه با آنچه در مزامیر درباره مسیحا آمده، محقق شده است.^{۷۷} پولس در تفسیر خود درباره مزامیر^{۷۸} در اول قرن تیان،^{۷۹} حضور مسیح را بر کرسی آسمانی نشان می دهد که بر هر دشمنی پیروز می شود و هیچ آموزه صریحی وجود ندارد که بگوید آن تخت را باید به زمین آورد؛ چون آن گونه که مسیحیان سنتی می گویند و در کتاب مقدس آمده است، پدر می گوید که آن تخت در آسمان است و پسر روی آن نشسته است تا دشمنانش را پای انداز خود سازد. از تعبیر «دشمنان» در مزامیر^{۸۰} می فهمیم که مسیح، در قوم اسرائیل دشمنانی دارد.

آنان به عقیده منحرف جشن هزاره چسبیدند که به نظر می رسد برای حمایت از این عقیده، مرتکب هرگونه بی رحمی شوند؛ گرچه کتاب مقدس قاطعانه با آن مخالف باشد.

۴. وارثان وعده

اسکوفیلد دربارهٔ بند آخر رومیان^{۸۱} می‌گوید در کتاب مقدس هیچ آموزه‌ای نیست که ثابت کند مسیحیان فعلی، وارث وعدهٔ برگزیده بودن یهود باشند. مسیحیان، ذریهٔ روحانی ابراهیم‌علیه‌السلام و شریکان فیض معنوی عهد ابراهیم‌علیه‌السلام هستند؛ ولی اسرائیل به‌عنوان قوم دنیایی خدا، همیشه بزرگ‌ترین ستایش‌ها و جایگاه خودش را داراست. اسکوفیلد دربارهٔ بند آخر رومیان^{۸۲} بیان می‌کند که مطابق پیش‌گویی‌ها، اسرائیل، دوباره از همهٔ اقوام گردهم می‌آیند، به سرزمین خودشان باز می‌گردند و بازگردانده می‌شوند و هنوز بزرگ‌ترین تجلیل و شکوه خود را داراست.

مسیحیان منتقد از جمله چارلز گیلبرت وستون در پاسخ می‌گویند که این هزاره، هزارهٔ فریسیان است نه کتاب مقدس. این بیان با پیش‌گویی‌های صریح خود عیسی‌علیه‌السلام در تضاد است. تنها امید اسرائیل، فصل یازده رومیان است. پولس می‌گوید که آنها به‌سبب بی‌ایمانی، مطرود بودند؛ بلکه بند ۲۳ می‌گوید: «و اگر ایشان نیز در پی بی‌ایمانی نمانند، باز پیوند خواهند شد؛ زیرا خدا قادر است که ایشان را بار دیگر پیوندد». فرجام بد اسرائیل را در ارمیا^{۸۳} ببینید.

اسرائیل، پس از آنکه جسم شد، دیگر وارث خدا نیست و هرگز نخواهد بود؛ «گوشت و خون نمی‌تواند وارث ملکوت خدا باشد».^{۸۴} می‌گوید: «میراث نخواهد یافت...».^{۸۵} منظور این است که اسرائیل حقیقی و معنوی، وارث ملکوت خداست، نه اسرائیل جسمانی. همچنین، می‌توانید دوم تیموتاوس ۱: ۶-۱۰ را ببینید.

نقد دیگر آنان این است که مزامیر ۱۱۰: ۱ می‌گوید: «به دست من بنشین تا دشمنان را پای‌انداز تو سازم». در اول تواریخ دربارهٔ تخت حضرت سلیمان‌علیه‌السلام چنین می‌خوانیم: «پس سلیمان بر کرسی خداوند نشست بجای

پدرش داود، پادشاهی کرد و کامیاب شد و تمامی اسرائیل او را اطاعت کردند.^{۸۶} این کرسی که کرسی یهوه است در همه زمان‌ها بوده و اکنون عیسی علیه‌السلام در آسمان، روی آن نشسته است. این کرسی و ملکوت خداست و خدا وعده داده است که عیسی علیه‌السلام برای همیشه آنجا باشد.^{۸۷} این کرسی در اول تواریخ،^{۸۸} و دوم سموئیل نیز کرسی ابدی داود خوانده شده است.

بررسی تدبیرگرایی اسکوفیلد

تدبیرگرایی یا به تعبیر دیگر، تقدیرگرایی، نظام الهیاتی است که بیش از دو بیست سال از عمر آن نمی‌گذرد.^{۸۹} این مکتب معتقد است که نشانه‌های آمدن دوباره مسیح، به صراحت در کتاب مقدس شرح داده شده است و می‌توان آنها را با حوادث جاری بین‌المللی تشخیص داد. این الهیات را در انگلیس، داریبی و در آمریکا، اسکوفیلد رواج دارند. کتاب مقدس مرجع اسکوفیلد می‌گوید که خدا به دو قوم علاقه ویژه‌ای دارد: قوم یهود، که گفته است باید مسیر زمینی و ملت مسیحی، که باید مسیر آسمانی باشد.^{۹۰} نقدهای فراوانی به تدبیرگرایی اسکوفیلد وارد شده است که در اینجا به برخی از آنان اشاره می‌شود:

أ) تفسیر لفظی کتاب مقدس

چنان‌که خواهیم خواند، یکی از این نقدها درباره تفسیر متن کتاب مقدس است که بر اساس نظر و سلیقه خواننده انجام می‌شود. استناد اساسی تدبیرگرایی (یا مشیت‌گرایی الهی)، مربوط به ترجمه دوم تیموتاوس ۲: ۱۵ است که پولس به تیموتاوس می‌گوید: «... کلام خدا را به خوبی انجام می‌دهد».^{۹۱} اسکوفیلد، این آیه را عنوانی قرار می‌دهد برای نخستین کتابش که در دفاع از این روش «تقسیم» کتاب مقدس در مشیت‌های جداگانه نوشته است.

استفان سائزر،^{۹۲} استاد دانشگاه لندن، اسقف کلیسای ویرجینیا واتر، و از جمله صاحب‌نظران در موضوع مسیحیت صهیونیستی است که آثار پژوهشی مهمی در

این زمینه دارد. او در چند دانشگاه داخل کشور به سخنرانی پرداخته است. همچنین، ماهنامه موعود مقالاتی از این استاد و پژوهشگر انگلیسی را به چاپ رسانده و با وی گفت‌وگویی اختصاصی انجام داده است. *سایزر* چنان‌که خود می‌گوید، به دنبال به‌چالش کشاندن هم‌کیشان خودش است.^{۹۳}

او در مقاله تدبیرگرایی می‌گوید: *چارلز ریری*^{۹۴} (۱۹۲۵م)، نویسنده و متأله مسیحی، در کتاب *تدبیرگرایی امروز*^{۹۵} تأکید می‌کند که مکتب مشیت‌گرایی به‌طور جدی بر تمایز میان اسرائیل و کلیسا تأکید می‌کند و معتقد است که این تمایز، زائیده نظام هرمنوتیکی است که معمولاً تفسیر لفظی نامیده می‌شود. همچنین، معتقد است که اراده (جلال) خدا، زیربنای حوادث جهان است. برای فرد تدبیرگرای بنیادگرا، برنامه رستگارشناسی یا نجات خدا، تنها یک برنامه نیست؛ بلکه یکی از اهداف خداست که در برنامه کلی جلال خودش قرار داده است.^{۹۶}

بنابر نظر مفسران غیرتدبیرگرا، مشکل اصلی تدبیرگرایی به تفسیر کتاب مقدس مربوط می‌شود؛ یعنی آنان چیزی را که به لحاظ بافت و سیاق جمله، باید تحت‌اللفظی تفسیر کنند، به‌طور تمثیلی تفسیر کرده و آنچه را که باید به‌طور تمثیلی تفسیر نمایند، تحت‌اللفظی تفسیر می‌کنند. آنان معتقدند که پیش‌گویی درباره آینده به‌ندرت مشروط است. تفسیر آنان از کتاب مقدس، درحقیقت مفسر محور و «تفسیر به رأی و تحمیل نظریه بر متن»^{۹۷} است، نه «تفسیر و استخراج و استنباط بر اساس قواعد ادبی و فقهی».^{۹۸} برای نمونه، براساس تفسیر غالب تدبیرگرایانه از مکاشفه، مقیاس اورشلیم جدید را به‌طور تحت‌اللفظی تفسیر می‌کنند (که ۱۴۰۰ مایل است)؛ اما صرف‌نظر از تأیید متن، برای خیلی از تدبیرگرایان (نه همه آنها) روشن شده است که هفت‌شهر آسیا، هفت دوره تاریخ کلیسا را نشان می‌دهد؛ درحالی‌که باید همین متن را نیز به‌طور لفظی (هفت شهر آسیا) تفسیر کنند، نه تمثیلی. پس تفسیر تحت‌اللفظی برای آنان گزینشی است.

بر اساس تفسیر لفظی کتاب مقدس، حتی صهیون نیز به‌طور لفظی تفسیر می‌شود؛ درحالی‌که مذهب کاتولیک با تأکید بر نظریه کشیش آگوستین، معتقد است آنچه درباره‌ی کشور خدا در کتاب مقدس آمده است، در آسمان قرار دارد، نه در زمین؛ همچنین، قدس و صهیون محل‌های زمینی اسکان یهود نیستند؛ بلکه در آسمان قرار دارند و به روی همه‌ی مؤمنان گشوده‌اند.^{۹۹}

ب) پادشاهی و نجات اسرائیل
تدبیرگرایان عقیده دارند که در عهدعتیق و عهدجدید نقل‌قول‌های زیادی هست که بیان می‌کنند اسرائیل روزی به‌سوی خداوند برخواهد گشت و آنان بیش از غیرتدبیرگرایان، این نقل‌قول‌ها را به‌طور تحت‌اللفظی تفسیر می‌کنند.

در اعمال رسولان^{۱۰۰} آمده است پس از رستاخیز مردگان توسط خداوند، حتی رسولان، منتظر اویند تا به‌طور لفظی و ظاهری، پادشاهی اسرائیل را بازگردانند. تدبیرگرایان معتقدند که برای ما مهم است که خدا هرگز پادشاهی اسرائیل را - که باید روزی برگردانده شود - رد نمی‌کند. بنابراین، عموماً عقیده دارند که پادشاهی اسرائیل، واقعاً به‌تأخیر افتاده است و برای همیشه، کنار گذاشته نمی‌شود. تدبیرگرایان بر این باورند که روزی عبارت رومیان ۱۱: ۲۶ محقق خواهد شد و همه‌ی اسرائیل نجات خواهند یافت^{۱۰۱} و سرانجام، خدا ملکوت را به اسرائیل بازمی‌گرداند؛ درست مانند رسولان که منتظر تحقق آن هستند.^{۱۰۲} در آن‌زمان، پس از آنکه این تعبیر زکریا^{۱۰۳} «بر خاندان داود و بر ساکنان اورشلیم... برای من، مثل نوحه‌گری برای پسر یگانه‌ی خود، نوحه‌گری خواهند نمود و مانند کسی که برای نخست‌زاده‌ی خویش ماتم گیرد، برای من ماتم تلخ خواهند گرفت»^{۱۰۴} محقق شد، تدبیرگرایان عقیده دارند که اشعیا،^{۱۰۵} میکاه^{۱۰۶} و زکریا^{۱۰۷} و مکاشفه^{۱۰۸} نیز به‌طور لفظی محقق می‌شوند.

همچنین، معتقدند چنان‌که اسرائیل و یهودا در میان امت‌ها لعن شده‌اند، همچنان روزی مورد برکت قرار خواهند گرفت؛ چون حزقیال: «چنان‌که شما، ای خاندان یهود و ای خاندان اسرائیل، در میان امت‌ها مورد لعنت شده‌اید، همچنان شما را نجات خواهم داد تا مورد برکت بشوید؛ پس مترسید و دست‌های شما قوی باشد... همچنین، در این روزها رجوع نموده قصد خواهم نمود که به اورشلیم و خاندان یهودا احسان نمایم. پس ترسان باشید.»^{۱۰۹}

به‌دنبال این نقل قول، خدا وعده می‌دهد که بسیاری از افراد و امت‌های عظیم، یهوه را در اورشلیم خواهند طلبید: «قوم‌های بسیار و امت‌های عظیم خواهند آمد تا یهوه صباوت را در اورشلیم بطلبند و از خداوند مسئلت نمایند. یهوه صباوت چنین می‌گوید: در آن روزها ده نفر از همهٔ زبان‌های امت‌ها به دامن شخص یهودی چنگ زده متمسک خواهند شد و خواهند گفت: همراه شما می‌آییم؛ زیرا شنیده‌ایم که خدا با شماست.»^{۱۱۰}

ج) مشروط بودن وعده‌های بنی اسرائیل
استفان سایزر می‌گوید: وعده‌هایی که به بنی اسرائیل داده شده است، مشروط به گذراندن تعالیم مسیح‌اند و نیازی به معبد و قربانی کردن ندارند و سرزمین و امتیاز برگزیدگی، متعلق به همهٔ کسانی است که مسیح را درک و براساس رضای خداوند عمل کنند. وعده‌های خداوند به یهود، از مسیح می‌گذرد و سپس برای همهٔ مردم ثمربخش می‌شوند.^{۱۱۱}

تثبیه یادآوری می‌کند که وعده‌های خدا مشروط به ایمان و فرمان‌برداری‌اند.^{۱۱۲}

حقیقت مشروط پیشگویی‌ها، صریحاً در ارمیا^{۱۱۳} با کاربرد مستقیم برای قوم خدا در یهودیه و اورشلیم^{۱۱۴} بیان شده است. این مطلب، همچنین موضوع کل

کتاب یونس است. هم‌ارمیا و هم یونس علیهما‌السلام بیان می‌کنند که پیشگویی‌ها، حتی وقتی که شرط‌ها صریحاً بیان نشده باشند، می‌توانند مشروط باشند. پیشگویی‌های دیگر که بدون شرط بیان شده‌اند، همگی مشروط‌اند.^{۱۱۵}

پولس در بند آخر غلاطیان ۳ می‌گوید که هیچ یهودی یا یونانی در مسیح نیست؛ بلکه فقط کسانی که به مسیح ایمان داشته باشند؛^{۱۱۶} زیرا در مسیح عیسی‌علیه‌السلام نه ختنه چیزی [مهم] است و نه نامختونی، بلکه خلقت تازه. و آنانی که به این قانون رفتار می‌کنند، سلامتی و رحمتی بر ایشان باد و بر اسرائیل خدا. پس از این، هیچ‌کس مرا زحمت نرساند؛ زیرا که من در بدن خود، داغ‌های خداوند عیسی را دارم.^{۱۱۷}

د) تفسیر منحرف از پیشگویی‌های کتاب مقدس
نقد دیگر بر تدبیرگرایان این است که آنان ادعا می‌کنند از آنچه در ذهن خدا می‌گذرد، آگاه‌اند! تصور کنید که حامیان خداشناسی آرماگدون و دیگر پیشگویی‌های کتاب مقدس، سیاست‌مداران را تحریک کنند تا خواسته‌های تدبیرگرایان را محقق نمایند. در آن زمان است که بدون توجه به ارزش جان انسان‌ها و حفظ محیط زیست، اولین کلید جنگ‌های هسته‌ای زده می‌شود و میلیون‌ها انسان بی‌گناه کشته می‌شوند. آنان که این‌گونه در تحقق پیشگویی‌های کتاب مقدس درباره‌ی آخرالزمان تعجیل می‌کنند، چگونه می‌توان تضمین کرد که در آغاز جنگ جهانی و هسته‌ای برضد بشریت پیش‌گام نباشند؟ اگر پیشگویی‌های کتاب مقدس برای آنان امری قطعی باشد - که در نظر آنان این‌گونه است - برای تسریع در تحقق چنین کاری که آن را اراده‌ی خداوند می‌دانند، دست به هر کاری خواهند زد. گریس هالسل سخنی را از لانگ - که مدیر تحقیقات انستیتو کریستیک است و این مؤسسه هیچ تعصبی درباره‌ی مسیحیان، یهودیان و مسلمانان ندارد - نقل می‌کند و می‌گوید: طرف‌دار عقیده تدبیرگرایی، کتاب

مقدس را مانند یک سالنامه، مطالعه و آینده را پیش‌گویی می‌کند.^{۱۱۸} این عقیده، تهدید بزرگی برای بشریت است که در آن، جان بیش از پنج میلیارد انسان، بی‌ارزش تلقی می‌شود.

ه (دشمنی با سامیان
 عقیده به حکومت هزارساله مسیح یا هزاره‌گرایی، پیوند ناگسستنی با تدبیرگرایی دارد و برپایی حکومت هزارساله، یکی از تدبیرگرهای پیش‌گویی شده تدبیرگرایان است. در این مورد، کلیسای کاتولیک از همان آغاز به خطر اعتقاد هزاره‌گرایی پی‌برد؛ زیرا این اعتقاد، یهودی‌زده و شرک‌آلود است. آگوستین نیز از این عقیده تاریخ‌ستیز دوری جست. در اندیشه او، کلیسای کاتولیک همان ملکوت مسیح و تحقق هزاره است. بازگشت مسیح که تحقق آن حتمی است، در خارج از زمان و در روز قیامت است. استمرار عقیده به هزاره، افزون بر اینکه نتیجه دشمنی با کلیساست، شکل فاشیستی افراطی نیز دارد. او در صدد است تا همه عناصر بیگانه حتی یهود نیز پاک‌سازی شوند و از این رو، از یهود نفرتی بسیار عمیق دارد.^{۱۱۹}
 هزاره‌گرایان و مبلغان عقیده آرماگدون،^{۱۲۰} دشمنان سامیان‌اند. فالول و دیگر تدبیرگرایان، درباره یهود با تحقیر سخن می‌گویند؛ چون پشتیبانی افرادی مانند فالول و همفکران او از دولت اسرائیل، در راستای همدردی با یهود نیست؛ بلکه خواهان تشکیل حکومت در جایی هستند که مکان ظهور و فرود مسیح علیه‌السلام است. برای نمونه، تدبیرگرایی اعتقاد دارد که حتی کار هیتلر نیز در راستای تحقق پیش‌گویی‌های کتاب مقدس است. با این حال، چگونه تدبیرگرایان می‌توانند با هم‌وطنان خود اظهار دوستی کنند؟!

ایراد دیگر تدبیرگرایان این است که آنان قاطعانه ادعا می‌کنند آنچه را که در ذهن خداوند می‌گذرد، درک می‌کنند و برگزیدگی را تنها برای اندکی از افراد بشر در نظر می‌گیرند.

در نظر تدبیرگرایان، عقیده به جبر یا قضا و قدر تاریخی درباره زشتی‌ها و فساد در جهان، به گونه‌ای است که انسان‌ها نمی‌توانند هیچ تغییری در آن ایجاد کنند. رهبران آنان به خدای خشن و جنگاور بشارت می‌دهند. خواست خدا را جنگ می‌دانند نه صلح. ولی جان‌کروسان^{۱۲۱} در کتاب ولادت مسیح می‌گویند که آموزه‌های اصلی مسیح، مبارزه با خشونت و آموزش برابری اجتماعی بوده است. در مواعظ جبری فالول،^{۱۲۲} تام‌های،^{۱۲۳} جان‌هاگی^{۱۲۴} و دیگر تدبیرگرایان، نامی از عشق به مسیح و موعظه کوه برده نشده است. آنان معتقدند که خداوند، چهارده میلیون یهودی را همراه با یک میلیارد مسیحی در طرح نجات قرار داده است؛ ولی پنج میلیارد انسان دیگر در برنامه نجات خدا جایگاهی ندارند.^{۱۲۵}

تدبیرگرایان، تلاش‌های انسانی برای صلح را تضعیف می‌کنند یا حتی مانع آن می‌شوند؛ چون عقیده دارند که افزایش جنگ و گرسنگی امری پیش‌بینی شده و اجتناب‌ناپذیر است. برخی تدبیرگرایان تصور می‌کنند که سازمان‌های بین‌المللی صلح، زمینه را برای حکومت ضد مسیح آماده می‌کنند؛ در حالی که سنت مسیحی بر این عقیده است که پیروزی نهایی مسیح علیه السلام که نوعی عطیه الهی است و صلح را برای همه انسان‌ها به ارمغان می‌آورد، با تلاش‌های انسانی به دست خواهد آمد. ما نمی‌توانیم زمان این حادثه عظیم را پیش‌بینی کنیم؛ چون جزو اسرار الهی است.^{۱۲۶} در نظر مسیحیت، کلیسا با ایمان منتظر است و می‌داند که پیروزی نهایی با مسیح است؛ چون خودش فرموده است: «خاطر جمع دارید؛ زیرا که من بر جهانم غالب شده‌ام»^{۱۲۷ و ۱۲۸}

و) خشونت‌گرایی در عقیده مسیحیت صهیونیستی
 مسیحیان بر این عقیده‌اند که در آموزه‌های سست مسیحیت صهیونیستی، تشویق به جنگ و خشونت بسیار دیده می‌شود. دوره فلاکت، جنگ‌های آرماگدون، نجات تعداد محدودی از مردم جهان و... همه، حکایتگر روح خشونت‌گرایی

مسیحیان صهیونیست است. این افراد چگونه می‌توانند خود را پیرو مسیح و یا حتی جماعت کلیسا بدانند که در آخرالزمان نجات می‌یابند؟

در کتاب مقدس می‌خوانیم که ویژگی‌های کلیسا یا قوم خدا این است که اعمال خداپسندانه انجام دهند. حضرت عیسی‌علیه‌السلام می‌فرماید «شما نمک جهانید»؛^{۱۲۹} اگر نمک وظیفه‌اش را انجام ندهد بی‌ارزش می‌شود. باز می‌فرماید «شما نور عالمید»؛^{۱۳۰} چراغ پنهان نمی‌ماند؛ بلکه می‌درخشد. شما باید کار نیک انجام دهید تا پدر آسمانی، شما را تمجید کند.^{۱۳۱} حضرت عیسی‌علیه‌السلام با اشاره به یک مأموریت بزرگ فرمود: «پس رفته همه امت‌ها را شاگرد سازید». خداوند از بدن یهود، یعنی کلیسا می‌خواهد که رشد کند^{۱۳۲} و کلیسایی که رشد نکند سالم نیست. کلیسا باید خبر خوش اعلام کند.^{۱۳۳} آیا خبر خوش و تعلیمات کلیسا، جنگ و خون‌ریزی علیه بشریت است؟ ده فرمان^{۱۳۴} حضرت موسی‌علیه‌السلام که همه، نشان ترحم و انسان دوستی است، برای آنان گران است؛ ولی جنگ و جنایت و نسل‌کشی گران نیستند؛ بلکه احکام بشر دوستانه‌اند! پس رفته، همه امت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم آب و ابن و روح‌القدس تعمید دهید و ایشان را تعلیم دهید که همه اموری را که به شما حکم کرده‌ام، حفظ کنند و اینک من هر روزه تا انقضای عالم، همراه شما می‌باشم.^{۱۳۵}

انسان مسیحی براساس عقیده‌ای که دارد، باید از خود بپرسد: اکنون که این کلام عیسی‌علیه‌السلام به ما رسیده و دستور داده است تا از همه احکامی که او به شاگردانش تعلیم داده بود، نگهداری کنیم، آیا نباید به خداوند پاسخ مثبت دهیم و آمادگی خود را اعلام نماییم!؟

اسکوفیلد مدعی است که عیسی‌علیه‌السلام احکام گران و سخت‌گیری‌های بی‌رحمانه‌ای دارد؛ درحالی‌که در کتاب مقدس می‌خوانیم: «زیرا همین است محبت خدا که احکام او را نگاه داریم و احکام او گران نیست».^{۱۳۶} ولی حتی ده

فرمان موسی نیز نمی تواند گران تلقی شود؛ برای آنکه انسان باید با خدا صادق باشد و از سفسطه و دغل دور شود و این گران و سخت نیست. انسان باید به خدا احترام بگذارد یا آنکه نام او را با احترام یاد کند. آیا اگر انسان از شهادت دروغ به همسایه اش خودداری کند، کار رنج آوری است؟ اینکه انسان نباید زنا کند، یا به اموال و چیزهایی که برای او نیست طمع نورزد، آیا احکام بی رحمانه ای است؟ ولی می بینیم که این احکام در اندیشه اسکوفیلد بی رحمانه اند! در حالی که با نگاه به متن یوحنا^{۱۳۷} درمی یابیم که هیچ نشانه ای از بی رحمی در رفتار خداوند با یهود دیده نمی شود و یقیناً در موعظه کوه، هیچ گونه سخت گیری وجود ندارد.^{۱۳۸}

انسان متدین مسیحی حق دارد بپرسد که آیا موعظه عیسی علیه السلام سخت گیرتر است یا موعظه تلویزیون های انجیلی و موعظه مورد نظر مسیحیت صهیونیستی؟ این موعظه ها اکنون با کمک جیمی سواگارت^{۱۳۹} و جیم بیکر^{۱۴۰} در تلویزیون (ایستگاه تلویزیونی موعظه انجیلی) و شبکه پی.تی.ال و برنامه های ساعت بشارت انجیل کهن، به ملت آمریکا ارائه می شود و با تبلیغ جنگ و خشونت و تلاش برای پایان دادن جهان، برنامه های سیاسی آینده صهیونیست ها و آمریکایی ها را بیان می کنند.

گریس هالسل نیز به این آموزه عجیب مسیحیت صهیونیستی اشاره می کند و می گوید که من تعجب می کنم چگونه کلاید می پذیرد که کسی در انجیل، خداوند را خدای انتقام و کینه بیند و درعین حال، به خدای عشق و محبت هم برسد؟ مسیح در پیام های خود، از ما دعوت می کند که سلاح را از خود دور کنیم و تسلیم شویم و مانند کودکان، کوچک و بخشنده باشیم.^{۱۴۱}

بنابراین، آنچه درباره عقاید جریان مسیحیت صهیونیستی و پیروان اسکوفیلد گفتیم، همه، حکایت گر روح خشونت گرای آنان است. این افراد چگونه می توانند

خود را پیرو مسیح و یا حتی جماعت کلیسا بدانند که در آخرالزمان نجات می‌یابند؟

عیسی علیه‌السلام بشارت‌دهنده زندگی بود و به ما آموخت که با صلح می‌توانیم به زندگی برسیم. مطمئناً عقیده تنها جنگ، برخاسته از خداگرایان کلیسای کاتولیک روم است، نه کتاب مقدس. کتاب مقدس به ما می‌گوید: از یوغ ستم آزاد شویم.^{۱۴۲}

گاهی به نقد مسیحیت صهیونیستی از دیدگاه اسلام پیش از ورود به بحث، لازم است این نکته را یادآوری کنیم که نویسندگان مسلمان کمتر به نقدهای دینی و الاهیاتی اندیشه مسیحیت صهیونیستی پرداخته‌اند و هیچ منبع قابل توجهی در این موضوع یافت نمی‌شود. بیشتر نقدها که بسیار ارزشمند نیز هستند، رنگ سیاسی دارند. برخی از اندیشوران مسلمان ایرانی که این جریان را نقد کرده‌اند یا به گونه‌ای در این موضوع به صورت تحقیق یا ترجمه، قلم‌فرسایی نموده‌اند، عبارت‌اند از: آقایان *حیدررضا ضابط*، *سید/میرحسین اصغری*، *مرتضی شیرودی*، *سپهر دانش*، *علی فهیم دانش*، *نصیر صاحب‌خلق*، *فاطمه شفیعی سروستانی*، *قبس زعفرانی*، *مهدی بیژنی* و *هادی افقهی*. ترجمه یا نوشته‌های این نویسندگان محترم در کتاب‌ها، مجلات، روزنامه‌ها و پایگاه‌های اینترنتی در دسترس است و برای جلوگیری از طولانی‌شدن مطلب، از بیان منابع خودداری می‌کنیم.

همچنین، نقادان عرب‌زبان مسلمان نیز با انجام مصاحبه‌ها یا نوشتن مقاله و کتاب، این جریان مسیحیت صهیونیستی را نقد و بررسی کرده‌اند. تعدادی از این افراد عبارت‌اند از: *رضا هلال*، *محمد صالح مفتاح*، *جعفر هادی حسن*، *محمد السعید ادریس*، *محمد/ابراهیم الشربینی*، *محمد سماک*، *احمد رفعت*، *سمیر مرقص*، *شیخ شفیق جرادی* (مدیر شیعی مرکز بررسی‌های اسلامی معارف

فلسفی) و دکتر شیخ محمد الصیام (رئیس سنی مذهب دانشگاه اسلامی غزه در فلسطین اشغالی).

ما در اینجا با توجه به اینکه می‌دانیم عقاید مسیحیت صهیونیستی، آمیخته‌ای از آموزه‌های افراطی مسیحیت و یهودیت است و ابطال هر یک از آنها به ابطال مسیحیت صهیونیستی می‌انجامد، به‌طور خلاصه، نقدهای برگرفته از اندیشه اسلامی را که قابل ارائه هستند نیز مطرح می‌کنیم. در این زمینه، اگر بخواهیم از نظر اسلام، جریان مسیحیت صهیونیستی وابسته به اندیشه‌های اسکوفیلد را نقد کنیم، باید جهات گوناگونی را در نظر بگیریم و چون مجال تفصیل سخن در اینجا وجود ندارد، به‌ناچار به‌اختصار بدان‌ها اشاره می‌کنیم:

نژادپرستی و خودبرتربینی
 عقیده‌های مسیحیت صهیونیستی برگرفته از حس نژادپرستی یهود و خودبرتربینی آنان است. یهودیان خود را فرزندان خدا و در برابر، مسیحیان نیز مسیح را فرزند خدا می‌شمردند. چنان‌که در قرآن کریم نیز به برخی از اختلاف‌های بین یهودیان و مسیحیان که ناشی از این تفکر است، اشاره شده: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ»^{۱۴۳} (مائده، ۱۸). یا «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» (توبه، ۳۰).

نژادپرستی یهود در آیات ۴۹ تا ۵۴ سوره بقره «وَإِذْ نَجَّيْنَاكُم مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ...» مطرح شده است و علامه طباطبایی در این باره می‌فرماید که این خطاب‌ها، و تجاوزها و گناهی که از بنی‌اسرائیل در این آیات بیان شده، به همه بنی‌اسرائیل منسوب است؛ گرچه آن گناهان از برخی از ایشان سرزده است و این بدان دلیل

است که بنی اسرائیل، جامعه‌ای بودند که قومیت در آنها شدید بود و اگر عملی از برخی سرمی‌زد، همه بدان راضی می‌شدند.^{۱۴۴} بنابراین، اگر آنان عقیده دارند که تنها نجات‌یافتگان جنگ‌های آخرالزمان‌اند، از همین روحیه نژاد نژادپرستی آنان ریشه می‌گیرد.

در قرآن درباره برتری یهود بر اقوام دیگر آمده است: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنْسَى فُضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»^{۱۴۵} (بقره: ۴۷ و ۱۲۲). چنان‌که بیشتر مفسران عقیده دارند، این برتری مربوط به زمان خاصی است؛ درحالی‌که یهود ادعا می‌کند: بنی اسرائیل هنوز هم قوم برگزیده خداست.

گفتیم در کتاب مقدس مرجع اسکوفیلد آمده است که خداوند به دو قوم علاقه ویژه‌ای دارد: قوم یهود که باید مسیر «زمینی» باشد و ملت مسیحی که باید مسیر «آسمانی» باشد؛ درحالی‌که یهودیان و مسیحیان بی‌ایمان، در قرآن سرزنش شده‌اند: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (جمعه: ۵).^{۱۴۶} همچنین، در نخستین سوره قرآن کریم، از آنان با عنوان مغضوبان و گمراهان یاد شده است: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» (فاتحه: ۷). قرآن در جای دیگر، عتاب ملت یهود را آغاز کرده است که تا پیش از صد آیه ادامه دارد و در آن آیات، نعمت‌هایی را که خداوند به یهود بخشیده و سپس ناسپاسی، سرکشی، عهدشکنی، تمرد و لجاجت آنان را بر می‌شمارد: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ»^{۱۴۷} (بقره: ۴۰).

سرزنش یهود در قرآن، شامل مواردی مانند گمراهی با وجود آیات فراوان، نافرمانی پیامبران، انکار نبوت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، عمل نکردن به کتاب آسمانی، اسراف، شرک، آسیب‌رسانی به پیامبران و انکار آنان، تفرقه و اختلاف،

فساد در زمین، ترک نیکی، گوساله پرستی، در خواست رؤیت خدا، بهانه گیری، پول دوستی، فخر فروشی و خون ریزی به چشم می خورد.^{۱۴۸} بنابراین، این آیات نشان می دهند که برتری قوم یهود و علاقه خدا به آنان، مربوط به زمان خاصی است.

جبرگرایی تاریخی چنان که ملاحظه شد، نوعی جبرگرایی تاریخی در تدبیرگرایی اسکوفیلد نهفته است و عقیده به جبر یا قضا و قدر تاریخی درباره زشتی ها و فساد در جهان، به گونه ای است که انسان ها نقشی در تغییر آن ندارند و نمی توانند در آن ها تأثیری بگذارند.

دیدگاه ناظر به کتاب *مکاشفات یوحنا*، درباره آینده و اساس خداشناسی مسیحیت صهیونیستی، عقیده به بخش گرایی و وضع احکام دینی در هر دوره است و برپایه آن، خداوند جهان را از آغاز تا پایان، براساس جدولی تدبیر کرده است و اسرائیل، نقش مهمی را در آخرین دوره بازی می کند. درحالی که در اسلام و بنابر فطرت، وجدان و عقل سلیم، جبرگرایی مردود است و انسان ها خود در ساختن تاریخ و تحول جامعه دخیل اند. در قرآن می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...» (رعد: ۱۱).^{۱۴۹}

لازم به یادآوری است که اسکوفیلد و حامیان جریان مسیحیت صهیونیستی در نظر دارند آنچه را که درباره دوره های تاریخی بیان شد، به هر وسیله ممکن محقق سازند و چنین القا کنند که انسان ها برای تغییر تاریخ و ایجاد صلح جهانی و جلوگیری از جنگ ها هیچ نقشی ندارند و یا قدرت هیچ کاری ندارند. از این رو، درباره آینده جهان و حوادث آخر زمان مانند حادثه جنگ آرماگدون و... بر این نکته تأکید می کنند که این روند تغییرناپذیر است. ولی با توجه به آیه ای که بیان شد درمی یابیم که فطرت پاک انسانی و آموزه اسلام اقتضا می کند که

تاریخ را انسان‌ها می‌سازند و سنت الهی این است که امت‌ها تا خودشان حالشان را تغییر ندهند، خداوند حالشان را تغییر نمی‌دهد. بنابراین، دیدگاه اسلام بر خلاف دیدگاه مسیحیت صهیونیستی، به جبرگرایی نمی‌انجامد.

ادعای سرزمین موعود و اسراییل بزرگ ادعای مسیحیت صهیونیستی این است که آنها در آخرالزمان، در سرزمین موعود از نیل تا فرات، مستقر خواهند شد و وعده‌الاهی اسراییل بزرگ، محقق خواهد شد؛ درحالی‌که قرآن می‌فرماید: «وَقُلْنَا مَنْ بَعْدَهُ لَبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا» (اسرا: ۱۰۴) و آیه «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ» (مائدة: ۲۱)؛^{۱۵۱} همچنین آیه «وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ» (الأعراف: ۱۳۷). این آیات دلالت می‌کنند که یهود در سرزمین موعود خود خود داخل شده‌اند.^{۱۵۳}

ازسوی دیگر، می‌دانیم که اراده‌ی خداوند بر این تعلق گرفته است که در آخرالزمان، صالحان را وارثان زمین گرداند^{۱۵۴} و میراث زمین، بی‌قیدوشرط نیست. بنابراین، تنها صالحان‌اند که می‌توانند وارثان زمین باشند. طبق بیان قرآن کریم، زمین، میراث صالحان، مستضعفان و خداترسان است. عاقبت و سرانجام سعادت‌منانه در دنیا و آخرت از آن پرهیزکاران است: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (قصص: ۸۳) و «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^{۱۵۵} (أعراف: ۱۲۸).

قومی که از ویژگی‌های اصلی آنان خشونت، جنگ‌جویی و خون‌ریزی است، چگونه می‌توانند جزو کسانی باشند که خدا وعده‌اش را برای آنها محقق سازد.^{۱۵۶} از نظر قرآن کریم، خلافت روی زمین مختص مؤمنان و صالحان بوده که در آن

امنیت برقرار است و خداوند پرستش می‌شود: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^{۱۵۷} (نور: ۵۵).

علامه^{۱۵۸} در این آیه، احتمالات مختلف درباره مقصود از جمله «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...» را بیان و سپس رد می‌کند. یکی از احتمالات مردود این است که مراد از خلافت، خلافتی الهی همچون خلافت آدم و داود و سلیمان‌علیهم‌السلام باشد.

همچنین، سخن برخی که گفته‌اند: مراد از مستخلفان پیش از ایشان، بنی‌اسرائیل است که خدا پس از هلاک کردن فرعون و لشکریانش، سرزمین مصر و شام را به آنان ارث داده و در آن متمکن ساخته است، درست نیست. زیرا آیه مورد بحث، از مردمی خبر می‌دهد که پس از ارث بردن زمین، جامعه‌ای صالح تشکیل دادند؛ در حالی که قوم بنی‌اسرائیل پس از نجاتشان از دست فرعون و لشکرش، هرگز از کفر و نفاق و فسق خالص نبوده، مصداق «الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» نشدند و به نص قرآن کریم، هرگز و در هیچ دوره‌ای، چنین روزی به خود ندیدند.

ایشان به بیان حق مطلب در معنا و مفاد آیه می‌پردازند و می‌گویند: آنچه از سیاق آیه شریفه به نظر می‌رسد، این است که بدون شک آیه شریفه درباره برخی از افراد امت است، نه همه آن و نه اشخاص معینی از آن؛ آنان نیز کسانی‌اند که مصداق «الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» بوده باشند، و مراد از استخلاف آنان در زمین، همچون استخلاف نیاکان و امت‌های گذشته، این است که اجتماعی صالح از آنان تشکیل دهد که زمین را ارث ببرند. اما اینکه مراد، خلافت الهی به معنای ولایت و سلطنت الهی، مانند سلطنت داود و سلیمان و

یوسف علیهم السلام باشد، بسیار بعید است؛ چون قرآن کریم از پیامبران با عبارت «الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» تعبیر نمی‌فرماید و این تعبیر به همین لفظ و یا به معنای آن، در بیش از پنجاه مورد در قرآن کریم آمده، و در هیچ‌جا مقصود از آن، پیامبران گذشته نبوده است.

علامه در پایان، با بیان اینکه وعده استخلاف در آیه، جز با جامعه‌ای که با ظهور حضرت مهدی عجله الله تعالی فرجه برپا می‌شود، با هیچ مجتمعی قابل انطباق نیست؛ نتیجه می‌گیرند که خدای سبحان به کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند، وعده می‌دهد که به زودی جامعه‌ای برای آنان به وجود آورد که کاملاً صالح و عاری از لکه ننگ کفر و نفاق و فسق باشد، زمین را ارث ببرد و در عقاید افراد آن و اعمالشان چیزی جز دین حق حاکم نباشد؛ و این جامعه با فضیلت و بی‌مانند، در روزگار مهدی عجله الله تعالی فرجه خواهد بود؛ چون اخبار متواتری که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام درباره ویژگی‌های آن حضرت وارد شده‌اند، از تشکیل چنین جامعه‌ای خبر می‌دهند.

بنابراین، با توضیحاتی که علامه فرمودند، این احتمال نیز رد می‌شود که خلافت زمین از آن یهودیان یا مسیحیان باشد و یا حضرت عیسی علیه السلام تنها حاکم سیاسی روی زمین باشد؛ بلکه - چنان‌که در روایات اسلامی آمده است - آن حضرت علیه السلام پشت سر حضرت مهدی عجله الله تعالی فرجه به نماز خواهد ایستاد.^{۱۵۹}

نتیجه گیری

از این نوشتار به نتایج زیر می‌رسیم:

۱. استنباطها و برداشتهای اسکوفیلد و پیروان او با آموزه‌های کتاب مقدس و حضرت عیسی علیه السلام ناسازگار است و حتی هم‌کیشان آنان با اندیشه‌های اسکوفیلد چالش دارند.

۲. اندیشه تدبیرگرایی، انحصار نجات و وعده ملکوت الهی و میراث سرزمین موعود در گروه اندک مسیحیان صهیونیست، براساس کتاب مقدس مردود است و نجات شامل کسانی می‌شود که وارد کلیسا (بدن مسیح) شوند.
۳. هدف و تأکید جریان مسیحیت صهیونیستی، کسب منافع سیاسی و اقتصادی، و مهم‌تر از همه، محو اندیشه منجی‌گرایی حقیقی است.
۴. ازدیدگاه اسلام، جدای از اینکه در مسیحیت و یهودیت انحراف رخ داده است، اندیشه‌های مسیحیت صهیونیستی و اسکوفیلد، خشونت‌گرا، جبرگرا، ضد انسانی و نژادپرستانه است.

پی‌نوشت‌ها

۱ Dispensationalism.

۲ Kingdom of God.

۳ Kingdom of heaven.

۴. گفتنی است که ما در این نوشتار، عقاید اسکوفیلد و مسیحیت صهیونیستی را از دیدگاه مسیحیت نقد می‌کنیم و در مقام فردی مسلمان، نه آموزه‌های مسیحیت را می‌پذیریم و نه آموزه‌های مسیحیت صهیونیستی را.

۵ . Cyrus Ingerson Scofield.

۶ . Scofield Reference Bible.

۷ King James.

۸. مری جو ویور، *درآمدی به مسیحیت*، حسن قنبری، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۱، ص ۲۷۵-۲۷۶.

۹ . Martin Luther.

۱۰. افرادی مانند *ابراهام ب‌الیزرها‌لوی* (Abraham B. Elizerha-levi)، *خاخام کابالائیسست*، و *ابراهام فاری‌سول* (Abraham Farissol) عقیده دارند که *لوتر* فردی یهودی پنهان‌کار یا نیمه‌یهودی بود. برای مطالعه بیشتر ر.ک: صاحب خلق، نصیر، *پروتستان‌تیزم، پیوریتانیزم و مسیحیت صهیونیستی*، تهران: هلال، ۱۳۸۴ه.ش، ج ۳، ص ۳۰-۳۳.

۱۱ . Arno C. Gaebelien.

۱۲. مشیت‌گرایی الهی (dispensationalism) یا به تعبیر دیگر، تدبیرگرایی یا مقطع‌باوری، به وسیله جان نلسون داری (John Nelson Darby)، کشیش معروف انگلیسی (متوفای ۱۸۸۲م) در اواخر قرن نوزده پایه‌گذاری و در آمریکا به وسیله اسکوفیلد ترویج شد.

۱۳ . Charles Gilbert Weston.

۱۴ . www.gospeltruth.net/scofield.htm.

۱۵ . Dispensationalism.

۱۶. تیتوس، پسر امپراتور روم در سال ۷۰م، اورشلیم را محاصره و ویران کرد و انسان‌های زیادی را به قتل رسانید و سندهین را نیز از بین برد.

۱۷ . www.gospeltruth.net/scofield.htm.

۱۸ . Ibid.

۱۹ مری جو ویور، *درآمدی به مسیحیت*، ص ۲۷۵

۲۰. آن‌گاه چشمان هردوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریان‌اند. پس برگ‌های انجیر به هم دوخته، سترها برای خویشتن ساختند و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم بهار در باغ می‌خرامید و آدم و زنش، خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند (پیدایش ۳: ۷).

۲۱ . www.gospeltruth.net/scofield.htm.

۲۲. پس خداوند خدا او را از باغ عدن بیرون کرد تا کار زمین را که از آن گرفته شده بود، بکنند. پس آدم را بیرون کرد و به طرف شرقی باغ عدن، کروبیان را مسکن داد (پیدایش ۳: ۲۲).

۲۳. پیدایش ۱: ۲۶-۳۱

۲۴. پیدایش

۲۵. پیدایش ۶: ۳، ۹: ۱-۱۷

۲۶. پیدایش ۱۲: ۳-۱؛ ۱۳: ۱۴-۱۷؛ ۱۵: ۱-۲۱؛ ۱۷: ۱-۲۷؛ ۱۸: ۱-۵۳؛ ۲۱: ۱-۱۳؛ ۲۲: ۱-۱۸

۲۷. خروج ۱۹: ۱-۹؛ ۲۰: ۱-۲۲؛ ۲۴: ۱-۱۸؛ تثنیه ۵: ۲-۵

۲۸. و چون ایشان غذا می‌خوردند، عیسی نان را گرفته برکت داد و پاره کرده به شاگردان داد و گفت بگیرید و بخورید یا این است بدن من؛ و پیاله را گرفته شکر نمود و بدیشان داده و گفت همه شما از این بنوشید؛ زیرا که این است خون من در عهد جدید که در راه بسیاری به جهت آمرزش گناهان ریخته می‌شود (متی ۲۶: ۲۸). متی ۲۶: ۲۵-۲۸؛ لوقا ۲۲: ۲۰؛ یوحنا ۱۲: ۴۷-۵۰؛ ۱۴: ۲۶؛ عبرانیان ۱: ۳-۲؛ ۴: ۱-۱۶؛ ۵: ۹-۱۰؛ ۱۲: ۲۲-۲۸؛ رومیان ۱: ۹؛ ۱۰: ۹؛ اعمال رسولان ۲: ۲۳؛ افسسیان ۴: ۸، اول تیموتائوس ۲: ۵.

۲۹. Grace Halsel.

۳۰. سید امیرحسین اصغری، یدالله: چرا ایالات متحده برای اسرائیل از منافع خویش می‌گذرد؟، ۱۳۸۴، ص ۷۲-۷۵.

۳۱. Dal Crowley.

۳۲. James R. graham.

۳۳. اول قرنیتیان ۱۰: ۳۲

۳۴. چنان‌که گفتیم، براساس عقاید مسیحیت، کلیسا از یک نژاد تشکیل نمی‌شود و تمام ملت‌ها را دربرمی‌گیرد. در کتاب مقدس می‌خوانیم: «زیرا همگی شما به وسیله ایمان در عیسی علیه‌السلام، مسیح پسران خدا می‌باشید. زیرا همه شما که در مسیح تعمید یافتید، مسیح را دربرگرفتید. هیچ ممکن نیست که یهود باشد یا یونانی و نه غلام و نه آزاد و نه مرد و نه زن؛ زیرا که همه شما در عیسی مسیح علیه‌السلام یک می‌باشید. اما اگر شما از آن مسیح می‌باشید، هرآینه نسل ابراهیم علیه‌السلام و برحسب وعده، وارث هستید» (غلاطیان ۳: ۲۶-۲۹). پس براساس این بند از کتاب مقدس، تفاوتی میان مسیحی، یهودی، غیریهودی و برده و آزاد وجود ندارد.

۳۵. The Incredible Scofield and His Book, pp .167-168.

۳۶. دانلر ج. میلر، ماهیت و مأموریت کلیسا، ص ۵۹.

۳۷. زیرا خدا جهان را این قدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد، هلاک نگردد؛ بلکه حیات جاودانی یابد (یوحنا ۳: ۱۶).

۳۸. www.gospeltruth.net/scofield.htm.

۳۹. لیکن اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که این همه، برای شما مزد خواهد شد (متی ۶: ۳۳).

۴۰. متی ۴: ۱۷ و ۱۳: ۱۱؛ اعمال رسولان ۱: ۳

۴۱. متی ۲۱: ۴۳

۴۲. ملکوت تو بیاید. اراده تو چنان‌که در آسمان است، بر زمین نیز کرده شود (متی ۶: ۱۰).

۴۳. و به شما می‌گویم که بسا از مشرق و مغرب آمده، در ملکوت آسمان با ابراهیم و اسحق و یعقوب علیه‌السلام خواهند نشست (متی ۸: ۱۱).

۴۴. A Concise Dictionary of Theology, p117.

۴۵. حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۲۸.

۴۶. رابرت هیوم، ادیان زنده جهان، ترجمه عبدالرحیم گواهی، ص ۳۹۹.

۴۷. ادیان زنده جهان، ص ۴۱۲ / نیز ر.ک: معجم اللاهوتی الکتابی، مدخل ملکوت.

۴۸. Constantine.

۴۹. سیمون بارینگتون وارد، و... [دیگران]، ترجمه همایون همتی، *مقدمه‌ای بر شناخت مسیحیت*، ۱۳۷۹، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

۵۰. متی ۴: ۸-۱۰

۵۱. www.gospeltruth.net/scofield.htm.

۵۲. *Scofield Reference Bible*.

۵۳. یوحنا ۶: ۱۵

۵۴. از آن هنگام، عیسی علیه‌السلام به موعظه شروع کرد و گفت: توبه کنید؛ زیرا ملکوت آسمان نزدیک است (متی ۴: ۱۷).

۵۵. خداوند به موسی امر کرد که ماری برنجی ترتیب داد و آن را بر چوبی بلند کرد؛ به‌گونه‌ای که از همه‌جای اردوی بنی‌اسرائیل دیده می‌شد و اگر ماری کسی را می‌گزید و به آن مار برنجی نظر می‌افکند، از هلاکت می‌رست. عیسی مسیح نیز عمل خود را که برای اتمام آن آمده بود، بدان تشبیه فرمود (جیم هاکس، قاموس کتاب مقدس، ص ۷۷۸).

۵۶. و همچنان که موسی مار را در بیابان بلند نمود، همچنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود تا هر که به او ایمان آرد، هلاک نگردد؛ بلکه حیات جاودانی یابد (یوحنا ۳: ۱۴-۱۵).

۵۷. متی ۲۱: ۳۱-۳۲

۵۸. اشعیا ۵۳: ۲؛ مزامیر ۱۶: ۸-۱۱؛ مزامیر ۱۱۰: ۱-۴

۵۹. لیکن اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که این، همه برای شما مزد خواهد شد (متی ۶: ۳۳).

۶۰. متی ۱۸: ۳

۶۱. یوحنا ۳: ۳

۶۲. اشعیا ۴۶: ۱۰

۶۳. کارل یاسپرس، مسیح، ۱۳۷۳، ص ۱۲.

۶۴. «پادشاهی من از این جهان نیست» (یوحنا ۱۸: ۳۵).

۶۵. و چه مقدار است عظمت بی‌نهایت قوت او نسبت به ما مؤمنان برحسب عمل توانایی قوت او، که در مسیح عمل کرد... (افسیان ۱: ۱۹-۲۳)

۶۶. با استفاده از سخنان دکتر لگن‌هاوزن در مصاحبه با ایشان، ۱۳۸۶/۱۰/۲۰، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

۶۷. از این جهت، خدا نیز او را به‌غایت سرافراز نمود و نامی را که فوق از جمیع نام‌هاست بدو بخشید تا به‌نام عیسی هر زانویی از آنچه در آسمان و بر زمین و زیر زمین است، خم شود و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح خداوند است، برای تمجید خدای پدر (فیلیپیان ۲: ۹-۱۰).

۶۸. که آن را آن متبارک و قادر و حید و مالک‌الملوک و رب‌الآرباب در زمان معین به‌ظهور خواهد آورد... (اول تیموتائوس ۶: ۱۷-۱۵).

۶۹. پس عیسی پیش آمده، بدیشان خطاب کرده گفت: تمامی قدرت در آسمان و بر زمین، به من داده شده است (متی ۱۸: ۲۸).

۷۰. آن‌گاه دیوانه‌کور و گنگ را نزد او آوردند و او را شفا داد؛ چنان‌که آن کور و گنگ، گویا و بینا شد و تمام آن گروه در حیرت افتاده گفتند: آیا این شخص پسر داود نیست؟ (متی ۱۲: ۲۳).

۷۱. اصل بعلزبول، بعلزوب است (قاموس کتاب مقدس، ص ۱۸۳).

۷۲. متی ۱۲: ۲۵-۲۷ همچنین (متی ۱۲: ۲۸) ببینید: لیکن هرگاه من به روح خدا دیوها را اخراج می‌کنم، هرآینه ملکوت خدا بر شما رسیده است.

۷۳. آنگاه دیوانه‌کور و گنگ را نزد او آوردند و او را شفا داد، چنان‌که آن کور و گنگ، گویا و بینا شد و تمام آن گروه در حیرت افتاده گفتند: آیا این شخص پسر داود نیست؟ (متی ۱۲: ۲۳).

۷۴. متی ۳: ۲

۷۵. یوحنا ۱۸: ۳۵-۳۶

۷۶. چون یحیی پیش از آمدن او تمام قوم اسرائیل را به تعمیم توبه موعظه نموده بود. پس چون یحیی دوره خود را به پایان برد، گفت: مرا که می‌پندارید، من او نیستم؛ لکن اینک از من کسی می‌آید که لایق گشادن نعلین او نیستم. ای برادران عزیز و ابنای آل ابراهیم و هر که از شما خدا ترس باشد، مر شما را کلام این نجات فرستاده شد (اعمال رسولان ۱۳: ۲۲-۲۶).

۷۷. مزمیر ۲ و ۱۱۰: ۱

۷۸. یهوه، به خداوند من گفت: به دست راست من بنشین! (مزمیر ۱۱۰: ۱).

۷۹. مادامی که همه دشمنان را زیر پای‌های خود نهد، می‌باید او سلطنت بنماید. دشمن آخر که نابود می‌شود، موت است (اول قرنتیان ۱۵: ۲۴-۲۶).

۸۰. تا دشمنان را پای‌انداز تو سازم (مزمیر ۱۱۰: ۲).

۸۱. می‌گویم: آیا خدا قوم خود را رد کرد؟ حاشا؛ زیرا که من نیز اسرائیلی از اولاد ابراهیم، از سبط بنیامین هستم. خدا قوم خود را که از قبل شناخته بود رد نفرموده است. (رومیان ۱۱: ۱-۶).

۸۲. و همچنین همگی اسرائیل نجات خواهند یافت؛ چنان‌که مکتوب است که از صهیون نجات‌دهنده ظاهر خواهد شد و بی‌دینی را از یعقوب خواهد برداشت (رومیان ۱۱: ۲۶).

۸۳. لهذا اینک من شما را بالکل فراموش خواهم کرد و شما را با آن شهری که به شما و به پدران شما داده بودم، از حضور خود دور خواهم انداخت و عار ابدی و رسوایی جاودانی را که فراموش نخواهد شد، بر شما عارض خواهم گردانید (ارمیا ۲۳: ۳۹-۴۰). خداوند می‌گوید درباره گناهان شما و گناهان پدران شما باهم که بر کوه‌ها بخور سوزانیدید و مرا بر تل‌ها اهانت نمودید. پس جزای اعمال شما را اول به آغوش ما خواهم رسانید ... شما را به‌جهت شمشیر مقدر ساختم و جمیع شما برای قتل خم خواهید شد؛ زیرا که چون خواندم جواب ندادید و چون سخن گفتم نشنیدید و آنچه را که در نظر من ناپسند بود به عمل آوردید و آنچه را که نخواستم برگزیدید. (اشعیا ۱: ۱۵-۱).

۸۴. قرنتیان ۱۵: ۵۰

۸۵. کتاب چه می‌گوید کنیز و پسر او را بیرون کن؛ زیرا پسر کنیز با پسر آزاد میراث نخواهد یافت. (غلاطیان ۴: ۲۱-۳۰)

۸۶. تواریخ ۲۹: ۲۳

۸۷. درخانه و سلطنت خودم تا ابد پایدار خواهم ساخت و کرسی او استوار خواهد ماند تا ابدالآباد (اول تواریخ ۱۷: ۱۴).

۸۸. خداوند ... پسر سلیمان را برگزیده است تا بر کرسی سلطنت خداوند بر اسرائیل بنشیند (اول تواریخ ۲۸: ۵) و نیز دوم

سموئیل ۷: ۱۶-۵

۸۹. سیدامیرحسین اصغری، یدالله: چرا ایالات متحده برای اسرائیل از منافع خویش می‌گذرد؟، ص ۵۳ و ۱۵۷.

۹۰. Forcing god's hand, p. 154.

۹۱. عبارت انگلیسی ترجمه بالا چنین است (Rightly dividing the word of truth): این ترجمه از ترجمه کتاب مقدس چاپ انجمن کتاب مقدس ایران گرفته شده است؛ ولی در ترجمه تفسیری آن آمده است: بدان کلام خدا چه می‌گوید و چه معنا دارد. اسکوفیلد از واژه Dividing استفاده کرده و تاریخ را به بخش‌های متعدد تقسیم نموده است.

۹۲. Steven sizer.

۹۳. مسیحیت صهیونیستی از نظر تا عمل، گفتگو با استفان سایزر، ترجمه فاطمه شفیعی، موعود، ش ۸۲، آذر ۱۳۸۶، ص ۶-۱۱.

۹۴ . Charles Ryrle

۹۵ . Dispensationalism Today .

۹۶. www.informationclearinghouse.info/article4531.htm

۹۷ . Eisegesis.

۹۸ . Exegesis.

۹۹. کلید فهم سیاست آمریکا، پیشگویی ها و آخرالزمان، ۱۳۸۴، ص ۲۱.

۱۰۰. پس آنانی که جمع بودند، از او سؤال نموده گفتند: خداوند آیا در این وقت ملکوت را بر اسرائیل باز برقرار خواهی داشت؟ بدیشان گفت: از شما نیست که زمانها و اوقاتی را که پدر در قدرت خود نگاه داشته است، بدانید؛ لیکن چون روح القدس بر شما می آید قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا اقصای جهان (اعمال رسولان ۱: ۶-۸).

۱۰۱. پس می گویم: آیا لغزش خوردند تا بیافتند؟ حاشا بلکه از لغزش ایشان نجات به امتها رسید، تا در ایشان غیرت پدید آورد. رومیان ۱۱:۱۱ را ببینید

۱۰۲. رسولان ۱: ۶-۸

۱۰۳. پس آنانی که جمع بودند، از او سؤال نموده گفتند: خداوند آیا در این وقت ملکوت را بر اسرائیل باز برقرار خواهی داشت؟ بدیشان گفت: از شما نیست که زمانها و اوقاتی را که پدر در قدرت خود نگاه داشته است، بدانید (زکریا ۱۲: ۱۰).

۱۰۴. زکریا ۱۲: ۱۱

۱۰۵. ... شریعت از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد (اشعیا ۲: ۴-۲).

۱۰۶. ۴: ۱-۳

۱۰۷. ۱۴: ۱۶

۱۰۸. ۲۰: ۲-۶

۱۰۹. حزقیال ۸: ۱۳-۱۵

۱۱۰. زکریا ۸: ۲۲-۲۳

۱۱۱. مسیحیت صهیونیستی از نظر تا عمل، گفتگو با استفان سایزر، ترجمه فاطمه شفیعی، موعود، ش ۸۲، آذر ۱۳۸۶، ص ۶-۱۱.

۱۱۲. تثنیه ۲۸: ۵۸-۶۴

۱۱۳. اگر ایشان در نظر من شرارت ورزند و قول مرا نشنوند، آن گاه از آن نیکویی که گفته باشم که برای ایشان بکنم، خواهم برگشت (ارمیا ۱۸: ۱۰-۱۰).

۱۱۴. و خداوند مرا گفت بلایی از طرف شمال بر جمیع سکنه این زمین منبسط خواهد شد. (ارمیا: ۱۱-۱۷)

۱۱۵. مانند دوم سموئیل ۱۲: ۱۴-۲۳

۱۱۶. www.spiritus-temporis.com/dispensationalism/biblical-arguments-in-favor-of-dispensationalism.html.

۱۱۷. غلاطیان ۶: ۱۶

۱۱۸. گریس هالسل، تدارک جنگ بزرگ، ۱۳۷۷، ص ۷۳.

۱۱۹. عبدالوهاب المسیری، دایرة المعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم، ج ۶، صص ۱۵۲-۱۵۴.

۱۲۰. آرمگدون یا حارمجدون نام تپه بزرگی در شمال فلسطین است. اصل این کلمه، حارمجیدو (یا حارمگیدو) است و این واژه، تنها یکبار در کتاب مقدس و در کتاب مکاشفه یوحنا ۱۶:۱۶ به کار رفته است. برخی قایل اند که نام محلی در کنعان باستان، احتمالاً همان شهر مجدو (به فتح اول و کسر دوم و تشدید سوم) یوشع ۱۲: ۲۱ در اسرائیل کنونی است که براساس مکاشفه یوحنا ۱۶:۱۶ جنگی عظیم در این شهر روی داد (نوم، چامسکی، مثلث سرنوشت، ۱۳۷۱ص ۵۹۵. در قاموس کتاب مقدس نیز آمده است: «مجد» و «مجدون» محل سپاه شهر «منسی»، واقع در مرز و بوم «یساکار»، پیشتر ملک کنعانیان بود و یوشع این شهر را با دهات آن فتح کرد. مدت طولانی بسیاری بر آن بودند که «مجدو» همان «لجون» است (جیمز هاکس، قاموس کتاب مقدس، ص ۷۸۴).

۱۲۱. John Crossan.

۱۲۲. جری فالول (Jerry Falwell)، کشیش آمریکایی و واعظ انجیلی، یکی از سردمداران مسیحیت صهیونیستی و دانش آموخته دانشکده انجیل بابتیست در سال ۱۹۵۶م از جمله کسانی است که به اسلام و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله اهانت کرده است.

۱۲۳. Tim LaHaye.

۱۲۴. یاستور جان هاگی از رهبران صهیونیسم مسیحی در آمریکا و نویسنده کتاب جنگ برای بیت المقدس است.

۱۲۵. سید امیر حسین اصغری، یدالله: چرا ایالات متحده برای اسرائیل از منافع خویش می گذرد؟، ص ۱۵۳-۱۵۷.

۱۲۶. دانلرچ میلر، ماهیت و مأموریت کلیسا، ص ۵۲ و ۵۸.

۱۲۷. همان، ص ۵۲.

۱۲۸. یوحنا ۱۶: ۲۳

۱۲۹. متی ۵: ۱۳

۱۳۰. متی ۵: ۱۴

۱۳۱. شما نور عالمید شهری که بر کوهی بنا شود، نتوان پنهان کرد و چراغ را نمی افروزند تا آن را زیر پیمانانه نهند؛ بلکه تا بر چراغدان گذارند. آن گاه به همه کسانی که در خانه باشند، روشنایی می بخشد. همچنین، بگذارید نور شما بر مردم بتابد، تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است، تمجید نمایند (متی ۵: ۱۶-۱۸).

۱۳۲. و به سر متمسک نشده که از آن، تمامی بدن به توسط مفاصل و بندها مدد یافته و باهم پیوند شده، نمو می کند، به نموی که از خداست (کولسیان ۲: ۱۹).

۱۳۳. کلیسا، ص ۱۰۱ / متی ۲۸: ۱۹ / مرقس ۱۶: ۱۵

۱۳۴. خلاصه ده فرمان به این شرح است: ۱. برای خود خدایی جز من نگیرید؛ ۲. به بت سجده نکنید؛ ۳. نام خدا را به باطل نبرید؛ ۴. شنبه را گرامی بدارید؛ ۵. پدر و مادر خود را احترام کنید؛ ۶. کسی را به قتل نرسانید؛ ۷. زنا نکنید؛ ۸. دزدی نکنید؛ ۹. بر همسایه شهادت دروغ ندهید؛ ۱۰. به مال و ناموس همسایه طمع نورزید.

۱۳۵. متی ۲۸: ۱۸-۲۰

۱۳۶. اول یوحنا ۵: ۳

۱۳۷. ۱: ۱۱-۱

۱۳۸. www.gospeltruth.net/scofield.htm.

۱۳۹. Jimmy Swaggart.

۱۴۰. Jim Bakker.

۱۴۱. گریس هالس، *تدارک جنگ بزرگ*، ص ۶۹.
۱۴۲. سیدامیرحسین اصغری، *صهیونیسم مسیحی*، روزنامه جمهوری اسلامی، ش ۷۹۵۱، تاریخ ۱۳۸۵/۱۰/۵.
۱۴۳. یهود و نصارا خود را پسران خدا و دوستان او می دانند؛ بگو اگر این عقیده شما درست است، پس چرا خدا شما را به کیفر گناهانتان عذاب می کند؟ نه، این عقیده درست نیست؛ بلکه شما نیز بشری هستید از جنس سایر بشرهایی که خلق کرده، هر که را بخواهد می آموزد، و هر که را بخواهد عذاب می کند و ملک آسمانها و زمین و آنچه بین آن دو است از خداست، و بازگشت نیز به سوی او است.
۱۴۴. سیدمحمدحسین طباطبایی، *المیزان*، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۸۷.
۱۴۵. ای پسران اسرائیل! نعمت مرا که به شما ارزانی داشتم به یاد آرید و به پیمان من وفا کنید تا به پیمان شما وفا کنم و از من بیم کنید.
۱۴۶. وصف حال آنان که تحمل تورات کرده، خلاف آن عمل کردند، در مثل به الاغی ماند که بار کتاب بر پشت کشد، آری قومی که مثل حالشان این است که آیات خدا را تکذیب کردند، بسیار مردم بدی هستند و خدا هرگز ستمکاران را رهبری نخواهد کرد.
۱۴۷. ای پسران اسرائیل! نعمت مرا که به شما ارزانی داشتم و شما را بر مردم زمانه برتری دادم به یاد آرید.
۱۴۸. ر.ک: به ترتیب، بقره: ۲۱۱؛ بقره: ۲۴۶؛ اعراف: ۱۵۷؛ آل عمران: ۹۳؛ مائده: ۱۱۰؛ یونس: ۹۳؛ اسرا: ۴؛ بقره: ۴۴؛ بقره: ۵۱؛ بقره: ۵۵؛ بقره: ۶۱؛ بقره: ۲۴۷؛ و بقره: ۸۴ و ۸۵.
۱۴۹. و خدا نعمتی را که نزد گروهی هست تغییر ندهد، تا آنچه را که ایشان در ضمیرشان هست، تغییر دهند.
۱۵۰. و پس از او به بنی اسرائیل گفتیم: در این سرزمین جای گیرید، و چون موعد دیگر بیاید، شما را همه باهم بیاوریم.
۱۵۱. ای قوم بنی اسرائیل! به این سرزمین مقدس که خدا برایتان مقدر کرده درآید و از دین خود برنگردید که اگر برگردید به خسران افتاده اید.
۱۵۲. خاورها و باخترهای آن سرزمین را که برکت در آن نهاده بودیم به گروهی که خوار به شمار می رفتند وا گذاشتیم و کلمه نیکوی پروردگار تو درباره پسران اسرائیل به پاداش صبری که کرده بودند، انجام شد و آنچه را فرعون و قوم وی می ساختند؛ با بناهایی که بالا می بردند، ویران کردیم.
۱۵۳. برای آگاهی بیشتر ر.ک: *المیزان*، ذیل همین آیه.
۱۵۴. *وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ* (انبیاء: ۱۰۵).
۱۵۵. موسی به قوم خود گفت: از خدا کمک جویید و صبور باشید که زمین متعلق به خداست و به هر کسی از بندگان خویش بخواهد وامی گذارد و سرانجام نیک از آن پرهیزکاران است.
۱۵۶. قرآن کریم درباره ستمگری های یهود می فرماید: (شما بنی اسرائیل و همه اهل عالم) اگر نیکی و احسان کردید، به خود کرده و اگر بدی و ستم کردید، باز به خود کرده اید و آن گاه که وقت انتقام ظلم های شما (کشتن یحیی و زکریا و یا عزم قتل عیسی) فرا رسید، باز بندگانی قوی و جنگ آور را بر شما مسلط می کنیم تا اثر بیچارگی و خوف و اندوه در رخسار شما ظاهر شود و به مسجد بیت المقدس، معبد بزرگ شما (مانند بار اول) داخل شوند و ویران کنند و به هر چه رسند، نابود ساخته و به هر کس تسلط یابند، به سختی هلاک گردانند. ای رسول ما! باز هم به بنی اسرائیل بشارت ده که امید است خدا به شما اگر توبه کرده و صالح شوید، مهربان گردد و اگر به عصیان و ستمگری برگردید، ما هم به عقوبت و مجازات شما بازمی گردیم و جهنم را زندان کافران قرار داده ایم (اسرا، ۷-۸).
۱۵۷. خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده کرده که شما را در این سرزمین جانشین دیگران کند؛ چنان که اسلاف و گذشتگان آنان را جانشین کرد و نیز دینشان را آن دینی که برای ایشان پسندیده استقرار دهد و از پی

ترسی که داشتند، امنیت روزیشان فرماید تا مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نکنند و هر کس پس از این، کافر شود، آنان خود عصیان پیشگان‌اند.

۱۵۸. برای توضیح بیشتر رک: *المیزان*، ج ۱۵، ص ۳۰۲.

۱۵۹. حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید: هیچ کدام از ما اهل بیت علیهم السلام نیست جز آن که بیعت طاعوت زمانش بر گردن اوست؛ جز قائمی که روح الله عیسی بن مریم علیه السلام پشت سر او نماز می گذارد. خداوند ولادتش را مخفی و او را پنهان می نماید تا هنگام خروج، بیعت کسی بر گردن او نباشد. او نهمین فرزند برادرم حسین علیه السلام پسر برترین زنان است. خداوند عمرش را در غیبتش طولانی می گرداند؛ آن گاه به قدرتش او را به صورت جوانی چهل ساله ظاهر می سازد تا بدانند خداوند بر هر کار قادر است. (الطبرسی، *الاحتجاج*، ۱۳۸۶ق، ج ۲، ص ۱۰).

منابع

- اصغری، سیدامیرحسین، *صهیونیسم مسیحی*، روزنامه جمهوری اسلامی، ش ۷۹۵۱، ۵/۱۰/۱۳۸۵.
- _____، *یدالله: چرا ایالات متحده برای اسرائیل از منافع خویش می‌گذرد؟*، ترجمه قیس زعفرانی، تهران، هلال، ۱۳۸۴.
- توفیقی، حسین، *آشنایی با ادیان بزرگ*، تهران، سمت، چ چهارم، ۱۳۷۹.
- جامسکی، نوم، *مثلت سر نوشت*، ترجمه هرمز همایون‌پور، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.
- صاحب خلق، نصیر، *پروتستانتیسم، پیوریتانیسم و مسیحیت صهیونیستی*، تهران، هلال، ۱۳۸۴.
- کارل یاسپرس، *مسیح*، ترجمه احمد سمیعی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۳.
- *کلیسا*، ترجمه فریدون رجایی، تهران، حیات ابدی، بی‌تا.
- «مسیحیت صهیونیستی از نظر تا عمل»، گفتگو با استفان سایزر، ترجمه فاطمه شفیعی، *موعود*، ش ۸۲، آذر ۱۳۸۶، ص ۱-۶.
- المیسری، عبدالوهاب، *دایرة المعارف یهود*، یهودیت و صهیونیسم، ترجمه مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های تاریخ خاور میانه، تهران، دبیرخانه کنفرانس بین‌المللی حمایت از انتفاضه فلسطین، ۱۳۸۳، ج ۵ و ۶.
- میلر، دانلر ج، *ماهیت و مأموریت کلیسا*، ترجمه ط. میکایلینان، تهران، حیات ابدی، بی‌تا.
- هاکس، جیمز، *قاموس کتاب مقدس*، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷.
- هالسل، گریس، *تدارک جنگ بزرگ*، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷.
- هیوم، رابرت، *ادیان زنده جهان*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰.
- واحد پژوهش و تحقیق مؤسسه فرهنگی موعود، *پیش‌گویی‌ها و آخرالزمان*، تهران، موعود عصر، ۱۳۸۴، ج ۲.
- ویور، مری جو، *درآمدی به مسیحیت*، ترجمه حسن قنبری، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۱.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، *المیزان*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی، همدانی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۳، ق، ج ۱.
- الطبرسی، *الاحتجاج*، تحقیق سیدمحمدباقر الخرمانی، النجف الاشرف، دارالنعمان للطباعة و النشر، ۱۳۸۶، ق، ج ۲.
- Canfield, Joseph M., *The incredible scofield and his book*, Ross house books, 1988.
- O'collins, Gerald, *A Concise Dictionary of Theology*, New York, Paulist Press, 1991.
- <http://www.gospeltruth.net/scofield.htm>.
- <http://www.informationclearinghouse.info/article4531.htm>.
- www.spiritus-temporis.com/dispensationalism/biblical-arguments-in-favor-of-dispensationalism.html

رسالة الهیات عرفانی دیونیسوس آریوپاغي

سیدلطف‌الله جلالی*

چکیده

دیونیسوس آریوپاغي، شخصیت برجسته کتاب مقدس است و اعتقاد بر این است که وی از یاران و صحابیان رسولان و از قدیسان، و در اوایل قرن دوم میلادی بوده است. اما شهرت وی نه فقط به دلیل شخصیت کتاب مقدسی او، بلکه به دلیل مجموعه رساله‌ها و نگاشته‌هایی است که در سال ۵۳۳ در شورایی در قسطنطنیه به وی نسبت داده شده است. آریوپاغي مجعول دارای آثار بسیاری بوده که بیشتر آنها از میان رفته و تنها چهار رساله و تعدادی نامه از وی باقی مانده است. یکی از رساله‌ها رسالة الاهیات عرفانی است که معرف الاهیات عرفانی در مسیحیت است. درون مایه اصلی رسالة الاهیات عرفانی، الاهیات سلبی است و بر تعالی و فراباشندگی خداوند تأکید دارد و این تعالی را بر حسب مفاهیمی چون تحیر و غیب شرح می‌دهد و در عین حال که بر امکان اتحاد انسان با خدا و پیوستن به او و تجربه عرفانی تأکید می‌ورزد. یعنی مقام خدایی را مقام غیب مطلق می‌داند که در آن اندیشه انسان را به هیچ نحوی، راه نیست و عقل و اندیشه انسان، دچار حیرت می‌شود. هرچند انسان مجرب و طی طریق کرده، از راه تطهیر نفس، به همان مقام نیز می‌تواند راه یابد و به تعبیر آریوپاغي، می‌تواند در آن غوطه‌ور شود و با او که بالکل غیر قابل شناخت و در «مقام غیب مطلق» است، متحد می‌شود. کلید واژه‌ها: دیونیسوس آریوپاغي، الاهیات عرفانی، الاهیات سلبی، غیب و تحیر.

* دانش آموخته حوزه و دانشجوی دکتری ادیان و عرفان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره.

مقدمه

عرفان، موضوعی با فهم دشوار است و نمی‌توان به آسانی برای آن تعریفی ارائه کرد. بی‌تردید، این فهم دشوار و تعریف‌گریزی، از ماهیت و محتوای عرفان ناشی می‌شود که از مبنا با فهم عقلی و قوه ناطقه انسان ارتباطی ندارد، بلکه به حیطة دیگری از معرفت انسان به نام «شهود قلبی» مربوط می‌شود. بنابراین، با توجه به اینکه از یک سو تعریف و فهم با قوه عاقله و ناطقه انسان سروکار دارد و از طریق ساختن مفاهیم انجام می‌شود و از سوی دیگر، عرفان از نوع شناخت قلبی و کشفی است، نمی‌توان تعریفی دقیق از عرفان ارائه کرد، یا دست‌کم ارائه چنین تعریفی کاری دشوار خواهد بود. این دشواری هنگامی فزونی می‌یابد که عرفان در حیطة دینی همچون مسیحیت به کار گرفته شود که از اساس، با آموزه‌هایی نامفهوم یا دست‌کم دشوارفهمی چون تثلیث، تجسد و... آمیخته است و به گریز از فهم و تبیین عقلی میل بیشتری دارد.

بنابراین، بدون اینکه بخواهیم تعریفی هرچند با تسامح از عرفان، یا به طور خاص از عرفان مسیحی ارائه دهیم، به این نکته می‌پردازیم که یکی از گرایش‌های مهم در الاهیات مسیحی، «الاهیات عرفانی» است. از دیدگاه مسیحی، الاهیات و عرفان در مسیحیت، از اساس یکی است و نمی‌توان میان آنها تمایزی جدی برقرار کرد.^۱

الاهیات عرفانی مسیحی، به بررسی تجارب و حالات ویژه نفس می‌پردازد که انسان حتی با کمک متعارف و عادی فیض الهی نیز نمی‌تواند آنها را به وجود آورد و به آنها دست یابد. موضوع‌های الاهیات عرفانی، عبارتند از: اشکال خارق‌العاده نیایش، اشکال متعالی مراقبه، مکاشفات خاص، رؤیت‌های قلبی و اتحاد برآمده از این امور میان خدا و نفس که به «اتحاد عرفانی» مشهور است. در حقیقت، الاهیات عرفانی مسیحی، معرفت به تمام امور نامتعارف در ارتباط میان

خدا و انسان است. محتوای الاهیات عرفانی، هم نظری و اعتقادی است و هم مبتنی بر تجربه؛ از یک سو به ثبت و ضبط تجارب کسانی می‌پردازد که به مقامات عرفانی راه یافته‌اند و از سوی دیگر، قواعدی را بر پایه اعتبار و حجیت کتاب مقدس و آموزه‌های آبابی کلیسا و عارفان برجسته، برای راهنمایی آنان تنظیم می‌کند. مهم‌ترین موضوع‌هایی که در بعد اعتقادی و نظری الاهیات عرفانی مورد توجه است، عبارتند از: خدا، صفات خدا، تثلیث، تجسد، اسرار مقدس زندگی مسیح، حضور مسیح در مراسم عشای ربانی، جایگاه ماورای طبیعی مسیح، آفریدگان خدا، به ویژه فرشتگان، قدیسان و کلیسا؛ اما مهم‌ترین موضوعی که در بعد عملی و تجربی آن مطرح است، مطالعه فرایندهای تزکیه نفس است که از طریق آن، نفس باید به اتحاد عرفانی دست یابد.^۲

دیونیسوسیوس آریوپاغي

هرچند درون‌مایه‌های عرفانی، در عهد جدید، به‌ویژه در انجیل یوحنا و رساله‌های پولس وجود دارد و در قرون اولیه میلادی، عارفانی چون سنت آگوستین ظهور کرده‌اند،^۳ الاهیات عرفانی مسیحی، با همین عنوان، به طور رسمی از دیونیسوسیوس آریوپاغي مجعول^۴ آغاز می‌شود که این نوشتار به معرفی یکی از رساله‌های او می‌پردازد. دیونیسوسیوس آریوپاغي، در اصل شخصی از اهالی آتن و منسوب به مکانی به نام آریوپاغوس^۵ است که پولس در سفر به آتن به آنجا رفت و به موعظه و دعوت به مسیحیت پرداخت. دیونیسوسیوس آریوپاغي، یکی از چند نفری است که به دنبال این دعوت، مسیحیت را پذیرفت.^۶ از آن پس، دیونیسوسیوس آریوپاغي به شخصیت برجسته کتاب مقدس تبدیل شد. اعتقاد بر این است که وی از یاران و صحابیان رسولان و از قدیسان، و در اوایل قرن دوم میلادی، نخستین اسقف آتن بوده است.^۷ لیکن، شهرت دیونیسوسیوس آریوپاغي، نه فقط به دلیل شخصیت کتاب مقدسی او، بلکه به دلیل مجموعه رساله‌ها و نگاه‌های

است که در سال ۵۳۳ میلادی در شورایی در قسطنطنیه به وجود آمد و نام دیونسیوس آریپاگی را بر خود داشتند. این رساله‌ها، دیدگاه «یک‌ذاتی بودن مسیح»^۸ را تأیید می‌کرد و در آن شورا، از سوی فرقه «سوریان»^۹ که طرفدار آن دیدگاه بود، ارائه شد. در آن شورا، اصالت این رساله‌ها دچار تردید شد؛ اما به زودی به مثابه رساله‌هایی رسولی و راست‌آیین در کلیسای شرق و غرب، پذیرفته شد^{۱۰} و تا دوره رنسانس، مسیحیان این رساله‌ها را متعلق به همان دیونسیوس آریوپاگی آتنی می‌دانستند؛ اما در عصر رنسانس، دو محقق به نام‌های لورنزو والا^{۱۱} و آراسموس^{۱۲} اعتبار و اصالت مدعی رسولی این رساله‌ها را پرسش مواجه کردند و سرانجام، در سال ۱۸۹۵ میلادی، دو محقق به نام جوزف اشتیگلمایر^{۱۳} و هوگو کوخ^{۱۴} ادعای انتساب به رسولان و نگارش این رساله‌ها توسط آریوپاگی اصیل را باطل کردند. همچنین آنها اثبات کردند که پیکره اصلی این رساله‌ها برافکار و اندیشه‌های پروکلیوس^{۱۵} (۴۱۱-۴۸۵م)، فیلسوف نوافلاطونی قرن پنجم مبتنی، و از آنها متأثر است. بر این اساس، چنان تخمین زده شد که این آثار در اواخر قرن پنجم یا اوایل قرن ششم، یعنی درست در آستانه شورای قسطنطنیه در سال ۵۳۳ میلادی، نگارش یافته و در آن شورا عرضه شده‌اند. از این روی، محققان بسیار فراوان کوشیده‌اند تا نویسنده اصلی این رساله‌ها را شناسایی کنند؛ اما این تلاش‌ها هنوز به نتیجه نرسیده، و نویسنده اصلی در زیر نقاب نام معتبر دیونسیوس آریوپاگی پنهان مانده است. هرچند تخمین‌هایی وجود دارد مبنی بر اینکه یک راهب سوری آنها را تألیف کرده باشد^{۱۶} و نویسنده، به احتمال شاگرد پروکلیوس یا شاگرد جانشین دوم پروکلیوس، داماسیوس^{۱۷} بوده است.^{۱۸} از اینجاست که او را دیونسیوس آریوپاگی مجعول می‌خوانند تا از دیونسیوس آریوپاگی اصلی باز شناخته شود. اما اینکه چرا نویسنده اصلی، به جای نام خود، نام دیونسیوس آریوپاگی را بر

این رساله‌ها نهاده است، مکتتاش احتمال می‌دهد این امر به علت تواضع راهبانۀ نویسنده بوده است تا گمنام باقی بماند و به‌جای آن، نام یک قدیس را زنده کرده باشد؛^{۱۹} اما این احتمال نیز وجود دارد که نویسنده برای اینکه خودش شخص خوش‌نامی نبوده است، از نام یک قدیس استفاده کرده تا بیشتر اثرگذار باشد. با این حال، اثرگذاری این آثار تنها به استناد آنها به آریوپاگی نیست، بلکه تا حد بسیاری به دلیل ارزش ذاتی و محتوایی آنهاست که نوعی الاهیات ویژه ارائه می‌کنند و چنانکه خواهیم دید، این نوع الاهیات در تاریخ الاهیات مسیحی اثرگذار بوده است. در هر حال، نویسنده تأکید دارد تا خود را همان آریوپاگی اصلی معرفی کند و حتی در رساله‌ها و نامه‌های خود، از اشخاصی نام‌برد که در عصر رسولان وجود داشته و حتی برخی از نامه‌های او خطاب به رسولان است.^{۲۰}

آثار و اندیشه‌ها (با تأکید بر رسالة الاهیات عرفانی)

گویا آریوپاگی مجعول، آثار بسیاری داشته است که در مواردی وی از آنها نام می‌برد، لیکن همه آثار او باقی نمانده‌اند. از جمله آثاری که وی از آنها در این رساله یاد می‌کند، *الاهیات نمادین*^{۲۱} و *خطوط کلی الاهیات*^{۲۲} است که جزو آثار مفقود اوست. آنچه از وی باقی مانده است، چهار رساله و یازده نامه،^{۲۳} یک دعا در مراسم عشای ربانی در مقام یک کشیش و یک اعتراض‌نامه^{۲۴} است. رساله‌های با اهمیت او عبارتند از:

۱. *اسماء الاهی*:^{۲۵} این اثر، که مؤلف از آن نیز در *رسالة الاهیات عرفانی* نام برده است، به بررسی نام‌هایی که در *کتاب مقدس* برای خدا و ذات او ذکر شده است، می‌پردازد و از میان چهار رساله‌ای که از آریوپاگی باقی مانده است، پس از *رسالة الاهیات عرفانی*، اهمیت بسیاری دارد. در حقیقت، این دو رساله، اصل

اندیشه‌ی الاهیات عرفانی آریوپاغی را ارائه می‌دهد و دو رساله‌ی دیگر که پس از این به آنها اشاره خواهیم کرد، بسط بخش‌هایی از این دو رساله است.

رساله‌ی *اسمای الهی* دارای سیزده فصل، و مخاطب آن تیموتی کشیش،^{۲۶} از اصحاب پولس است. در فصل نخست، در مقدمه‌ای به هدف تدوین رساله، اخذ آموزه‌ی نام‌های الهی از *کتاب مقدس*، و نیز به این نکته اشاره می‌کند که هیچ‌کدام از نام‌های الهی که در *کتاب مقدس* آمده است، نمی‌توانند او را که بی‌نام است، معرفی کنند، بلکه این نام‌ها گونه‌ای از الاهیات نمادین است. در فصل دوم، به یگانگی خدا و تمایز او از دیگر امور، در فصل سوم به نگرش به ذات الهی، و در فصل چهارم به «خیر بودن» به مثابه‌ی نامی از نام‌های خدا می‌پردازد. در فصل پنجم، از خدا به مثابه‌ی وجود و سه مرتبه‌ی آن - هستی، حیات و علم - سخن می‌گوید و در فصل ششم نام «حیات خدا» را بررسی می‌کند. فصل هفتم به حکمت، عقلانیت و حقانیت خدا و در فصل هشتم، به بررسی «قدرت» خدا را می‌پردازد. فصل نهم به بررسی ارتباط خدا با مکان پرداخته، این بحث را پی می‌گیرد که چگونه می‌توان خدا را بزرگ یا کوچک خواند. موضوع فصل دهم، قدرت مطلق خدا و ارتباط خدا با زمان و امور قدیم، و موضوع فصل یازدهم، ارتباط خدا با آرامش است. در فصل دوازدهم نام‌های قدس الاقداس، ملک‌الملوک، رب الارباب و خدای خدایان را بحث می‌کند. سرانجام، فصل سیزدهم، کمال و یگانگی خدا توجه قرار می‌کند.^{۲۷}

در حقیقت، این اثر به مسئله‌ی زبان و معرفت دینی در برابر تعالی و فراباشندگی و تجلی خدا می‌پردازد. از نظر آریوپاغی مجعول، ذات الهی به خودی خود فراتر از وجود^{۲۸} است، لیکن خدا در همه چیز از این حیث که علت آن است، متجلی می‌شود؛ خدا هم کاملاً متعالی است و هم در همه چیز حضور دارد. این تناقض، اساس الاهیات سلبی و ایجابی آریوپاغی را تشکیل می‌دهد.

۲. *سلسله مراتب آسمانی*:^{۲۹} این رساله درباره طبیعت فرشتگان سخن می‌گوید و فرشتگان را به سه دسته سه‌تایی، تقسیم می‌کند. این سه دسته سه‌تایی عبارتند از: (۱) سرافیان،^{۳۰} کروبیان^{۳۱} و عرشیان؛^{۳۲} (۲) فرشتگان سیطره،^{۳۳} فرشتگان فضیلت و فرشتگان قدرت؛^{۳۴} (۳) فرشتگان صاحب امر،^{۳۵} فرشتگان مقرب^{۳۶} و فرشتگان عادی.^{۳۷} از این سه دسته فرشته، دسته سه‌تایی نخست، مستقیم و بی‌واسطه با خدا متحد می‌شوند و نور و معرفت خدا را به سلسله‌های پایین‌تر منتقل می‌کنند. همچنین، دسته سه‌تایی سوم، بر سلسله‌های انسانی اشراف دارند. سلسله مراتب آسمانی، میان سلسله مراتب کلیسایی و سلسله مراتب شریعت موسوی که سلسله مراتب کلیسایی جایگزین آن شده است، قرار دارد. این رساله پانزده فصل دارد.^{۳۷}

۳. *سلسله مراتب کلیسایی*:^{۳۸} آریوپاغي مجعول، در این رساله، کلیسا و سلسله مراتب آن را معرفی، و کلیسا را به مثابه تصویر جهان آسمانی معرفی می‌کند که همانند جهان آسمانی، سلسله مراتبی دارد. وی، برای کلیسا شش مرتبه در قالب دو دسته سه‌تایی معرفی می‌کند که عبارتند از: (۱) اسقفان، کشیشان و راهبان یا شماسان؛^{۳۹} (۲) راهبان، «گروه قدیسان خدا» و آنان که تطهیر یافته‌اند. آریوپاغي در این اثر همچنین از سه رسم و آیین کلیسایی بحث می‌کند که عبارتند از: تعمید، عشای ربانی و تأیید عضویت در کلیسا. همچنین برای نزدیک شدن به خدا یا زندگی روحانی، نیز سه راه ذکر می‌کند که عبارتند از: تطهیر گناهان، تنویر روحانی و اتحاد با خدا. وی درباره ارتباط و پیوند میان آن سه آیین و این سه طریق، معتقد است که تعمید همان آیین مقدس تشرف و تطهیر از گناه و وسیله تنویر روحانی است؛ مراسم عشای ربانی نیز هم نماد راز مسیحایی و هم نماد کمال «اتحاد و پیوند با خدای یگانه» است. در واقع، تأمل بر

معانی پنهان این سه آیین مقدس، فهم انسان را پاکیزه و نورانی می‌سازد و به یک بینش عقلی شبیه به بینش مقامات کلیسا منتهی می‌شود.^{۳۹}

۴. *الاهیات عرفانی*:^{۴۰} این رساله هم تکمیل‌کننده و هم تعالی‌بخش موضوع‌ها و محتوای رساله‌ی اسمای الاهی و دو رساله‌ی سلسله‌مراتب است. آریوپاگی در این رساله بر فراباشندگی و تعالی بنیادین ذات الاهی تأکید می‌ورزد و این تعالی را بر حسب «غیب» و «تحیر» شرح می‌دهد. اندیشه‌ی الاهیات عرفانی آریوپاگی که در هر چهار رساله‌ی او متبلور است، «سلبی‌ترین» الاهیات و خداشناسی را به تصویر می‌کشد. از این‌روی، در نهایت امر، با اینکه بر امکان اتحاد انسان با خدا و پیوستن به او و تجربه‌ی عرفانی تأکید می‌ورزد، الهیاتی سلبی از خدا ارائه می‌دهد.^{۴۱} در هر صورت، رساله‌ی *الاهیات عرفانی*، در مقایسه با سه رساله‌ی دیگر، به طرز مشهودی، مختصر و در عین حال، محوری است.

این رساله پنج فصل کوتاه دارد؛ در فصل نخست، به تبیین دو مفهوم حیاتی در الاهیات عرفانی می‌پردازد که عبارتند از «Unknowing» و «Darkness» که واژه‌ی نخست را «تحیر» و واژه‌ی دوم را «غیب» ترجمه کرده‌ایم. مقصود وی از «تحیر»، همان مفهوم و واژه‌ی یونانی agnostia است که معنای متعارف آن جهل و نادانی است؛ اما آریوپاگی هرگز این معنا را اراده نمی‌کند. معنای این واژه، در ارتباط با معنای واژه‌ی دوم فهم می‌شود که آن را به «غیب» ترجمه کرده‌ایم. واژه‌ی «darkness» به طور متعارف به معنای تاریکی و ظلمت است و مقصود آریوپاگی از این واژه، مقام تاریکی مطلق و غیب محض است. یعنی، مقام خدایی را مقام غیب مطلق می‌داند که در آن به اندیشه‌ی انسان هیچ راهی نیست. از اینجا است که وی از آن به تاریکی و غیب تعبیر می‌کند که عقل و اندیشه‌ی انسان، دچار حیرت می‌شود؛ هرچند انسان مجرب و طی طریق‌کرده، از راه تطهیر نفس، به همان مقام

نيز مي تواند راه يابد و به تعبير آريوپاغي، مي تواند در آن غوطه ور شود. به تعبير ديگر، انسان پاکيزه و آزموده، با تطهير نفس - از جمله تطهير نفس از تمام نيروهاي تعقلي خود - با او که کاملاً غير قابل شناخت و در «مقام غيب مطلق» است، متحد مي شود.

در فصل دوم، بر ضرورت همين اتحاد با خدا تاکيد مي ورزد و ميانه دو روش سلبي و اثباتي تفکيک مي نهد و به دو سير نزولي و صعودي انسان در خداشناسي اشاره مي کند که اولي مقام رسيدن به کثرت، و دومي مقام رسيدن به وحدت است. اين دو روش سلبي و اثباتي و نيز سير صعود و نزول انسان در خداشناسي، از مفاهيم بنيادين در فهم الاهيات سلبي و عرفاني آريوپاغي است. از نظر آريوپاغي، در روش اثباتي، سروکارمان با صفات خدا است. در اين روش، سير خود را از صفات کلي و اولي آغاز مي کنيم و با عبور از صفات مياني و ثانوي، و در نهايت به صفات خاص و نهايي مي رسيم. اما در روش سلبي و تجريدي که در الاهيات عرفاني مورد توجه است، سير را از مفاهيم خاص آغاز، و به مفاهيم کلي صعود مي کنيم تا به مفاهيم کلي و مقام «تخير» برسيم.

فصل سوم به بسط دو روش سلبي و اثباتي در رابطه با خدا مي پردازد و بر اين نکته تاکيد دارد که در روش اثباتي که رو به سقوط و نزول سير مي کنيم، مقام، مقام کثرت، و سخن بسيار است؛ اما در روش تجريدي، بايد به مرحله اي برسيم که به غيب مطلق دست يابيم و در نتيجه، بايد سکوت کنيم و ديگر هيچ نگوئيم؛ زيرا در آن مقام، مجذوب کسی هستيم که توصيف شدني نيست. آريوپاغي علت ايجاز رسالة الاهيات عرفاني، در مقايسه با ديگر رساله هاي خود را همين امر مي داند.

الاهيات ايجابي، بر عليت خداوند متمرکز مي شود و خدا را از طريق تجليات او مي شناسد. آريوپاغي، فرايند علي را از وحدت خدا پي مي گيرد و از مفاهيم يا

صور الاهی می‌گذرد و به سلسله‌مراتب کلیسایی می‌رسد که از رهگذر آن می‌توان به جهان محسوس رسید. بنابراین، وی در این باب سیر نزولی را طی می‌کند و در این سیر نزولی، انواع فزاینده‌ای از نام‌های الاهی در الاهیات ایجابی کشف می‌شود که از «خیر» یا «واحد» تا «خورشید» و «صخره» را در برمی‌گیرد. در برابر، الاهیات سلبی، سیر صعودی را طی می‌کند و جهان محسوس حرکت را آغاز می‌کند و با گذر از مفاهیم و اشکال، به یگانگی خدا می‌رسد. در این سیر صعودی، به غیب الاهی یا ظلمت و تاریکی مطلق می‌رسیم که در این مرحله هیچ نمی‌توان گفت و هیچ نمی‌توان دریافت. در فراباشندگی و تعالی خدا، او را حتی موجود و وجود نیز نمی‌توان گفت؛ زیرا شناخت در این مرحله امکان ندارد، بلکه خدا در این ساحت، بی‌نام است.

سه فصل پیش‌گفته، در حقیقت تبیین مقدمات نظریه الاهیات عرفانی سلبی را عهده‌دار است و چهار مفهوم «غیب»، «تحریر»، «الاهیات ایجابی و سیر نزولی» و «الاهیات سلبی و تجریدی و سیر صعودی» چهار عنصر اصلی و چهار استوانه خیمه الاهیات عرفانی آریوپاخی است. دو فصل چهارم و پنجم، مربوط به ارائه اصل نظریه و نتایج بحث است. در این دو فصل، با وجود اینکه بر نزدیکی خدا به اشیای محسوس و نامحسوس تأکید، و خدا علت تمام اشیای مادی و غیرمادی معرفی می‌شود، تأکید می‌شود که خدا خود نه مادی است و نه غیرمادی، نه محسوس است و نه نامحسوس. در فصل چهارم بر نزدیکی خدا و به امور حسی در عین حال جدایی او از این امور تأکید می‌شود. همچنین بر این موضوع اصرار می‌شود که خدا بی‌وجود، بی‌حیات، بی‌عقل و بی‌شعور نیست و در عین حال، جسم نیست و شکل و صورت و کیفیت و کمیت و وزن و زمان و مکان و... ندارد. در نتیجه، هر گونه تشابه میان خدا و موجودات مادی نفی می‌شود. آریوپاخی مجعول، در فصل پنجم، گام نهایی را بر می‌دارد و به تعبیر رودلف اتو،

خدا را بالکل دگر توصیف می‌کند. در این مرحله، خدا نه نفس است و نه عقل؛ نه خیال است و نه نظر؛ نه قادر است و نه قدرت؛ نه حیات است و نه حی؛ نه واحد است و نه وحدت؛ و... در این مرحله، هر حکمی از خدا نفی می‌شود و به غیب مطلق و یگانگی کامل او که خارج از تمام اثبات‌ها و نفی‌ها و تجربی‌ها است، اذعان می‌شود.

شارحان و مترجمان

چنانکه اشاره شد، آریوپاغي اصیل اهل یونان، و طبیعی است که زبان وی یونانی بود. همچنين آریوپاغي مجعول که خود را به نام ديونيسيوس آریوپاغي اصیل معرفی کرده است، رساله‌ها و نامه‌های خود را به زبان یونانی نگاشت. این آثار، به‌ویژه در کلیسای شرق پذیرفته شد و نخستین بار، سرگیوس،^{۴۲} پزشک بزرگ پیرو ارسطو، در اوایل قرن ششم آنها را به سریانی برگرداند و عالمان سوری در هفتم و هشتم بارها بر آنها حاشیه و شرح نگاشتند. اوج این شرح و تعلیقه‌ها در زمان سنت ماکسیموس معترف^{۴۳} (۵۸۰-۶۶۲م) در قرن هفتم و به دست وی انجام شد. ماکسیموس این آثار را بازنگری کرد و حاشیه‌های کوتاهی بر آنها نگاشت و آنها را تأیید کرد. از این پس، آثار آریوپاغي مجعول، در کلیسای شرق به مثابه آثاری اصیل از آریوپاغي اصیل پذیرفته شد و نفوذ بسیاری بر این کلیسا داشت. چنانکه در کلیسای غرب نخستین بار گریگوری کبیر^{۴۴} در حدود سال ۶۰۰ میلادی به این آثار استناد کرد و پاپ ادريان اول^{۴۵} نخستین بار در نامه به شارلماگنه،^{۴۶} عبارت‌هایی را از آن‌ها را نقل کرد.

در سال ۸۲۷ میلادی، مجموعه‌ای از این نوشته‌ها برای لوئیس اول،^{۴۷} پسر شارلماگنه، ارسال شد و وی آنها را به صومعه سنت دنیس،^{۴۸} در نزدیکی پاریس مرجوع کرد. در این صومعه، در یک خلطِ ناآگاهانه یا طراحی شده، ديونيسيوس آریوپاغي با سنت دنیس شهید، قدیس برجسته پاریس^{۴۹}

یکی دانسته شد و این امر، علاقه وافری را به این آثار ایجاد کرد. به ویژه آنکه گفته می‌شد ورود این آثار، با شفای اعجاز‌آمیز و ناگهانی نوزده بیمار از بیماری‌های مختلف همزمان شده بود! از سویی دیگر، زبان این آثار، یونانی دشوار بود و می‌بایست که ساده‌تر یا ترجمه شود. از این‌روی، ایت هیلدوئن^{۵۰} این وظیفه را عهده‌دار شد؛ اما دانش ناکافی یونانی او باعث نافرجامی این امر شد. در سلطنت چالرز کچل^{۵۱} (۸۴۳ - ۸۷۶م)، جان اسکوتوس اریگینا،^{۵۲} دانشمند برجسته ایرلندی، از سوی مقام سلطنتی دستور یافت آثار دیونسیوس را به لاتین ترجمه کند. او نه تنها این اثر را به لاتین ترجمه کرد، بلکه اثری مستقل را نیز به نگارش درآورد که با دیدگاه‌های دیونسیوس اشباع شده بود و بر نسل‌های بعدی نفوذی فراوان داشت.^{۵۳}

در اواخر قرن نوزده، یعنی در سال ۱۸۹۴ میلادی، اولین ترجمه انگلیسی از دو رساله *سلسله مراتب آسمانی و سلسله مراتب کلیسایی* آریوپاخی به قلم روحانی جان پارکر^{۵۴} ترجمه، و در لندن منتشر شد. همین شخص دو رساله *اسمای الاهی* و *الاهیات عرفانی* و نامه‌ها و دعای عشای ربانی و اعتراض‌نامه آریوپاخی را نیز به انگلیسی ترجمه و به همراه دو رساله قبلی در دو بخش، با عنوان آثار دیونسیوس آریوپاخی - بخش اول (*اسمای الاهی و الاهیات عرفانی و نامه‌ها و...*) و بخش دوم (*سلسله مراتب آسمانی و سلسله مراتب کلیسایی*) - منتشر کرد که بخش اول در سال ۱۸۹۷ میلادی و بخش دوم در سال ۱۸۹۹ میلادی منتشر شده است. چنین به نظر می‌رسد که روحانی جان پارکر در زمان چاپ اول دو رساله‌ای که در سال ۱۸۹۴ منتشر کرد، متوجه نبود یا نمی‌خواست به این نکته توجه کند که این رساله‌ها از دیونسیوس اصلی نیست و به همین دلیل، در مقدمه‌ای که بر این دو رساله نگاشته است، بدون اشاره به مجعول بودن آریوپاخی، در چند صفحه زندگی‌نامه‌ای از دیونسیوس آریوپاخی اصلی را درج

کرده، و چنین تصور کرده است که نویسنده این رساله‌ها، همان آریوپاغي اصلی است.^{۵۵}

در هر حال، در قرن اخير، ترجمه‌های مختلفی از این آثار به زبان انگلیسی، آلمانی، روسی و فرانسه وجود دارد که برخی از آنها از طریق شبکه اینترنت قابل دسترسی است.^{۵۶}

اثرپذيريها و اثرگذاريها

اکنون، این دو پرسش مطرح است که آرا و آثار آریوپاغي از چه منبع یا منابعی اثر پذیرفته و تا چه میزان اثرگذار بوده است. بررسی تفصیلی این دو پرسش، نیازمند تسلط بر زبان یونانی و لاتین و دسترسی به نسخه‌های اصلی این آثار است که هر دو از توان نگارنده بیرون است. اما در حد گزارش اجمالی از نویسندگانی که آن دو مقدمه برای‌شان مهیا بوده است، در اینجا به این دو پرسش می‌پردازیم.

برای پاسخ به پرسش نخست، باید گفت آثار و دیدگاه‌های آریوپاغي به شدت از پروکلیوس، فیلسوف نوافلاطونی قرن پنجم متأثر است و حتی بسیاری احتمال داده‌اند که آریوپاغي مجعول شاگرد پروکلیوس یا به احتمال بیشتر شاگرد جانشین دوم پروکلیوس و آخرین مدرس مدرسه آتن، داماسیوس بوده است.^{۵۷} بنابراین، به شدت متأثر از مکتب نوافلاطونی است؛ تا آنجا که برخی گفته‌اند اساساً این آثار به قصد متحد ساختن فلسفه نوافلاطونی با الهیات و تجربه عرفانی مسیحی نگاشته شده است.^{۵۸} پس، دست کم نمی‌توان در این امر تردید کرد که نویسنده این آثار، از مکتب نوافلاطونی متأثر بوده است؛^{۵۹} اما اینکه این آثار دقیقاً با فلسفه نوافلاطونی و الهیات مسیحی چه ارتباطی دارد، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. به گزارش تونی لین، برخی بر این باورند که وی فقط بر فلسفه نوافلاطونی روکشی از مسیحیت کشیده است و در اساس، این فلسفه را

تعلیم می‌دهد. برخی دیگر، معتقدند وی به شکلی موفقیت‌آمیز با مفاهیم فلسفه نوافلاطونی، حقیقت ایمان مسیحی را تعلیم می‌دهد. باور برخی دیگر این است که آموزه‌های وی، کنار هم نهادن عناصر مسیحیت و فلسفه نوافلاطونی به گونه‌ای ناموفق است.^{۶۰}

در پاسخ به مسئله دوم، گفتنی است این آثار بسیار پرنفوذ و اثرگذار بوده‌اند. هرچند در آغاز، اصالت این آثار با تردید مواجه شد، به زودی به مثابه آثاری اصیل بدان‌ها توجه شد. این توجه در دو مقطع از تاریخ مسیحی اوج بیشتری گرفت؛ یکی در قرن هفتم، زمانی که ماکسیموس معترف، این آثار را ویرایش کرده و شرح‌هایی بر آنها نگاشت و محتوای آنها را تأیید کرد. در این مقطع تاریخی، این آثار در سنت کلیسای شرقی که ماکسیموس به آن تعلق داشت، بیشتر مقبولیت یافت. آغاز دومین نقطه اوج مقبولیت و اثرگذاری این آثار به قرن نهم باز می‌گردد که این آثار در سال ۸۲۷ میلادی به صومعه سنت دنیس در نزدیکی پاریس رسید و ارباب آن صومعه، نویسنده را با سنت دنیس یا سنت دیونسیوس شهید خلط کردند و حدود دو دهه بعد از آن، جان اسکوتوس اریگینا آن را به لاتین ترجمه، و کتابی مستقلی نیز بر اساس آن تألیف کرد. از آن زمان، این آثار در کلیسای غربی نیز با مقبولیت بسیاری مواجه گردید؛ به ویژه در نیمه دوم قرون وسطی و تا آغاز رنسانس که اصالت این آثار با تردید مواجه شد، نفوذ آنها بر کلیسای شرق و غرب کاملاً سیطره داشت. براساس گزارش رفوز جونز از زبان یکی از نویسندگان، *کلیات الاهیات*^{۶۱} توماس آکویناس^{۶۲} (۱۲۲۵-۱۲۷۴م) چیزی نیست جز کندویی عسل که در سلول‌های آن، وی عسلی را ذخیره کرده است از نوشته‌های دیونسیوس گرد آورده است و دیونسیوس به نان - عسلی مبدل شده است که عارفان بزرگ از آن تغذیه می‌کنند.^{۶۳}

نتیجه اینکه آریوپاغي مجعول در قرون وسطی در زمینه‌های متفاوتی، به ویژه درباره سلسله‌مراتب فرشتگان، آیین‌های مقدس و تفکر نمادین اثرگذار بوده است و می‌توان گفت همه سلسله‌الاهیات و معنویت لاتینی از وی متأثر بوده است؛ چنانکه آثار وی منبع عمده متفکرانی چون جان اسکوتوس اریگینا، آلبرت کبیر^{۶۴} (۱۱۹۳-۱۲۸۰)، توماس آکویناس و یوحنا صلیبی^{۶۵} (۱۵۴۲-۱۵۹۱م) بوده است؛ به گونه‌ای که برخی همچون یوحنا صلیبی از وی با لقب «دیونسیوس الاهی»^{۶۶} یاد می‌کرده‌اند.^{۶۷}

متن رسالة الاهیات عرفانی آریوپاغي

ترجمه فارسی‌ای که اکنون از رسالة الاهیات عرفانی دیونسیوس آریوپاغي پیش‌رو است، بر اساس ترجمه انگلیسی از متن اصلی یونانی است که ویراستاران معبد حکمت^{۶۸} در انگلستان آن‌را ترجمه کرده‌اند و همراه با تعلیقه‌ای، در سال ۱۹۲۳ میلادی از سوی همان معبد حکمت منتشر شده است.^{۶۹} در ترجمه فارسی، افزون بر ترجمه انگلیسی مذکور، از ترجمه‌های انگلیسی دیگری، از جمله ترجمه روحانی جان پارکر (۱۸۹۷) نیز استفاده شده است؛ اما با توجه به اهمیت، اعتبار و وزن بودن ترجمه نخست (۱۹۲۳)، آن را محور قرار داده‌ایم.

غیب الوهي چیست؟

الوهیت ثلاثی آسمانی که ورای تمام جوهرها، دانش‌ها و خیرها، و راهنمای مسیحیان به حکمت ذات اله است، ما را مستقیم به اوج نهایی معرفت عرفانی‌ات که دست‌نیافتنی‌ترین، نورانی‌ترین و والاترین است، هدایت کن؛ آنجا که رازهای ناب و مطلق و ابدی خدانشناسی در پس پرده تیرگی چشم‌گیر «سکوت» اسرارآمیز مستورند و تمام درخشندگی‌ها را با عمق «تاریکی» شان تحت‌الشعاع

قرار می‌دهند و عقول کورمان را از روشنی بالکل ناملموس و نامشهود جلالی که بر تمام زیبایی‌ها پیشی گرفته است، پر می‌سازند.

پس، بگذار تقاضایم همین باشد؛ اما تو ای تیموتی عزیز! با پیشه‌ساختن مداوم مراقبه عرفانی، حواس ظاهر و کارهای عقلی و تمام امور محسوس و عقلی و تمام اشیا در جهان موجود و ناموجود را پشت سر بگذار تا شاید با تحیر،^{۷۰} تا آنجا که ممکن است به سوی اتحاد «با همو که فراتر از هر موجود و هر معرفتی است»، رهنمون شوی؛ چراکه با خلسه و وجدی مداوم و بی‌قیدوشرط و ناب از خود و همه چیز، خواهی توانست به اوج، پرواز کنی و از رهگذر گذر کامل و مطلق از نفس،^{۷۱} به تشعشع فراجسمانی^{۷۲} «غیب الاهی»^{۷۳} صعود کنی.

اما این امور بر روی ناآزمودگان گشوده نیست. مقصودم از ناآزمودگان آنانی است که به موضوع‌های تفکر انسانی تعلق خاطر دارند و بر این اعتقادند که فراتر از آن، «واقعیتی فراجسمانی»^{۷۴} وجود ندارد و بر این پندارند که آنان با فهم خود می‌توانند «او» که «ظلمت»^{۷۵} را جایگاه سری خود قرار داده است، بشناسند. اگر اصول «رازهای» الاهی^{۷۶} فراتر از فهم آنان است، درباره دیگرانی که هنوز نامستعدتر از آنانند، چه باید گفت؛ همانان که «علت اولای» متعالی همه چیز^{۷۷} را با خصوصیات برگرفته از پایین‌ترین نظام موجودات وصف می‌کنند؛ حال آنکه منکر این امرند که «او» گونه‌ای فراتر از تصوراتی است که آنان از روی طرح‌های گوناگون به تصویر کشیده‌اند. در حالی که آنان باید مقرر باشند که «او» در همان حین که از تمام ویژگی‌های مثبت عالم (از این جهت که علت کل^{۷۸} است) برخوردار است، در عین حال، به معنایی دقیق‌تر، «او» این ویژگی‌ها را ندارد؛ زیرا او از همه متعالی است. بدین دلیل، میان این نفی و اثبات‌ها تناقضی نیست؛ زیرا او بر تمام مفاهیم حاکی از فقدان، مقدم، و ورای تمام تمایزهای مثبت و منفی است.

از این روی، حضرت بارتولومو^{۷۹} تأکید دارد که علم الاهی هم وسیع و هم محدود است و اینکه انجیل هم بزرگ و هم کوتاه است. مقصود او از این سخن آن بود که «علت مُنعم» همه چیز،^{۸۰} سخنورترین^{۸۱} است. با این وصف، کلمات معدودی ابراز می‌دارد، یا اینکه کاملاً خاموش است؛ زیرا نه کلام (بشری) دارد و نه فهم (انسانی)؛ چون او به طور فراجسمانی فراتر از آفریدگان قرار دارد و «خود» را با «حقیقت» عریان خود،^{۸۲} تنها به آنانی منکشف می‌سازد که از تمام آنچه که خالص و ناخالص است، فرا روند و بر بالای بلندترین فرازهای امور قدسی متصاعد گردند؛ همان‌ها که تمام گفتارهای آسمانی و صوت و نور الاهی را پشت سر گذارده و به درون «غیب» غوطه‌ورند؛ غیبی که به گفته کتاب مقدس، همان «یگانه» ای که ورای همه چیز است، حقیقتاً در آن غیب استقرار دارد.

بی دلیل نیست که به حضرت موسی^{۸۳} فرمان داده شد که اول خود را پاکیزه سازد و سپس از کسانی که خود را پاکیزه نکرده‌اند، فاصله گیرد، و پس از کمال پاکیزگی، کرناهای چندصوتی را شنید و انوار عدیده‌ای را دید که با شعاع‌های ناب و گوناگون جریان داشتند و وی از آن پس، با گروه عالمان دینی منتخب،^{۸۴} از مردم جدا شد و به سوی قلّه عروج الاهی پیش رفت. با این وصف، او به «حضور خود خدا» نایل نشد؛ موسی خدا را ندید (چرا که او دیدنی نیست)، بلکه مقامی را دید که خدا در آن منزل داشت؛ این همان چیزی است که بر آن تأکید دارم که الوهی‌ترین و عالی‌ترین اموری که با ابصار رؤیت می‌شوند و در خیال اندیشیده می‌شوند، چیزی نیستند جز جلوه‌های نمادین آن چیزهایی که مستقیماً پایین‌تر از او است که فوق همه است. «حضور» نامحدود او از رهگذر همین امور، بر آن بلندای «مقامات قدسی او»^{۸۵} متجلی می‌شود؛ آن‌گاه «آن حضور»، حتی از آنچه که دیده می‌شود و می‌بیند، سرریز می‌کند و عارف را به درون غیب تحیر غوطه‌ور می‌سازد. این امر زمانی است که کل کمال فهم، از پای در می‌آید و عارف

به آنچه که تمام و کمال نادیدنی و الاهی است، [دل] بسته، و مجذوب «کسی» می شود که ورای همه است، و نه مجذوب هیچ کس دیگر، و از رهگذر تعطیل تمام نیروهای تعقلی خود، با تمام توان، با «او» که بالکل غیرقابل شناخت است، متحد می شود. بنابراین، با شناخت هیچ، «آن چیزی» را می شناسد که ورای دانش اوست.

ضرورت اتحاد با او و ستایش او که علت همه و فوق همه است

دعا می کنیم که به این «غیب» که ورای نور است، برسیم و بدون دیدن و شناختن، چیزی را بنگریم و بشناسیم که فوق دیدن و شناختن است. این امر از رهگذر فهم این امر میسر است که با ندیدن و نشناختن، به بصیرت و شناخت راستین دست می یابیم. بنابراین، به طور فراجسمانی، او را که فراجسمانی^{۸۶} است، با تجرید از ذات تمام اشیا، ستایش می کنیم؛ درست همان گونه که حکاکان تندیزی را با حکاکی از دل سنگ مرمر بیرون می کشند و تمام مواد اطراف را که مانع دیدن آن چیزی می شوند که در دل سنگ پنهان است، تجرید می کنند و کنار می زنند و با آن تجرید، زیبایی نهان آن را آشکار می کنند.

لازم است این روش سلبی تجرید^{۸۷} را از روش اثباتی تثبیت که در آن با صفات الاهی^{۸۸} سروکار داریم، تشخیص دهیم؛ زیرا با این صفات، ما از صفات کلی و اولی آغاز می کنیم و از صفات میانی و ثانوی عبور می کنیم و به صفات خاص و نهایی می رسیم؛ اما اکنون از مفاهیم خاص، به مفاهیم کلی صعود، و تمام صفات را تجرید کرده ایم تا شاید بی پرده، آن «تحریری» را که تحت تمام امور شناخته شده و قابل شناخت پوشیده است، بشناسیم و تأمل بر «غیب» فراجسمانی را آغاز کنیم که با همه نوری که در موجودات است، پنهان گشته است.

نفي و اثباتها در ارتباط با خدا چیست؟
 در [رسالة] خطوط کلی الاهیات^{۸۹} تعبیر اصلی اثباتی درباره خدا را بیان کرده و نشان داده‌ایم «ذات قدسی خدا» به چه معنا «یک»، و به چه معنا «سه» است؛ چه چیزی در ذات قدسی خدا موجود است؛ که «اب» خوانده می‌شود، چه چیزی «ابن» است و مقصود از «روح» چیست؛ چگونه از «خیر» نامخلوق و نامشهود، تشعشعات کامل و مبارک خیربودنش نشئت می‌گیرد و در عین حال، به طور پایداری، هم در درون «منشأ» شان و هم در درون خودشان، و در یکدیگر «یکی» می‌مانند و در ابدیت عملی که از آن نشئت می‌گیرند، شریکند؛ چگونه عیسای فراجسمانی در وضعیتی جسمانی قدم می‌نهد که در آن حقایق ماهیت انسانی شکل می‌گیرد؛ همچنین دیگر موضوع‌هایی که در کتاب مقدس معلوم شده است، در همان جا (در [رسالة] خطوط کلی الاهیات) شرح داده شده است.

در رساله اسمای الاهی^{۹۰} نیز به معنای عنوان‌هایی همچون «خیر»، «وجود»، «حیات»، «حکمت»، «قدرت»، و دیگر اسمای اینچنینی که به خدا نسبت داده می‌شود، توجه شده است. افزون بر این، در الاهیات نمادین^{۹۱} به بررسی عنوان‌های تشبیهی^{۹۲} پرداخته‌ایم. را که از جهان محسوس اخذ شده و به ذات الاهی نسبت داده می‌شود، همچنین اینکه مقصود از تصورات مادی و جسمانی که از خدا می‌سازیم، یا [مقصود از] کارکردها و ابزارهای کاری که به او نسبت می‌دهیم، چیست؛ مکان‌هایی که «او» در آنها منزل می‌گزیند و جامه‌ای که «او» با آن آراسته می‌گردد، چیستند؛ مقصود از غضب،^{۹۳} اندوه و خشم خدا، یا مقصود از مخموری الاهی^{۹۴} چیست؛ مقصود از سوگندها و تهدیدهای خدا و مقصود از خواب و بیداری او چیست، و تمام تعبیر نمادین و قدسی [مربوط به خدا]. مشاهده خواهد شد که چه قدر تعبیر اخیر از تعبیر نخست، دور است؛ زیرا آموزه‌های الاهیات و شرح و بسط اسمای الاهی، باید مختصرتر از الاهیات

نمادین باشد؛ زیرا هر قدر در تأمل به درجات بالاتری صعود کنیم، تعبیرهایمان از آنچه کاملاً قابل فهم است، محدودتر می‌شود؛ چنان‌که اینک که در درون «غیب الاهی» که فوق عقل است، غوطه‌وریم، نه تنها فقط به ایجاز در سخن، بلکه حتی به سوی خاموشی مطلق از افکار و اقوال سیر می‌کنیم. از این‌روی، در گفتار پیشین، تأملاتمان از عالی‌ترین به نازل‌ترین تنزل می‌یافت. در حالی که شمار فزاینده‌ای از مفاهیم را دربرمی‌گرفت که در هر مرحله از نزول، فزونی می‌یافت؛ لیکن در گفتار کنونی، ما از پایین به سوی آنچه که عالی‌ترین است، صعود می‌کنیم و بر حسب درجه تعالی، سخن‌مان مهار می‌شود؛ تا آنجا که با تحقق صعود کامل، کاملاً ساکت خواهیم شد؛ زیرا مجذوب کسی هستیم که کاملاً توصیف‌نشدنی است. اما، خواهی پرسید چرا روش اثباتی از عالی‌ترین توصیف‌ها، و روش سلبی با پایین‌ترین تجربدها آغاز می‌شود؟ علت این است که هنگام اثبات هستی^{۹۵} «آنچه» که بالاتر از تمام اثبات‌هاست، ضرورتاً باید از صفاتی شروع کنیم که نزدیک‌ترین ارتباط را با «او» دارند و دیگر اثبات‌ها مبتنی بر آن است؛ اما آن‌گاه که روش سلبی را پی می‌گیریم تا به «آن چیزی» برسیم که ورای تمام تجربدهاست، باید از استعمال نفی‌هایمان نسبت به اموری شروع کنیم که از «او» دورترینند؛ زیرا اثبات اینکه خدا حیات و خیر است، راست‌تر از این نیست که او هوا یا سنگ است. آیا نباید ما ویژگی‌های مخموری و خشم را با تأکیدی بیشتر از استعمال فکر و نطق انسانی، از «او» نفی کنیم؟

اینکه «او» که «علت» سرآمد تمام اموری است که به طور حسی درک می‌شوند، خودش هیچ‌کدام از آن امور نیست

پس ما معتقدیم که علت کلی و متعالی تمام اشیا، نه بدون وجود است و نه بدون حیات و بدون عقل یا شعور؛ نه او جسم است، نه شکل و شمایل، کیفیت، کمیت یا وزنی دارد، و نه وجودی فضاگیر و محسوس یا ملموس. او حس‌شدنی و

ادراک‌شدنی نیست و محل هیچ‌گونه عزل یا خلع قرار نمی‌گیرد یا از هیچ رنج زمینی اثر نمی‌پذیرد و نه آثار علل و حوادث مادی او را تضعیف می‌کند. او به هیچ نوری مفتخر نیست. او به هیچ دگرگونی، فساد، تجزیه، محرومیت یا تحول مبتلا نمی‌شود و هیچ کدام از این امور را نمی‌توان به او نسبت داد یا با او یکسان انگاشت.

اینکه «او» که «علت» سرآمد تمام اموری است که به طور عقلي درک می‌شوند، خودش هیچ کدام از آن امور نیست

در حالی که به بالاتر صعود می‌کنیم، معتقدیم که او نه نفس است و نه عقل، نه خیال، نظر، و عاقله، فاهمه دارد و نه می‌توان او را بیان یا فهم کرد؛ زیرا نه عدد است و نه مقام؛ نه بزرگی است و نه کوچکی؛ نه برابری است و نه نابرابری؛ نه شباهت است و نه بی‌شباهتی؛ نه ایستاده است و نه در حرکت و نه در استراحت؛ نه قدرت دارد و نه قدرت است و نه نور؛ نه زندگی می‌کند و نه زنده است؛ او نه جوهر است، نه ابدیت و نه زمان و نه متعلق تماس عقلی؛ نه علم است و نه حقیقت، نه ملکوت و نه حکمت؛ نه واحد است و نه وحدت؛ نه الوهیت است و نه خیریت؛ نه روح است بر حسب فهم ما و نه ابن است و نه اب؛ و نه هیچ چیز دیگری که برای ما یا برای هر موجود دیگری از موجوداتی که هستند و نیستند، معلوم و شناخته است؛ نه همان چیزی است که هر چیزی او را [به آن] می‌شناسد و نه او موجودات را مطابق شناخت مرسوم می‌شناسد؛ عاقله را نه توان رسیدن به او است، نه نام‌گذاشتن او و نه شناختن او؛ او نه نور است و نه ظلمت، نه کذب و نه صدق، و نه هیچ اثبات و نفی‌ای را می‌توان درباره‌اش به کار بست؛ گرچه شاید امور پایین‌تر از او را اثبات یا رد کنیم، نمی‌توان او رد یا اثبات کرد؛ زیرا «علت» کامل مطلق و یگانه تمام اشیا، از تمام اثبات‌ها متعالی است و برجستگی

ساده ذات مطلق او^{۹۶} خارج از تمام نفی‌ها و تجریدها و رها از هر محدودیت و ورای همه آنهاست.

پی‌نوشتها

- ۱ . McIntosh, A. Mark, *Mystical Theology*, p. 39.
- ۲ . see Poulain, Augustin, "Mystical Theology" in *The Catholic Encyclopedia*, Vol. 14, New York: Robert Appleton Company, 1912. at: <http://www.newadvent.org/cathen/14621a.htm>.
- ۳ . رک. اولین اندر هیل، عارفان مسیحی، ص ۴۰ به بعد.
- ۴ . Pseudo-Dionysius the Areopagite
- ۵ . Areopagus
- ۶ . لیکن چند نفر بدو پیوسته ایمان آوردند که از جمله ایشان دیونیسوس آریوپاگی بود و زنی که دامرس نام داشت و بعضی دیگر با ایشان (اعمال رسولان ۱۷: ۳۴). برای آشنایی بیشتر با آریوپاگی اصلی، رک.
- Rev. John Parker, *The Celestial and Ecclesiastical Hierarchy*, introduction, p. 1-14.
- ۷ . See Rufus M. Jones, *Studies in Mystical Religion*, p. 98; "Dionysius the Areopagite" in *Britannica Encyclopedia of World Religions*, p. 296.
- ۸ . monophysite
- ۹ . Severians
- ۱۰ . Rufus M. Jones, *Ibid.*
- ۱۱ . Lorenzo Valla
- ۱۲ . Erasmus
- ۱۳ . Joseph Stiglmayr
- ۱۴ . Hugo Koch
- ۱۵ . Proclus
- ۱۶ . See Donald F. Duclow, "Dionysius the Areopagite", in Lindsay Jones (ed.) Thomson Gale *Encyclopedia of Religion*, vol. 4, p. 2355; "Dionysius the Areopagite" in *Britannica Encyclopedia of World Religions*, p. 296;

تونی لین، تاریخ تفکر مسیحی، ترجمه روبرت آسریان، ص ۱۱۲.

۱۷ . Damascius

۱۸ . Rufus M. Jones, Ibid, p. 100.

۱۹ . McIntosh, A. Mark, Ibid, p. 45.

۲۰ . Rev. John Parker, M.A., The Works of Dionysius The Areopagite: Part I. Divine Names, Mystic Theology, Letters, &c, p. 141-182

۲۱ . Symbolical Theology

۲۲ . Theological Outlines

۲۳ . ترجمه انگلیسی متن نامه‌های او را می‌توان در اثر زیر یافت:

Rev. John Parker, M.A., The Works of Dionysius The Areopagite: Part I. Divine Names, Mystic Theology, Letters, &c, p. 141-182.

۲۴ . ترجمه انگلیسی متن دعا در صفحات ۱۸۷-۲۰۱ و ترجمه انگلیسی متن اعتراض‌نامه در صفحات ۲۰۲-۲۰۸ همان اثر پیشین موجود است.

۲۵ . Divine Names

۲۶ . Presbyter Timothy

۲۷ . برای ترجمه انگلیسی این رساله رک.

C.E. Rolt, Dionysius the Areopagite: On the Divine Names and the Mystical Theology, p. 32-117; Rev. John Parker, M.A., The Works of Dionysius The Areopagite: Part I. Divine Names, Mystic Theology, Letters, &c, p. 1-127.

۲۸ . huperousios

۲۹ . Celestial Hierarchy

۳۰ . seraphim

۳۱ . cherubim

۳۲ . thrones

۳۳ . dominations

۳۴ . principalities

۳۵ . archangels

۳۶ . angels

۳۷ . برای ترجمه انگلیسی متن این رساله رک.

Rev. John Parker, M.A., The Works of Dionysius The Areopagite: Part II. The Heavenly Hierarchy & The Ecclesiastical Hierarchy, p. 1-66.

۳۸ . Ecclesiastical Hierarchy

۳۹ . برای ترجمه انگلیسی متن این رساله رک.

Rev. John Parker, M.A., The Works of Dionysius The Areopagite: Part II. The Heavenly Hierarchy & The Ecclesiastical Hierarchy, p. 67-162.

۴۰ . Mystical Theology

۴۱. البته باید توجه داشت که الاهیات عرفانی در کل، گرایش به نفسی دارد. از همین روی، در مواقع بسیاری، از الاهیات عرفانی، به الاهیات سلبی تعبیر می‌شود. در همین راستا، در دائره المعارف الاهیات مسیحی، مدخل الاهیات عرفانی به الاهیات سلبی ارجاع داده شده و در ذیل آن به بحث پرداخته شده است.

see Jean-yves Lacoste (ed.), *Encyclopedia of Christian Theology*, V. 2, pp. 1081 and 1109-1113.

۴۲. Sergius

۴۳. Saint Maximus the Confessor: شرح حال و نقش وی را بنگرید در:

"Maximus the Confessor, Saint", in *Britannica Encyclopedia of World Religions*, 702.

۴۴. Gregory the Great

۴۵. Pope Adrian I.

۴۶. Charlemagne

۴۷. Louis I.

۴۸. the Abbey of St Denis

۴۹. St. Dionysius, or St. Denis, the martyr and patron saint of Paris

۵۰. the Abbot, Hilduin

۵۱. Charles the Bald

۵۲. John Scotus Erigena

۵۳. Rufus M. Jones, *Ibid*, pp.99-100.

۵۴. Rev. John Parker

۵۵. Rev. John Parker, *The Celestial and Ecclesiastical Hierarchy*, introduction, p. 1-14.

۵۶. برای اطلاع از فهرست برخی نسخه‌ها، تصحیح‌ها و ترجمه‌های انگلیسی آثار آریوپاچی، رک.

Donald F. Duclow, *Ibid*, p. 2355.

۵۷. Rufus M. Jones, p. 100; "Dionysius the Areopagite", in *Britannica Encyclopedia of World Religions*, p. 296; Donald F. Duclow, *Ibid*, p. 2354.

۵۸. "Dionysius the Areopagite", in *Britannica Encyclopedia of World Religions*, p. 296;

۵۹. C.E. Rolt, *Ibid*, p. 4.

۶۰. تونی لین، *تاریخ تفکر مسیحی*، ص ۱۱۳.

۶۱. Summa Theologiae

۶۲. Thomas Aquinas

۶۳. Rufus M. Jones, p. 100; C.E. Rolt, *Ibid*, p. 4-5;

همچنین رک. تونی لین، *تاریخ تفکر مسیحی*، ص ۱۱۵.

۶۴. Albertus Magnus

۶۵. John of the Cross

۶۶. the "divine Dionysius."

۶۷. Donald F. Duclow, *Ibid*, p. 2355.

٦٨ . THE SHRINE OF WISDOM. قابل ذکر است که معبد حکمت، بخش انتشاراتی شرکت فینتری (Fintry Trust) است.

٦٩ . این ترجمه، همراه با ترجمه رساله سلسله مراتب آسمانی در سال ١٩٤٩ و ویرایش دوم آن در سال ١٩٦٥ و ویرایش سوم در سال ٢٠٠٤ از سوی همان معبد حکمت منتشر شده است و متن آن نیز در سایت این مجموعه، به آدرس www.shrineofwisdom.org.uk قابل دسترسی است.

- ٧٠ . unknowing
- ٧١ . self-abnegation
- ٧٢ . the super-essential Radiance
- ٧٣ . Divine Darkness
- ٧٤ . super-essential Reality
- ٧٥ . Darkness
- ٧٦ . the divine Mysteries
- ٧٧ . the transcendental First Cause of all
- ٧٨ . the Universal Cause
- ٧٩ . the blessed Bartholomew
- ٨٠ . the beneficent Cause of all
- ٨١ . most eloquent
- ٨٢ . His naked Truth
- ٨٣ . the blessed Moses
- ٨٤ . the elect priests
- ٨٥ . heights of His Holy Places
- ٨٦ . super-essential
- ٨٧ . negative method of abstraction
- ٨٨ . the Divine Attributes
- ٨٩ . Theological Outlines
- ٩٠ . Divine Names
- ٩١ . Symbolical Theology
- ٩٢ . metaphorical
- ٩٣ . anger
- ٩٤ . the divine inebriation
- ٩٥ . subsistence
- ٩٦ . the simple pre-eminence of His absolute nature

منابع

- اولین آندر هیل، *عارفان مسیحی*، ترجمه احمد رضا مؤیدی و حمید موحدیان، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۳.
- تونی لین، *تاریخ تفکر مسیحی*، ترجمه روبرت آسریان، تهران، فرزانه، ۱۳۸۰.
- "Dionysius the Areopagite" in Jacob E. Safra (ed.) *Britannica Encyclopedia of World Religions*, (London: Encyclopaedia Britannica, Inc., 2006).
- "Maximus the Confessor, Saint", in Jacob E. Safra (ed.) *Britannica Encyclopedia of World Religions*, (London: Encyclopaedia Britannica, Inc., 2006).
- Clarence Edwin Rolt, *Dionysius the Areopagite: On the Divine Names and the Mystical Theology*, (Montana, USA: Kessinger Publishing Company, 1920).
- McIntosh, A. Mark, *Mystical Theology*, (Massachusetts: USA, Blackwell, 1999).
- Poulain, Augustin, "Mystical Theology" in *The Catholic Encyclopedia*, Vol. 14, New York: Robert Appleton Company, 1912. at <<http://www.newadvent.org/cathen/14621a.htm>>.
- Rev. John Parker (ed. & tr.), *The Celestial and Ecclesiastical Hierarchy of Dionysius The Areopagite*, (London: Skeffington & Son, 1894).
- Rev. John Parker, M.A. (ed. & tr.), *The Works of Dionysius The Areopagite: Part I. Divine Names, Mystic Theology, Letters, &c*, (London: James Parker and Co., 1897).
- Rev. John Parker, M.A. (ed. & tr.), *The Works of Dionysius The Areopagite: Part II. The Heavenly Hierarchy & The Ecclesiastical Hierarchy*, (London: James Parker and Co., 1899).
- Rufus M. Jones, *Studies in Mystical Religion*, (London: Macmillan and Co., 1909).
- Ysabel De Andia, "Negative Theology", in Jean-Yves Lacoste (ed.), *Encyclopedia of Christian Theology*, V. 2, (New York & London: Routledge, 2005).
- Donald F. Duclow, "Dionysius the Areopagite", in Lindsay Jones (ed.), *Thomson Gale Encyclopedia of Religion*, 2nd Edition, vol. 4, (New York: Thomson Gale Corporation, 2005).

ابراهیم علیه السلام و خاندانش در تورات و قرآن

محمدحسین طاهری*

چکیده :

اهمیت حضرت ابراهیم علیه السلام و فرزندان ایشان در ادیان ابراهیمی بر کسی پوشیده نیست. از این روی، هر یک را ادیان توحیدی یهودیت، مسیحیت و اسلام بر اساس کتاب آسمانی خود، می‌کوشد ارتباط خود با این بزرگواران را نشان دهد. شناخت شخصیت این انبیا در تورات و قرآن می‌تواند بهترین ابزار برای آشنایی با این اشخاص و آن ادیان باشد و بهترین موضوع را در مطالعات بین ادیانی ترسیم کند. این مقاله با بررسی ویژگی‌های این بزرگواران در تورات و قرآن، سعی دارد در این راه قدمی بردارد و شباهت‌ها و تفاوت‌های نگاه تورات و قرآن به این انبیای الهی را برشمارد. کلیدواژه‌ها: ابراهیم، آل ابراهیم، موسی، تورات، قرآن.

* دانشجوی دکترای ادیان و عرفان مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی قدس سره دریافت: ۸۸/۹/۲۴ - پذیرش: ۸۸/۱۱/۱۱
E-mail: Taheri54@gmail.com

مقدمه

ادیان ابراهیمی یا توحیدی، ادیانی هستند که در آنها حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام و فرزندان ایشان محوریت دارند و مورد احترام هستند. اهمیت حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام به قدری است که ادیان توحیدی، همه خود را منتسب به ایشان می‌دانند و ابراهیم را پدر ادیان توحیدی می‌خوانند. بسیاری از موضوع‌هایی که در تورات و قرآن دربارهٔ شخصیت حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام و فرزندان ایشان آمده، شبیه یکدیگر است و در موارد بسیاری نیز با هم اختلاف دارند. شناخت موارد شباهت و اختلاف، برای فهم بهتر این ادیان مهم است. اگر جایگاه این افراد و نقش آنان در تکوین و رشد این ادیان تبیین شود، می‌تواند بهترین محور در گفت‌وگوهای بین‌ادیانی باشد. آنچه در مورد حضرت ابراهیم و فرزندان‌شان در یهودیت و مسیحیت آمده، برگرفته از تورات، و آنچه دربارهٔ ایشان در اسلام آمده است، برگرفته از قرآن می‌باشد. از این‌روی، بررسی این موارد در تورات و قرآن مهم است.

دین یهود، دینی توحیدی، مبتنی بر تورات، شریعت‌محور و دارای آموزه‌های اخلاقی بسیار است. یهودیان در عقاید، احکام و اخلاق، تابع حضرت موسی، کتاب مقدس و انبیای بنی‌اسرائیل هستند. دین یهود از کتاب مقدس عبرانی پدید آمد. در این دین، خدا از طریق نماز، مراسم دینی و خواندن کتاب مقدس عبادت می‌شود.^۱ وجه تمایز دین یهودیت از مسیحیت و اسلام، تمرکز آن بر قومیت و ملیت آن است.^۲ در یهودیت، ملیت و نژاد با دین در هم آمیخته است. ماهیت ملیت یهودی، تا حدی در مطالعات تطبیقی روشن می‌شود. چنین تناسبی از ملیت و دین را در برخی از اشکال مسیحیت مانند ارامنه یا کلیسای قبطی نیز می‌توان یافت. همچنین واژه «امت» در اسلام به منزلهٔ یک مجموعه از قوانین دینی، در اوایل ظهور اسلام فقط بر عرب‌ها اطلاق می‌شد. در تمام این موارد، ترکیب دین

و ملیت برجسته است؛ گرچه در یهودیت تأکید بر نژاد پررنگ‌تر است.^۳ در سراسر تاریخ یهود، اعتقاد به خدای واحد عادل وجود دارد. مظهر این اعتقاد کتاب مقدس یهودیان (تنخ یا همان عهد عتیق نزد مسیحیان) می‌باشد. کتاب مقدس یهودیان یک سند کامل و متن متقن تاریخ برای آن قوم است که مورخان عبری آن را نگاشته‌اند و آغاز آن به حدود قرن هشتم قبل از میلاد برمی‌گردد. این کتاب از پیدایش جهان و انسان تا سرگذشت حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام و فرزندان ایشان، تا زمان حضرت موسی‌علیه‌السلام و تاریخ بنی‌اسرائیل، همه را بیان می‌کند. کتاب مقدس، تنها منبعی است که زندگی و عملکرد آبا (حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام و فرزندان ایشان) را ذکر می‌کند و سنت‌های آنان را برمی‌شمرد.^۴ بسیاری به حجیت کتاب مقدس اشکال کرده‌اند و نوشته‌های آن را حجت، قابل ارزیابی و قابل تطبیق با حوادث واقع شده نمی‌دانند،^۵ اما عموم یهودیان و مسیحیان کتاب مقدس را کاملاً صحیح و موثق می‌دانند و حتی اکتشافات باستان‌شناسی در فلسطین را مؤیدی برای تاریخ خود می‌دانند. ما در این مقاله به دنبال بررسی شخصیت حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام و فرزندان ایشان در قرآن و تورات هستیم که در دو موضوع حضرت ابراهیم تا حضرت موسی (آبا و مشایخ) و حضرت موسی، آن را بررسی می‌کنیم. محور تحلیل ما مباحث تورات است و به سبب آشنایی ما با دیدگاه قرآن، کمتر به آن پرداخته‌ایم.

۱. حضرت ابراهیم حضرت موسی علیهما السلام^۶

فهم دقیق فاصله زمانی میان حضرت ابراهیم تا حضرت موسی - که به دوره آبا و مشایخ معروف است - کمک شایانی به درک شخصیت حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام و فرزندان ایشان و همچنین تاریخ و عقاید یهودیت می‌کند. ریشه اندیشه قوم برگزیده و مالکیت ارض موعود را که همواره در ذهن یهود وجود داشت، در

زمان ابراهیم و اسحاق باید جست‌وجو کرد. مراد از آبا، شخصیت‌های مهم قبل از حضرت موسی مانند ابراهیم، اسحاق، یعقوب و بنی‌اسرائیل است؛ گرچه برخی آدم و نوح را نیز جزو آبا دانسته‌اند.^۷

ریشه آبا را باید در بین‌النهرین جست‌وجو کرد که عده‌ای به کنعان مهاجرت می‌کنند و بعدها تمام رسوم دینی و اجتماعی قوم عبرانی، تحت تأثیر آنان قرار می‌گیرد. آیا به راستی این حوادث از نظر تاریخی صحت دارند؟ منابع قابل دسترس تاریخی، مشکل به این پرسش، پاسخ می‌دهند.^۸ یهودیان و مسیحیان کتاب مقدس را دارای اعتبار کافی برای این امر می‌دانند و دوره آبا را جزئی از تاریخ صحیح خود می‌انگارند. مسلمانان نیز به پیروی از قرآن، حضرت ابراهیم و فرزندان ایشان را از شخصیت‌های تاریخی می‌دانند که سرآغاز حرکتی دینی در جهان بودند.

أ. ابراهیم علیه السلام

۱. در تورات

حضرت ابراهیم علیه‌السلام شخصیتی است که هم در تورات و هم در قرآن مورد احترام قرار گرفته، و از مفاخر ادیان توحیدی است.^۹ نسب حضرت ابراهیم علیه‌السلام تا حضرت آدم علیه‌السلام در تورات مکتوب است.^{۱۰} خانواده ابراهیم نیز ریشه سامی غربی دارند.^{۱۱}

به عقیده تورات، حضرت ابراهیم علیه‌السلام حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد (۴۰۰۰ سال قبل) در شهر اور^{۱۲} (در ساحل فرات و در جنوب عراق فعلی) متولد شد. نامش در ابتدا ابرام (پدر بلندمرتبه) بود و خداوند در ۹۹ سالگی به سبب بشارت به فرزند، نام ابراهیم (پدر اقوام) را بر او نهاد.^{۱۳} به علت جنگ‌های متعدد در سرزمین بین‌النهرین، اقوام مختلف از آنجا به سرزمین کنعان مهاجرت کردند. به نقل سفر پیدایش، ابراهیم علیه‌السلام به همراه پدرش تارح، همسر و

برادرزاده‌اش لوط به سمت سرزمین کنعان (فلسطین امروزی) مهاجرت کردند، ولی به علت انصراف از ادامه راه، در شهر حرّان (در جنوب ترکیه امروزی و در مرز سوریه) سکونت گزیدند.^{۱۴} این مهاجرت بخشی از مهاجرت سامیان غربی در آن دوره بود که در آن سامیان توانستند محلی برای زندگی خود و چراگاهی برای حیوانات خود پیدا کنند و همین سبب بقای آن قوم شد.^{۱۵}

سفر پیدایش، از باب یازدهم آیه سی‌ام به بعد، به نقل داستان مهاجرت و زندگی حضرت ابراهیم علیه‌السلام می‌پردازد. لازم به ذکر است که حضرت ابراهیم علیه‌السلام شخصیتی تاریخی و مسلّم است که شیخ و زعیّم قبیله خود (عبرانیان) بود. همچنین عشیره و طایفه او نیز برجسته و شاخص بودند و بعدها روایات متعددی از ابراهیم علیه‌السلام نقل کردند.^{۱۶}

بنا بر نقل تاریخ یهودی، تارح بت پرست بود، اما ابراهیم علیه‌السلام به خدای واحد و محافظ کل معتقد بود و او را الّ شَدَه یا «ال شدای» یعنی خدای قادر متعال نامید. او با «ال شدای» آشنا شد و با او عهد بست و وعده کنعان را برای ذریه خود از او گرفت.^{۱۷} او در حرّان این خدا را به همه معرفی کرد و خدایان قدیم و ارواح معبودهای اجدادی را رها کرد و به مبارزه با شرک و بت پرستی پرداخت. تمایلات یکتاپرستانه، قبل از ابراهیم نیز وجود داشت، اما یکتاپرستی ابراهیم برتر و متمایز از آنان بود. خدای ابراهیم آفریننده زمین و آسمان بود و محدود در منطقه‌ای خاص نبود. خدای ابراهیم، خدای اخلاقی بود که به پرهیزکاری دعوت می‌کرد.^{۱۸} گرچه اغلب مؤمنان ادیان ابراهیمی معتقدند ابراهیم خود را پیامبر خدا می‌دانست، برخی بدون توجه به نبوت حضرت ابراهیم علیه‌السلام می‌گویند: «اینکه چگونه ابراهیم این خدا را یافت، در تاریخ مشخص نیست. شاید از راه عقل نظری و شاید هم از راه اشراق درونی و تجربه عرفانی به آن رسیده باشد».^{۱۹}

سفر پیدایشِ تورات می گوید:

ابراهیم علیه السلام تا ۷۵ سالگی در حرّان ماند و در ۷۵ سالگی به امر خداوند از حرّان به کنعان رفت و همسرش ساره و برادرزاده اش لوط و برخی از مردم حرّان را نیز با خود برد و در آنجا در شرق بیت‌ئیل خیمه زدند و سرانجام در حبرون (الخلیل) ساکن شدند. در آنجا ابراهیم مکاشفه‌ای را تجربه کرد که آنچه را از همان آغاز پیش‌گویی کرده بود مبنی بر اینکه رهایی او از اور، ناشی از اراده خدا و در راستای هدف مشخصی بود، تأیید می‌کرد.^{۲۰} او در همان الخلیل از دنیا رفت. او حضرت لوط علیه السلام را به شهر سدوم فرستاد و مردم سدوم به سبب بی‌توجهی به پیام لوط، گرفتار عذاب الهی شدند. در اینکه خدای ابراهیم همان خدای موسی بود یا نه، بحث است. برخی معتقدند خدای ابراهیم همان یهوه است که القاب متعددی داشته است؛ مانند: ال‌علیون، ال‌شدای، ال‌بت‌ال، و یهوه نامی بود که در زمان موسی مطرح شد؛ وگرنه تمام این موارد اشاره به دینی توحیدی و خدایی بسیط دارد.^{۲۱}

تورات معتقد است چون ابراهیم علیه السلام با تکیه بر الهام خداوند به کنعان رفت و به دستورهای الهی گوش فرا داد، از این‌روی، خداوند نیز او را دوست خود برگزید. همچنین تورات می‌گوید: «خداوند متعال در کنعان با حضرت ابراهیم علیه السلام عهد بست که از نیل تا فرات را به فرزندان او که از نسل اسحاق پدید می‌آیند، عطا کند و نماد این پیمان نیز ختنه پسران در هفته اول تولد بود^{۲۲} و به سبب همین عهد بود که او از ابرام به ابراهیم تغییر نام یافت».^{۲۳} این وعده بعدها در غالب امت برگزیده خدا و یک میثاق قومی - جهانی از طریق سنت ختنه در بنی اسرائیل به منصفه ظهور رسید.^{۲۴}

برخی معتقدند این آیین که در آغاز به منزله نشانه طهارت و عبادت خداوند انجام می‌گرفت، زمینه را برای همه بیگانگانی که می‌خواستند با انجام دادن سنت ختنه به امت ابراهیمی بپیوندند، فراهم می‌ساخت. افزون بر این، به منظور تأکید بر

عنصر جهانی در این آیین قومی، نام بنیانگذار قوم، ابرام، پس از ختنه، به ابراهیم (پدر امت‌ها) تغییر یافت؛ یعنی وعده‌های مذکور در عهد، شامل کسانی که از ذریه ابراهیم هم نبودند، می‌شد و همه اقوام زمین را که باید در او و ذریه او برکت می‌یافتند، در برمی‌گرفت.^{۲۵}

عهد خدا نقش بسیار مهمی در تجربه ابراهیم داشت. پس از وعده نخستین خدا به ابراهیم و اطاعت او، مکاشفات پیاپی خدا بر او نازل گردید. با وسیع‌تر شدن دامنه این وعده از جانب خدا، ابراهیم ایمانی را به کار بست که برایش عدالت به‌شمار می‌آید. اعطای نیل تا فرات، وعده فرزند، ختنه و قربانی فرزند، همه در چارچوب آن عهد الهی و تبعیت ابراهیم است.^{۲۶}

همچنین تورات داستان قحطی و سفر ابراهیم به مصر، بازگشت به کنعان، ازدواج با هاجر، تولد اسماعیل و اسحاق در پیری، کوچ دادن اسماعیل و مادرش هاجر به فاران و وفات او را نیز بیان می‌کند و اینها نشانه عظمت این پیامبر الهی است.

۲. در قرآن

داستان حضرت ابراهیم علیه‌السلام در قرآن، شباهت بسیاری با آنچه در تورات بیان شده است، دارد. زعامت قوم، ازدواج حضرت ابراهیم علیه‌السلام با ساره و نازایی او و سپس ازدواج ایشان با هاجر، ارسال حضرت لوط به سدوم، تولد حضرت اسماعیل و اسحاق، کوچ دادن اسماعیل و هاجر به مکه، در قرآن نیز مکتوب است. البته در این باره تفاوت‌هایی نیز وجود دارد؛ نام پدر ابراهیم در قرآن آزر است،^{۲۷} ولی در تورات تارح است. آزر بت‌پرست بود و چون پدر ابراهیم از اجداد رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به‌شمار می‌آید و عالمان اسلامی معتقدند همه پدران حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله تا حضرت آدم علیه‌السلام موحد و یکتاپرست بودند، از این‌روی، گفته‌اند: «آزر بت‌پرست، پدر واقعی

ابراهیم نبوده است. آزر عمومی او بوده و چون سرپرستی و هزینه زندگی او را که یتیم بود برعهده داشت، به او لقب پدر ابراهیم را دادند».

بسیاری از داستان‌هایی که درباره حضرت ابراهیم در تورات آمده، در قرآن نیز موجود است؛ البته با این تفاوت که قرآن ابراهیم را از دروغ و پلیدی‌ها پاک می‌داند و در همه موارد برای ابراهیم مقام عصمت قائل است و بر اساس آن به نقل سرگذشت ابراهیم می‌پردازد.

نکته اساسی در مورد حضرت ابراهیم، اختلاف قرآن و تورات در دو مورد است؛ یکی جریان بت‌شکنی حضرت ابراهیم علیه السلام است. در قرآن به تفصیل داستان بت‌شکنی و اعتراض به پرستش غیرخدا و سرانجام به آتش افکنده شدن و گلستان شدن آتش بر ابراهیم بیان شده است،^{۲۸} ولی تورات در این باره ساکت است. دوم موضوع بنای کعبه است که حضرت ابراهیم علیه السلام به کمک اسماعیل علیه السلام آن را بنا کرد^{۲۹} و چون اسماعیل را خداوند در پیری به او عطا کرد، پس بنای کعبه باید در اواخر عمر شریف آن حضرت باشد که قرآن به تفصیل به آن پرداخته، ولی در تورات از آن ذکری نشده است.

شاید دلیل آن این باشد که تورات فقط به وقایع اتفاق افتاده در کنعان می‌پردازد و از وقایعی که در بین‌النهرین قبل از مهاجرت ابراهیم به کنعان و همچنین وقایعی که پس از خروج از کنعان و ورود به حجاز اتفاق افتاده، چیزی نمی‌گوید. شاید دلیل این امر، این است که یهودیان و مسیحیان معتقدند مکانی که هاجر و اسماعیل به آنجا کوچ داده شدند، در فاران در شمال شرقی سینا و جنوب فلسطین است؛ زیرا برای آنان همین که هاجر و اسماعیل از فلسطین خارج شدند، کافی بود و بیش از آن اهمیت نداشت؛ اما مسلمانان آن مکان را در امتداد این مسیر و در شرق حجاز یعنی مکه می‌دانند.

از منظر قرآن، ابراهیم حنیف و مسلمان است.^{۳۰} در توضیح این مطلب باید

گفت شریعت انبیا با هم تفاوت دارد، اما دین نزد همه آنان یکی است. ما دینی به نام نوحیت، ابراهیمیت، موسویت، عیسویت و یا محمدیت نداریم و بر اساس تصریح قرآن «الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ الْأِسْلَامُ»، دین از آدم تا خاتم و از خاتم تا قیامت فقط یک دین است و آن اسلام و تسلیم شدن در برابر خد بر سه اصل توحید، نبوت و معاد استوار است. به مقتضای رشد جامعه انسانی و مدنی شدن انسان، قانون‌ها و شریعت این دین توسط انبیا کامل می‌شود تا زمان نبی اکرم صلی الله علیه و آله که جامعه بشری به بلوغ اجتماعی رسید و شریعت خداوند کامل شد و اسلام، نام رسمی دین خدا شد. انبیا و مؤمنان از آدم تا خاتم، همه مسلمان (یعنی تسلیم حق) بودند و این معنای لغوی، در زمان نبی اکرم صلی الله علیه و آله و پس از واقعه غدیر، به معنایی اصطلاحی تبدیل شد و نام دین خدا شد.^{۳۱} اشاره قرآن به اینکه حضرت ابراهیم حنیف و مسلمان بود، به همین دلیل بوده است.

ب. اسحاق و اسماعیل علیهما السلام

۱. در تورات

تورات معتقد است خداوند بارها به ابراهیم علیه السلام وعده نسل فراوان داده و از طرفی ساره نیز نازا بود. از این روی، ابراهیم علیه السلام با کنیزش هاجر ازدواج کرد و از او صاحب پسری شد و او را اسماعیل (یعنی خدا می‌شنود) نام نهاد و پس از چهارده سال خداوند به ساره نیز پسری عطا کرد که او را اسحاق (یعنی می‌خندد) نام نهادند.

۱. تورات درباره حضرت اسماعیل علیه السلام سخن چندانی نمی‌گوید و فقط پس از داستان تولد او، اشاره می‌کند که به اسماعیل برکت می‌دهد و می‌گوید: «او را بسیار گردانم و دوازده رئیس از وی پدید آیند و امتی عظیم از وی به وجود آوردم»^{۳۲} و در دو جای دیگر نیز به او اشاره‌ای دارد؛ یکی در مورد بحث ختنه که

خداوند آن را واجب کرد و اسماعیل در آن هنگام سیزده ساله بود^{۳۳} و دیگری که می‌گوید اسماعیل و مادرش در فاران ساکن شدند و مادرش برای او زنی از اهل مصر گرفت.^{۳۴} تورات معتقد است پیدا شدن آب برای اسماعیل و مادرش در مکانی به نام «بئر شبع» در جنوب فلسطین و شمال شرق صحرای سینا بوده است.^{۳۵}

سخن سفر پیدایش درباره حضرت اسحاق علیه السلام مبهم است و شخصیت او تحت تأثیر پدرش حضرت ابراهیم و پسرش حضرت یعقوب قرار گرفت. پس از مرگ ابراهیم، بلافاصله یعقوب ظاهر می‌گردد. تورات درباره اسحاق معتقد است که خداوند به او نسل فراوان می‌دهد و عهد و پیمان خدا با ذریه ابراهیم از نسل اسحاق بسته شد و ارض موعود (نیل تا فرات) متعلق به بنی اسحاق (و سپس بنی اسرائیل) است و اسحاق جانشین ابراهیم است و ذریه فراوانی (از نسل یعقوب) پیدا می‌کند. اسحاق وارث همه دارایی‌های ابراهیم و وارث این سرزمین است.^{۳۶} به نظر تورات، آنان قوم برگزیده و منتخب الهی هستند که باید بر سرزمین مقدس (نیل تا فرات) حکومت کنند.^{۳۷}

تورات درباره داستان ذبح فرزند ابراهیم علیه السلام نیز می‌گوید:

حضرت ابراهیم مأموریت یافت اسحاق را قربانی کند و ابراهیم این مسئله را با اسحاق در میان نمی‌گذارد و در پاسخ او درباره اینکه پس گوسفند قربانی کجاست، فرمود: ای پسر من، خدا بره قربانی را برای خود مهیا خواهد ساخت. ابراهیم، اسحاق را به مذبح برد، ولی خداوند قوچی را فدیه اسحاق قرار داد و از ذبح شدن اسحاق جلوگیری کرد^{۳۸} و به سبب این اطاعت ابراهیم، خداوند برکت‌های فراوانی در نسل ابراهیم و اسحاق قرار داد.^{۳۹}

۲. در قرآن

قرآن نیز بسیاری از مطالب ارائه شده در تورات را با تفاوت‌هایی می‌پذیرد. قرآن درباره اسماعیل و مادرش معتقد است پس از اینکه ساره از وجود اسماعیل ابراز

ناراحتی کرد، ابراهیم، اسماعیل و هاجر را به مکه آورد و رها کرد و پیدایش آب مربوط به همین دوران است. مسلمانان معتقدند چشمه زمزم در مکه، همان آب است. ابراهیم به کنعان رفت و پس از سال‌ها به مکه بازگشت، و خداوند به او دستور داد اسماعیل را ذبح کند. او چند بار این دستور را در خواب دید و سرانجام آن را با اسماعیل در میان گذاشت و اسماعیل نیز به او فرمود: «پدرم، دستور را اجرا کن». ابراهیم آماده ذبح کردن فرزند شد که خداوند قوچی را فدیة او قرار داد.^{۴۰}

مسلمانان معتقدند فاران کوهی است در نزدیکی مکه، نه جنوب فلسطین، همچنین اختصاص وعده الهی به نسل اسحاق را نمی‌پذیرند و می‌گویند خداوند در اعطای عهد به ابراهیم فرمود از نسل تو هر کس که ظالم باشد، صاحب عهد نمی‌شود و به مقام امامت و رهبری الهی نخواهد رسید. از این‌روی، پیامبر اسلام نیز که از نسل اسماعیل و ابراهیم است، صاحب عهد الهی است.

بنا بر آنچه بیان شد، معلوم گردید اصلی‌ترین موضوع، وصایت است که به اختلاف شدید بین فرزندان و پیروان حضرت ابراهیم منجر شده است. یهودیان و مسیحیان، بر اساس آنچه در تورات آمده است، معتقدند خداوند عهد خود را فقط با ذریه اسحاق از نسل ابراهیم بسته است و فقط بنی‌اسرائیل که فرزندان یعقوب و اسحاق هستند، وارث عهد خدا هستند. از این‌روی، برای فرزندان اسماعیل حقی را در عهد خدا قائل نیستند. تورات معتقد است خداوند عهد خود را (اعطای سرزمین نیل تا فرات) به ابراهیم علیه‌السلام داده است و می‌گوید: «در آن روز خداوند با ابرام عهد بست و گفت این زمین را از نهر مصر تا به نهر عظیم یعنی فرات به نسل تو بخشیده‌ام»^{۴۱} سپس در ادامه پس از بشارت اسحاق به ابراهیم می‌گوید: «در نسل ابراهیم هم، این عهد را به فرزندان اسحاق داده‌ام، نه فرزندان اسماعیل» همچنین می‌گوید:

خدا به ابراهیم گفت اما زوجه تو سارای، نام او را سارای مخوان، بلکه نام او ساره باشد * و او را برکت خواهم داد و پسری نیز از وی به تو خواهم بخشید. او را برکت خواهم داد و امت‌ها از وی به وجود خواهند آمد و ملوک امت‌ها از وی پدید خواهند شد * آن‌گاه ابراهیم بر وی در افتاده بخندید و در دل خود گفت، آیا برای مرد صدساله پسری متولد شود و ساره در نود سالگی بزاید * و ابراهیم به خدا گفت کاش که اسماعیل در حضور تو زیست کند * خدا گفت به تحقیق، زوجات ساره برای تو پسری خواهد زایید و او را اسحاق نام بنه و عهد خود را با وی استوار خواهم داشت تا با ذریت او بعد از او عهد ابدی باشد * و اما در خصوص اسماعیل، تو را اجابت فرمودم. اینک او را برکت داده بارور گردانم. و او را بسیار کنیز گردانم، دوازده رئیس از وی پدید آیند و امتی عظیم از وی به وجود آورم * لکن عهد خود را با اسحاق استوار خواهم ساخت که ساره او را بدین وقت در سال آینده برای تو خواهد زایید.^{۴۲}

دو نکته مهم در این مطلب وجود دارد: الف) عهد خدا، اعطای سرزمین نیل تا فرات است و صاحبان آن برگزیدگان جهان خواهند بود؛ ب) این عهد فقط به فرزندان اسحاق از نسل ابراهیم می‌رسد، نه به فرزندان اسماعیل؛ زیرا وارث و ذبیحه ابراهیم، اسحاق است نه اسماعیل. تورات درباره اسماعیل سخن چندانی نمی‌گوید و او را محروم از عهد الهی و ارث از ارض موعود (نیل تا فرات) می‌داند. اساساً اعتقاد صهیونیسم مسیحی و صهیونیسم یهودی بر مالکیت یهود بر نیل تا فرات، ناشی از همین نگاه تورات می‌باشد. تورات بار دیگر به صراحت اعلام می‌کند وارث عهد خداوند فقط ذریه اسحاق است:

پس (ساره) به ابراهیم گفت: این کنیز را با پسرش بیرون کن؛ زیرا که پسر کنیز با پسر من اسحاق وارث نخواهد بود * اما این به نظر ابراهیم درباره پسرش بسیار سخت آمد * خدا به ابراهیم گفت درباره پسر خود و کنیزت به نظرت سخت نیاید، بلکه هر آنچه ساره به تو گفته است، سخن او را بشنو؛ زیرا که ذریت تو از اسحاق خوانده خواهد شد.^{۴۳}

اما قرآن، هم اسماعیل و هم اسحاق را در عهد خدا مساوی می‌داند و عهد خدا را امامت و ولایت بر مردم می‌داند، نه امری مادی (ارض موعود) و آن را از آن ظالمان نمی‌داند. قرآن می‌فرماید: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ».^{۴۴}

مسلمانان معتقدند بنی اسرائیل فقط در عصر خود، قوم برگزیده بودند،^{۴۵} نه اینکه در همه اعصار قوم برگزیده باشند. پیامبر خاتم نیز از نسل اسماعیل بود و شاید همین امر دلیل شد که یهودیان و مسیحیان، نبوت نبی اکرم صلی الله علیه و آله را نپذیرند؛ زیرا او از بنی اسماعیل بود، نه بنی اسرائیل. و آنان ایشان را به خوبی می‌شناختند،^{۴۶} و معتقد بودند ایشان از بنی اسرائیل که وارث عهد خداست، نیست. در مجموع، وجود وصی و جانشین برای حضرت ابراهیم، از اصول مسلم و مهم در ادیان توحیدی است که حل آن می‌تواند بسیاری از مسائل بین ادیان را حل کند. خاستگاه و نگاه نژادی یهود و ادعای ارض موعود (نیل تا فرات) وصایت است. نگاه اسلام، نگاه مبتنی بر امامت و ولایت است که هر کس از آل ابراهیم که شرایط آن را داشته باشد به این عهد می‌رسد؛ چه از نسل اسحاق باشد یا از نسل اسماعیل. قرآن می‌فرماید: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا».^{۴۷} در تقاضای ابراهیم نیز فرمود: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» ما نیز بر همین اساس، هم اسماعیل و هم اسحاق را وصی و جانشین ابراهیم می‌دانیم.

ج. یعقوب علیه السلام و بنی اسرائیل

۱. در تورات

از منظر تورات، اسحاق علیه السلام که جانشین ابراهیم علیه السلام بود، صاحب دو فرزند توأم شد. اولی را عیسو (پرمو) و دومی را یعقوب (تعقیب می‌کند) نامید. تورات معتقد است ابتدا قرار بود عیسو جانشین پدر شود، ولی همسر اسحاق

با حيله‌ای يعقوب را به جای عيسو نزد يعقوب فرستاد و يعقوب عهد جانشینی را از پدر گرفت و پدر متوجه نشد.^{۴۸} يعقوب با رفتاری بحث‌انگيز در مقام وارث عهد الهی در صحنه رویدادهای کتاب مقدس ظاهر می‌شود. او براساس سنت نوزو، درباره تضمین حقوق وراثت برای خود، با عيسو معامله می‌کند. او با یک کاسه خورش، حق نخست‌زادگی را صاحب می‌شود. او این حق را به صورت شفاهی دریافت می‌کند و این عهد هم تغییرناپذیر است. رسمی که با قوانین معاصر آن دوره نیز سازگار بود.^{۴۹} يعقوب، جانشین اسحاق شد. يعقوب ملقب به اسرائیل بود. برخی می‌گویند اسرائیل یعنی کسی که بر خدا پیروز شد، اما ترجمه صحیح آن به عبری عبارت است از کسی که بر قهرمان پیروز شد یا کسی که همراه خدا می‌جنگد و علت آن، کشتی گرفتن يعقوب با الوهیم (خدا) است که به پیروزی يعقوب انجامید و خدا او را اسرائیل نامید.^{۵۰} البته يهوديان معتقدند اینجا مراد از الوهیم یکی از فرشتگان خداست، نه ذات مجرد محض حی قیوم.^{۵۱}

يعقوب دوازده فرزند داشت به نام‌های لاوی، یساکار، يهودا، بنيامين، يوسف، شمعون، زبولون، جاد، اشیر، دان، نفتالی رؤین، که بنيامين و يوسف از یک مادر بودند. به این دوازده نفر بنی اسرائیل (یعنی فرزندان يعقوب) و به فرزندان آنان اسباط بنی اسرائیل می‌گفتند. تمام داستان‌های مربوط به بنی اسرائیل به این دوازده سبط مربوط می‌شود. در تورات داستان اسرائیل و بنی اسرائیل به تفصیل بیان شده است و از آنان با عنوان قوم برگزیده و مالک ارض موعود نام برده شده است.^{۵۲} يعقوب مذبحی در بت ال (بیت ایل) بنا کرد که در مقابل بت پرستی بود. در آنجا خدا عهد خود را با او تمدید کرد. او که قبلاً با نیرنگ عهد را ربوده بود، با بخشش برادرش، برای عهد الهی صلاحیت یافت.^{۵۳}

داستان خواب یوسف و حسادت برادرانش نسبت به او، طرح قتل یوسف، انداختن یوسف به چاه، نجات یوسف و عزیمتش به مصر، زندان و تعبیر خواب او، رسیدن او به مقام صدارت اعظم مصر، قحطی در کنعان، عزیمت برادران یوسف به مصر برای آذوقه، دعوت یوسف از برادران برای مسافرت به مصر و ورود بنی اسرائیل به مصر داستان‌هایی است که در سفر پیدایش تورات مطرح شده است. سفر پیدایش، با مرگ یوسف خاتمه می‌یابد. سفر خروج با داستان اسباط بنی اسرائیل و پیشرفت آنان از نظر علوم و فنون آغاز می‌شود و تا آنجا ادامه دارد که فرعون مصر به آزار بنی اسرائیل پرداخت و بنی اسرائیل برای رهایی از ظلم او، از خداوند تقاضای رهبر کردند تا آنها را از این وضعیت برهاند و خداوند حضرت موسی را فرستاد و آنان نیز از او تبعیت کردند.

۲. در قرآن

قرآن بحث حيله را در قبول جانشینی امر رسالت در مورد حضرت یعقوب علیه‌السلام و یا داستان کشتی گرفتن یعقوب با خدا را نمی‌پذیرد، اما بسیاری از اقوال تورات در مورد یعقوب، یوسف و بنی اسرائیل را می‌پذیرد. سوره یوسف مشترکات زیادی با اواخر سفر پیدایش تورات دارد؛ اما نکته قابل ذکر این است که قرآن همواره با نگاه همراه با احترام و عصمت به یعقوب، یوسف و انبیای بنی اسرائیل می‌نگرد و از نسبت دادن گناه و پلیدی به آنان پرهیز می‌کند و آنان را بندگان صالح، عابد و مطیع در برابر خداوند می‌داند.

۲. حضرت موسی علیه‌السلام^{۵۴}

موسی بن عمران (عمران) شخصیت محوری تورات است. از منظر تورات، پس از ظلم فراوان فرعون به بنی اسرائیل و به بردگی گرفته شدن آنان توسط فراعنه، آنان از خداوند تقاضای رهبری برای نجات از دست فرعون کردند و خداوند نیز

دعای آنان را اجابت کرد و حضرت موسی را برای آنان برانگیخت. براساس گزارش کتاب مقدس، در ابتدا شخصیت محوری تمام وقایع قوم عبرانی حضرت موسی بود و هیچ شکی وجود ندارد که موسی شخصیتی تاریخی بود.^{۵۵} افزون بر این، او منجی بنی اسرائیل نیز بود. بسیاری او را مؤسس دین یهود می‌دانند و او را با شخصیت‌های مهم تاریخی مانند عیسی و محمد که بنیان‌گذار دین‌های خاصی بودند، مقایسه می‌کنند.^{۵۶}

أ. تولّد و رشد موسی علیه السلام ۱. در تورات

سفر خروج و سفر اعداد در تورات، به سرگذشت حضرت موسی و بنی اسرائیل می‌پردازد. در سفر خروج بیان شده است که شخصی از قبیله لاوی^{۵۷} با یکی از دختران قبیله خود ازدواج کرد و دارای پسری زیبا شد و چون به دستور فرعون پسران بنی اسرائیل را می‌کشتند،^{۵۸} مادر نوزاد، او را به مدت سه ماه مخفی نگاه داشت و چون مخفی نگاه داشتن او بیش از این ممکن نبود، صندوقی تهیه، و منافذ آن را قیراندود کرد و کودک را در آن نهاد و در نیل رها کرد و خواهر موسی همراه صندوق رفت. اندکی بعد، دختر فرعون صندوق را دید و به کنیز خود دستور داد صندوق را بیاورد. وقتی کودک را در آن مشاهده کرد، گفت او از عبرانیان است. خواهر موسی جلو رفت و گفت آیا بروم زنی شیرده از عبرانیان بیاورم تا به کودک شیر دهد. دختر فرعون پذیرفت و خواهر موسی نیز مادر طفل را آورد و او دایه موسی شد و موسی نزد مادرش رشد یافت و دختر فرعون او را موسی (در عبری، موشه یعنی از آب کشیده شده) نامید.^{۵۹}

این داستان بیانگر توجه خدای موسی - که در آینده یهوه نامیده می‌شود به موسی می‌باشد که قرار است رسالتی بزرگ بر عهده او قرار دهد. این داستان در حدود ۱۲۵۰-۱۳۰۰ ق.م بوده است و موسی در دامان مادر و تحت حمایت

دختر فرعون بزرگ شد و این امر، امکان تحصیل و رشد در بزرگ‌ترین مرکز تمدن آن روزگار را برای او فراهم ساخت تا موسی به سلاح دانش و حکمت نیز مسلح شود.^{۶۰} تا اینکه روزی موسی برای دیدن قوم خود (عبرانیان) از قصر خارج شد و ظلم یک مصری (قبطی) بر یک بنی‌اسرائیلی را دید که مداخله موسی، منجر به قتل آن مصری شد. وقتی جریان مرگ مصری توسط موسی برملا شد، فرعون دستور قتل موسی را صادر کرد و موسی به سرزمین مدیان که تحت تسلط فرعون نبود، فرار کرد و در آنجا با راهبی به نام یترون (شعیب) آشنا شد و با صفوره دختر او ازدواج کرد و از او صاحب فرزندی شد به نام جرشون (یعنی غریب). موسی تا سال‌ها به شبانی گوسفندان یترون پرداخت تا اینکه مهم‌ترین حادثه زندگی‌اش که منجر به رسالت و اعزام به مصر برای نجات بنی‌اسرائیل شد، به وقوع پیوست.^{۶۱} رشد در دربار، مانع از این نشد که موسی با مصائب بنی‌اسرائیل آشنا نشود و به همدردی نپردازد. همین امر او را در آینده در امر رسالت موفق‌تر کرد.^{۶۲}

۲. در قرآن

آنچه در باب دوم سفر خروج آمده، با آنچه در سوره قصص در قرآن آمده است، شباهت‌های بسیار دارد و تفاوت‌ها بسیار ناچیز است. تفاوت اصلی آن است که براساس قرآن، همسر فرعون کودک را سرپرستی کرد، اما تورات می‌گوید دختر فرعون سرپرستی موسی را برعهده داشته است.

زندگی در قصر فرعون، سبب آشنایی موسی با حکمت و دانش شد و چوپانی گوسفندان شعیب او را صبور و بردبار ساخت و او را برای رهبری قوم در بیابان سینا آماده کرد؛ آموختن این ویژگی‌ها، لازمه امر رسالت بود. این امر مهم هم در قرآن و هم در تورات بیان شده است و آن را از نقاط قوت زندگی موسی برشمرده‌اند.

ب. بعثت، معجزات و نجات بنی اسرائیل

۱. در تورات

در ادامه سفر خروج آمده است:

پس از مرگ پادشاه مصر و دعای مردم، خداوند از روی لطف بر آنان نظر کرد و تصمیم گرفت آنان را از اسارت نجات دهد. موسی در بیابان حوریب^{۶۳} که جبل الله است، مشغول چوپانی گوسفند یثرون (شعیب) بود که صدایی را از میان آتشی از بوته خار شنید که با او سخن می گوید. او مشاهده کرد که بوته به آتش مشتعل است، ولی نمی سوزد. ندایی آمد که «ای موسی!»، گفت: بلی، فرمود: نزدیک من بیا، کفش هایت را از پای بیرون بیاور؛ زیرا در مکان مقدسی ایستاده ای. من خدای اجداد تو ابراهیم، اسحاق و یعقوب هستم. دعای مردم مصر را اجابت کردم و تو را برای رهایی آنان فرستادم. موسی بعد از پرسش و پاسخ هایی با خدا و گرفتن چندین معجزه و اجازه همراهی با برادرش هارون، به سمت فرعون و بنی اسرائیل حرکت کرد.^{۶۴} او با شبانی در این منطقه، شناختی همه جانبه از این منطقه کسب کرد و بدون اینکه آگاه باشد، آمادگی یافت تا بتواند برای سال های آینده، بنی اسرائیل را در این بیابان رهبری کند و این نشانه کمک خدا به موسی است.^{۶۵}

نکته دارای اهمیت این است که خدایی که با موسی صحبت کرد، برای مردم بیگانه نبود، بلکه همان خدای عهدکننده با ابراهیم و یعقوب بود. از این روی، به او اعتماد کردند که یهوه آنان را نجات خواهد داد و مسیر تاریخ را عوض خواهد کرد.^{۶۶} خداوند همچنین به موسی وعده نجات بنی اسرائیل از دست فرعون را داد و وعده کرد سرزمین کنعان را که بسیار پربرکت است، به بنی اسرائیل بدهد؛ البته مشروط بر آنکه خداوند را عبادت کنند. موسی و هارون نزد فرعون رفتند. ابتدا فرعون حرف های آنان را نپذیرفت و حضرت موسی چندین معجزه آورد و حتی در نبرد میان ساحران و موسی، موسی برنده شد تا اینکه بعد از معجزات فراوان، فرعون تسلیم شد و به موسی گفت بنی اسرائیل را از مصر خارج کن.

تورات دو معجزه را هنگام بعثت موسی برمی‌شمرد: ۱. تبدیل شدن عصای هارون به اژدها؛ ۲. ساطع شدن نور از دست موسی. پس از آنکه فرعون اینان را نپذیرفت، موسی هر بار که نزد فرعون می‌رفت، معجزه و عذابی برای فرعون و مصریان می‌آورد و هر بار، فرعون وعده می‌داد که بنی‌اسرائیل را رها کند؛ اما به وعده خود عمل نمی‌کرد. سایر معجزات و عذاب‌های موسی و هارون عبارتند از: ۱. تبدیل شدن آب‌ها و نهرهای مصریان به خون؛ ۲. زیاد شدن قورباغه میان آنان؛ ۳. زیاد شدن پشه؛ ۴. زیاد شدن مگس؛ ۵. مرگ حیوانات مصریان بر اثر وبا؛ ۶. مبتلا شدن مصریان و چارپایان آنان به دمل؛ ۷. فرود آمدن تگرگ بر مصریان و تلف شدن حیوانات و مزارع؛ ۸. زیاد شدن ملخ؛ ۹. تاریک شدن مساکن مصریان تا سه روز؛ ۱۰. مرگ نخست‌زادگان انسان‌ها و حیوانات مصری و حتی نخست‌زاده فرعون.

پس از آخرین عذاب و مرگ نخست‌زاده و جانشین فرعون، سرانجام فرعون تسلیم شد و شبانه موسی و هارون را خواست و به آنان گفت با بنی‌اسرائیل به هر جا که می‌خواهید بروید و هر که را می‌خواهید عبادت کنید. سپس موسی، بنی‌اسرائیل را طلبید و به سوی دریای سرخ در شرق مصر کوچ کردند و در کنار دریا اردو زدند. فرعون پس از چندی پشیمان شد و به تعقیب آنان پرداخت. قوم موسی وقتی سپاه فرعون را دیدند، از موسی کمک طلبیدند و او به اذن خدا، دست خود را به طرف دریا دراز کرد و دریا شکافت؛ بادی از مشرق وزید و معبر را خشک کرد و بنی‌اسرائیل از آن عبور کرد و وقتی لشکر فرعون خواست عبور کند، به امر خدا با اشاره موسی معبر بسته شد و لشکر فرعون همه غرق شدند. سرانجام دعای بنی‌اسرائیل به اجابت رسید و خداوند به وسیله موسی آنان را از دست مصریان و فرعون نجات داد و آنان پس از عبور از دریا، وارد صحرای سینا شدند و تا وفات موسی آنجا مستقر بودند. تورات تعداد افراد بنی‌اسرائیل را

هنگام خروج از مصر، به استثنای کودکان، نزدیک به ۶۰۰ هزار مرد، و فاصله عصر یوسف تا خروج از مصر را حدود ۴۰۰ یا ۴۳۰ سال می‌داند.^{۶۷}

حضرت موسی پس از عبور از دریای سرخ و ورود به صحرای سینا، مفهوم بنیادین حکومت الهی را پی‌ریزی کرد. او تنها کسی بود که ایده حکومت الهی‌اش به منزله یک واقعیت مسلم، هزاران سال باقی ماند.^{۶۸} یهودیان همه ساله، سال‌روز عبور از دریا و نجات بنی‌اسرائیل را جشن می‌گیرند و عید پسخ (فصح) یادآور چنین روزی است. خروج از مصر همواره در اذهان یهودیان ماند و به سمبلی برای آزادی قوم تبدیل گشت.^{۶۹}

نکته مهم این است که داستان موسی و بنی‌اسرائیل از مسلمات تاریخ یهود است؛ اما برخی معتقدند موسی نه تنها مؤسس دین یهود نبود، بلکه درصدد ایجاد انقلاب نیز نبود. در تاریخ تنها این مسئله آمده است که او فقط این سد محکم را شکست و در آن نیروهای جدیدی به وجود آمدند تا نقطه فشار و عاملی برای تغییر در حکومت باشند. موسی منجی قومش نبود، بلکه برترین فردی بود که قوم را به حرکت درآورد.^{۷۰}

زیگموند فروید یهودی نیز در سال ۱۹۳۷ با تحلیل روان‌شناختی خود به این نتیجه رسید که اولاً موسی مصری است، نه بنی‌اسرائیلی و ثانیاً دیانت او شبیه دیانت خدایان قدیم مانند اختاتون است و شبیه دیانت بنی‌اسرائیلی نیست. عالمان یهود به این شبهات پاسخ دادند، اما این مسئله شبهات بسیاری ایجاد کرد و بسیاری از مسلمات قوم یهود را دچار تردید کرد و این مسئله در قرن بیست، بهانه‌ای برای سکولارها شد.^{۷۱}

۲. در قرآن

سخن قرآن در این باره، مانند سخن تورات است و همین دیدگاه را در مورد بعثت موسی در سوره طه آیات ۱۱ - ۱۶ بیان می‌کند و برخی از این معجزات را

نیز در سوره اعراف آیات ۱۳۰ و ۱۳۳ یا سوره اسراء آیه ۱۰۱ بیان می‌کند. گفتنی است قرآن تعداد معجزات را بیش از این می‌داند. البته تفاوت‌هایی نیز بین قرآن و تورات در این باره وجود دارد. برخی از این تفاوت‌ها عبارتند از:

ا. قرآن معجزات را مربوط به عصای موسی می‌داند، نه عصای هارون (که تورات می‌گوید)؛

ب. تورات می‌گوید موسی فقط برای نجات بنی اسرائیل آمد، ولی قرآن معتقد است هدف اصلی موسی این بود که او وظیفه داشت فرعون را به ایمان، عمل صالح و ترک کفر دعوت کند و سپس به فکر نجات بنی اسرائیل باشد؛

ج. تورات می‌گوید فرعون خود به موسی گفت هر جا می‌خواهید بروید، ولی قرآن می‌گوید موسی به اذن خدا بنی اسرائیل را مخفیانه از مصر بیرون برد (شعراء ۵۲)، نه به اذن فرعون؛

د. قرآن معتقد است موسی عصای خود را به دریا زد، ولی تورات می‌گوید موسی دست خود را به طرف دریا دراز کرد.

اما در مجموع، اصل داستان و چگونگی بعثت موسی و نجات بنی اسرائیل مورد توافق قرآن و تورات است.

ج. حوادث صحرائی سینا تا وفات موسی

۱. در تورات

از منظر تورات، پس از عبور بنی اسرائیل از دریا، آنان در شبه جزیره سینا توقّف کردند و مدت ۴۰ سال در صحرائی سینا سرگردان بودند. در این مدت خداوند ابری در آسمان بر سر آنان قرار داد و برای آنان از آسمان مَنّ (نوعی شب‌نم) و سلوی (مرغ بلدرچین آماده خوراک) می‌فرستاد. در این مدت بود که بنی اسرائیل بهانه‌های مختلفی برای حضرت موسی می‌آوردند و از او تقاضاهای بسیار داشتند. هنگامی که سه ماه از خروج بنی اسرائیل از مصر گذشته بود، حضرت

موسی مأموریت یافت برای گفت‌وگو با خداوند (یهوه) به بالای طور (کوه) سینا برود و در آنجا دو لوح دریافت کرد که فرمان‌هایی بر آن نقش بسته بود که به ده فرمان معروف است؛ این فرمان‌ها عبارتند از: ۱. برای خود، خدایی جز من نگیرید؛ ۲. به بت سجده نکنید؛ ۳. نام خدا را به باطل نبرید؛ ۴. شنبه را گرمی بدارید؛ ۵. پدر و مادر را احترام کنید؛ ۶. مرتکب قتل نشوید؛ ۷. زنا نکنید؛ ۸. دزدی نکنید؛ ۹. بر همسایه شهادت دروغ ندهید؛ ۱۰. به اموال و ناموس همسایه طمع نورزید.^{۷۲}

نکته مهم و بحث‌انگیز میان دانشمندان، نام یهوه است. برخی معتقدند خاستگاه این نام خدایان عبری است و یک مفهوم دینی و قدیمی بود که حضرت موسی آن را زنده کرد؛ اما برخی معتقدند تا زمان موسی چنین نامی وجود نداشت. به هر حال، طرح نام یهوه این حقیقت را روشن می‌سازد که این نام در مقابل ایمان چندخدایپرستان قرار گرفت و توسط موسی مطرح شد و معبد، عبادات و مسائل مذهبی حول آن، با قبل از آن متفاوت بود و این سرآغاز ایمانی جدید در میان چندخدایپرستان آن زمان بود.^{۷۳}

وقتی بنی اسرائیل دیدند موسی در مراجعت از طور سینا تأخیر کرد، نزد هارون رفتند و از او خواستند که او برایشان خدایانی بسازد. هارون نیز از زیورآلات آنان گوساله‌ای ساخت و آنان را به پرستش آن تشویق کرد. خداوند موضوع را به موسی اطلاع داد و خواست بنی اسرائیل را هلاک کند، اما بر اثر شفاعت موسی، از آن صرف‌نظر کرد. موسی لوح‌ها را برداشت و به سوی بنی اسرائیل رفت و وقتی آنان را دید، لوح‌ها را بر زمین کوبید و خرد کرد. سپس به مؤاخذه هارون پرداخت و گوساله را سوزاند و خرد کرد و در آب ریخت و به بنی اسرائیل نوشت. سپس به لایوان امر کرد شمشیرهای خود را بردارند و در نصف روز مشرکان را بکشند و هر کس جان سالم به در برَد، مورد عفو خداوند قرار گرفته است.

سپس خداوند به موسی دستور داد که وی دو لوح سنگی، مانند لوح‌های خردشده بتراشد و وصایای مزبور را بر آنها بنویسد. موسی پس از رهایی از این مشکل، احکام خدا را به بنی‌اسرائیل آموخت و در صحرای سینا حکومتی برپا کرد و تا آخر عمر رهبری این حکومت را بر عهده داشت. عهد خداوند (دادن ارض موعود در مقابل اطاعت خداوند) همچنان پابرجا بود.

سرانجام موسی در ۱۲۰ سالگی در موآب، حوالی بحرالمیت از دنیا رفت و بنی‌اسرائیل ۳۰ روز برای او عزاداری کردند. این جریان در آخر سفر تثنیه آمده است و تورات (مشمول بر ۵ سفر از ۳۹ سفر عهد عتیق یا تتخ) با آن به اتمام می‌رسد. پس از حضرت موسی، وصی او حضرت یوشع بن‌نون رهبری دینی مردم را بر عهده گرفت و مأموریت یافت بنی‌اسرائیل را به ارض موعود و کنعان ببرد. بنی‌اسرائیل در صحرای سینا دستورهای مفصلی از خدا دریافت داشتند^{۷۴} که این مطالب در کتاب مقدس نه به ترتیب زمان، بلکه با یک ترتیب منطقی و موضوعی ارائه شده است. مهم‌ترین این دستورها عبارت است از: ۱. شمارش قوم بنی‌اسرائیل؛ ۲. مقررات اردوگاه بنی‌اسرائیل؛ ۳. حیات مذهبی بنی‌اسرائیل؛ ۴. اقدام‌های لازم برای هدایت قوم در بیابان.^{۷۵}

موسی با حسرت به سرزمین موعود می‌نگریست و قوم را نصیحت می‌کرد که از گذشته درس بگیرند و در آینده خوب رفتار کنند. محتوای این مطالب در سفر تثنیه آمده است. توصیه‌های موسی را می‌توان در چند مورد بیان کرد: ۱. تشویق به آموختن درس عبرت از گذشته؛ ۲. تشویق به دوست داشتن خدا که معطی ارض موعود است؛ ۳. تشویق به رفتاری شایسته قوم برگزیده (تقدس در پرستش، محبت به همنوع، تعهد به عهد خدا)؛ ۴. تجدید عهد (ادامه عهد اول با خدا).^{۷۶}

دستورهای مشابه ده فرمان، در برخی متون مصری و بابلی وجود داشت، اما در هیچ یک ورع و پارسایی به منزله تکلیف و رفتار اخلاقی و وظیفه واجب

دانسته نشده بود. بعدها ده فرمان کامل شد و به صورت مجموعه‌ای به نام *اسفار* *خمسه* یا *کتاب قانون* درآمد که به تورات نیز مشهور است.^{۷۷}

تورات (یعنی تعلیم) به منزله وحی خدا به مردم اسرائیل نوشته شد. اسم تورات برگرفته از قوانین و آموزه‌هایی است که حضرت موسی در کوه سینا از خداوند دریافت کرد و بعدها همه آموزه‌های یهودیت را دربرگرفت.^{۷۸}

یهودیت و پیروان آن، مدعی بودند تنها خدای قابل پرستش، خدای یگانه است. کتاب مقدس یهود، از اصلی‌ترین منابعی بود که به ترویج یکتاپرستی پرداخت و در مقابل چندخدایپرستی ادیان بزرگ آن زمان ایستاد.^{۷۹} یکتاپرستی که نماد آن یهوه بود، با موسی در *اسفار* *خمسه* نمود یافت. فرمان‌های اولیه ده فرمان، به صراحت به تبیین یکتاپرستی می‌پردازد.^{۸۰}

افزون بر ده فرمان که در طور سینا نازل شد، عالمان یهود ۶۱۳ حکم اعتقادی، اخلاقی و فقهی از تورات استخراج کردند که مشتمل بر ۳۶۵ نهی و ۲۴۸ امر است. برخی از احکام، متعلق به سرزمین مقدس و معبد است که پس از ویرانی آن، دیگر قابل اجرا نیست.^{۸۱}

۲. در قرآن

در قرآن داستان خروج موسی و بنی‌اسرائیل از مصر (شعرا، ۵۲)، دریافت الواح و شکسته شدن و جایگزینی آن با الواح دیگر (اعراف، ۱۴۵) و گوساله‌پرستی و مرگ بنی‌اسرائیل در یک نیم‌روز (طه، ۹۰) با اندک تفاوتی در مقایسه با تورات بیان شده است. قرآن از الواح، ولی تورات، از دو لوح نام می‌برد و یا اینکه تورات، گوساله‌پرستی را به هارون، ولی قرآن آن را به سامری نسبت می‌دهد و ساحت حضرت هارون را از شرک و بت‌پرستی پاک می‌داند. در مجموع، داستان حضرت موسی از تولد تا وفات و داستان رفتارهای بنی‌اسرائیل، در تورات و قرآن مشترکات زیادی با یکدیگر دارند.

نتیجه‌گیری

در مجموع باید گفت که حضرت ابراهیم علیه السلام و فرزندان ایشان در هر سه دین یهودیت، مسیحیت و اسلام مورد احترام هستند. شناخت دقیق این افراد و آشنایی با نقش آنان در این ادیان، ما را در فهم بهتر این ادیان کمک می‌کند. تورات - به منزله متن مقدس دو دین یهودیت و مسیحیت - تنها متنی است که به تفصیل به داستان حضرت ابراهیم علیه السلام و فرزندان ایشان پرداخته، و قرآن نیز به عنوان وحی و متن مقدس مسلمانان به نوعی به همین امر پرداخته است. این مقاله نیز به بررسی این افراد در متون دینی این ادیان پرداخته است. مقایسه انبیا در تورات و قرآن و بیان موارد تشابه و افتراق، نه تنها در شناخت بهتر از این انبیا نقش دارد، بلکه می‌تواند موضوعی مناسب برای گفت‌وگوهای بین‌ادیانی باشد.

از منظر تورات، ابراهیم صاحب عهد الهی است و پس از ایشان نیز این عهد به فرزندان ایشان از نسل اسحاق و یعقوب می‌رسد. تورات این عهد را همان مالکیت نیل تا فرات می‌داند، اما در مقابل، قرآن این عهد را مقام امامت می‌داند و تمام فرزندان ابراهیم را مشروط به اینکه از ظالمان نباشند، صاحب عهد می‌داند. تورات اسحاق را ذبیحه ابراهیم می‌داند، اما از منظر قرآن، اسماعیل ذبیحه ابراهیم است. در سایر موارد، میان تورات و قرآن شباهت وجود دارد. تورات درباره گلستان شدن آتش بر ابراهیم و بنای کعبه ساکت است، ولی قرآن به تفصیل به آن پرداخته است.

در مورد اسحاق و اسماعیل نیز هم قرآن و هم تورات به کوتاهی سخن گفته‌اند. داستان یعقوب و بنی اسرائیل نیز از مواردی است که شباهت میان تورات و قرآن زیاد است. اگر از تفاوت‌های جزئی چشم‌پوشی کنیم، می‌توان گفت که این داستان‌ها بسیار شبیه یکدیگرند.

داستان حضرت موسی نیز از مواردی است که شباهت‌های مهمی میان تورات و قرآن در آن وجود دارد و تفاوت‌ها، جزئی است؛ مانند اینکه تورات تربیت موسی را به دست دختر فرعون می‌داند، اما قرآن آن را به دست فرعون و همسرش می‌داند؛ تورات عصای هارون را معجزه‌گر می‌داند، اما قرآن عصای موسی را؛ تورات معتقد است موسی فقط برای نجات بنی‌اسرائیل ارسال شد، اما قرآن معتقد است موسی برای هدایت فرعون و سپس نجات بنی‌اسرائیل ارسال شد؛ تورات باز شدن دریا را به دست موسی نسبت می‌دهد، اما قرآن آن را به عصای موسی نسبت می‌دهد؛ تورات، هارون را سازندهٔ گوساله می‌داند، اما قرآن سامری را.

در مجموع، می‌توان از اهمیت حضرت ابراهیم علیه السلام و فرزندان ایشان در هر سه دین نام برد و در هر سه دین به دنبال موارد مشترک بود. توحید لب لباب این ادیان است. نبوت و معاد نیز از دیگر اصول این ادیان است که نشانگر مبدأ واحد برای این سه دین است. از این‌روی، تمامی این بزرگواران در این جهت تلاش کرده‌اند. این موارد می‌تواند بهترین موضوعات برای گفت‌وگوهای بین‌ادیانی، و بهترین وسیله برای وحدت میان پیروان این دین حنیف در برابر بی‌دینان و سکولارها باشد.

پي نوشتها

۱. Robert Goldenberg, *The Origins of Judaism: From Canaan to the Rise of Islam*, p.5.
۲. Louis Jacobs, *The Jewish Religion: A Companion*, p.2.
۳. Robert M. Seltzer, "Jewish People" in *The Encyclopedia of Religion*, Vol. 8, p.30-31.
۴. Haim Hillel Ben Sasson, "History" in *Encyclopedia Judaica*, Vol. 8, P 572 / and see: Cecil Roth, *A History of The Jews: From Earliest Times Through the Six Day War*.
۵. Robert Goldenberg, *The Origins Of Judaism: From Canaan To The Rise of Islam*, p.9.
۶. ر.ک: *کتاب مقدس* (سفر پیدایش و اوایل سفر خروج)
 - ایزیدور اپستاین، *یهودیت: بررسی تاریخی*، ترجمه بهزاد سالکی، ص ۳-۱۰.
 - ساموئل شولتز، *عهد عتیق سخن می گوید*، ترجمه مهرداد فاتحی، ص ۲۵ - ۳۴.
 - ابا ابا، *قوم من: تاریخ بنی اسرائیل*، ترجمه نعمت الله شکیب اصفهانی، ص ۸ - ۱۶.
 - جان ناس، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه حکمت ص ۴۸۸ - ۴۹۱.
 - محمد خلیفه حسن احمد، *تاریخ الدیانه اليهودیه*، ص ۱۹۳-۱۹۵.
 - عبدالوهاب المسیری، *دایرةالمعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم*، ج ۴، ص ۱۳۸-۱۴۶.
 - Haim Hillel Ben Sasson, "History" in *Encyclopedia Judaica*, Vol. 8, p.571- 574.
 - Abraham Malamat, "Origins and Formative period" in *A History of the Jewish People*, p.28-42.
۷. محمد خلیفه حسن احمد، *تاریخ الدیانه اليهودیه*، ص ۱۹۳.
۸. Abraham Malamat, "Origins and Formative period" in *A History of the Jewish People*, p.28.
۹. Hans Kung, *Judaism: Between Yesterday and Tomorrow*, p.9.
۱۰. پیدایش ۵: ۱ - ۳۳ نسب نوح تا آدم و ۱۱: ۱۰ - ۴۲ نسب ابراهیم تا سام بن نوح.
۱۱. Haim Hillel Ben Sasson, "History" in *Encyclopedia Judaica*, Vol. 8, p.573.
۱۲. شهر اور (Ur) با جمعیتی حدود ۵۰۰۰۰۰ نفر که به کشاورزی، ساخت مصنوعات دستی و تجارت اشتغال داشتند، پایتخت امپراتوری سومر بود. این شهر در ۱۹۶۰ ق.م به دست عیلامی ها نابود شد. (ایزیدور اپستاین، *یهودیت: بررسی تاریخی*، ترجمه بهزاد سالکی، ص ۵)
۱۳. ر.ک: *کتاب مقدس* (سفر پیدایش ۱۷: ۱ به بعد).
۱۴. آنان ابتدا در حران سکونت داشتند، که احتمال دارد ابراهیم نیز در آنجا متولد شده باشد. آنان به سبب رونق و شکوفایی اور بدانجا مهاجرت کردند که پس از وقوع جنگ و ناآرامی در بین النهرین و اور به حران بازگشتند. تارح در حران وفات یافت و ابراهیم سرپرستی خانواده را برعهده گرفت. (ایزیدور اپستاین، *یهودیت: بررسی تاریخی*، ص ۴ و ۵)
۱۵. Ben Sasson, Haim Hillel, "History" in *Encyclopedia Judaica*, Vol. 8, p.573.
۱۶. جان ناس بایر، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی اصغر حکمت، ص ۲۳.
۱۷. Hans Kung, *Judaism: Between Yesterday and Tomorrow*, P.6.
۱۸. ایزیدور اپستاین، *یهودیت: بررسی تاریخی*، ص ۵.
۱۹. همان، ص ۶.

۲۰. همان، ص ۷
۲۱. محمد خلیفه حسن احمد، *تاریخ الدیانة اليهودیه*، ص ۱۹۳.
۲۲. Robert Goldenberg, *The Origins of Judaism: From Canaan to the Rise of Islam*, p.10.
۲۳. پیدایش ۱۵: ۱۹ و ۱۷: ۱۹-۲۱؛ بر همین اساس بنی اسرائیل و هم اکنون یهودیان معتقدند نیل تا فرات ارض موعود آنان و متعلق به آنان است. از این رو در پرچم رژیم صهیونیستی دو خط آبی وجود دارد که نمایانگر رود نیل تا فرات است که در مرکز آن ستاره داود است که نماد بازگشت قدرت به یهودیان است.
۲۴. ایزیدور اپستاین، *یهودیت: بررسی تاریخی*، ص ۷.
۲۵. همان، ص ۸
۲۶. ساموئل شولتز، *عهد عتیق سخن می گوید*، ص ۲۷.
۲۷. انعام: ۷۴.
۲۸. ر.ک: انبیاء و صفات.
۲۹. بقره: ۱۲۷
۳۰. بقره، ۱۳۵ / آل عمران: ۶۷ / آل عمران ۹۵.
۳۱. مائده: ۳.
۳۲. پیدایش ۱۷: ۲۰.
۳۳. پیدایش ۱۷: ۲۳ - ۲۷.
۳۴. پیدایش ۱۴: ۲۱ - ۲۲.
۳۵. عبدالوهاب المسیری، *دایرةالمعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم*، ترجمه مؤسسه مطالعات و پژوهش های تاریخ خاورمیانه، ج ۴، ص ۱۴۰-۱۴۱.
۳۶. پیدایش ۱۷: ۱۵-۲۲.
۳۷. ساموئل شولتز، *عهد عتیق سخن می گوید*، ص ۲۸ - ۲۹.
۳۸. پیدایش ۲۲: ۱ به بعد.
۳۹. عبدالوهاب المسیری، *دایرةالمعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم*، ج ۴، ص ۱۴۱-۱۴۲.
۴۰. صفات: ۱۰۲؛ البته در منابع اسلامی نیز گاه بر خلاف نظر مشهور، اسحاق را ذبیحة ابراهیم می دانند، ممکن است اعتقاد به ذبیحه بودن اسحاق در اسلام از اسرائیلیات باشد. برای آگاهی بیشتر ر.ک: (تفاسیر قرآن ذیل آیات مربوط به ابراهیم؛ و کتاب های مربوط به قصص انبیا در قرآن).
۴۱. پیدایش ۱۵: ۱۸.
۴۲. پیدایش ۱۷: ۱۵-۲۲.
۴۳. پیدایش ۲۱: ۱۰-۱۳.
۴۴. بقره، ۱۲۴.
۴۵. بقره، ۴۷ و ۱۲۲.
۴۶. یعرفونه کما یعرفون ابنائهم؛ (انعام: ۲۰).
۴۷. نساء، ۵۴.
۴۸. پیدایش ۲۷: ۱ به بعد.
۴۹. ساموئل شولتز، *عهد عتیق سخن می گوید*، ص ۲۹.

۵۰. پیدایش ۳۲: ۲۴ - ۳۲؛ و ۳۵: ۱۰ / ایزیدور اپستاین، *یهودیت: بررسی تاریخی*، ص ۸.
 ۵۱. ر.ک: هوشع ۱۲: ۳ - ۴.
۵۲. ر.ک: عبدالوهاب المسیری، *دایرةالمعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم*، ج ۴، ص ۱۴۲-۱۴۴.
۵۳. ساموئل شولتز، *عهد عتیق سخن می‌گوید*، ص ۳۰-۳۱.
۵۴. ر.ک: کتاب مقدس (خروج، اعداد و تثنیه)؛ ایزیدور اپستاین، *یهودیت: بررسی تاریخی*، ص ۳۲-۹ / ساموئل شولتز، *عهد عتیق سخن می‌گوید*، ص ۷۸-۳۵ / ابا ابان، *قوم من، تاریخ بنی اسرائیل*، ترجمه نعمت الله شکیب اصفهانی، ص ۱۳-۲۵ / جان ناس بایر، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی اصغر حکمت، ص ۵۰۵-۴۹۱ / محمد خلیفه حسن احمد، *تاریخ الدیانة اليهودیه*، ص ۱۹۵-۲۰۲ / کایل بینس، «*یهودیت*»، در *جهان مذهبی: ادیان در جوامع امروز*، ج ۲، ترجمه عبدالرحیم گواهی، ص ۵۷۳ - ۵۸۳.
- Haim Hillel Ben Sasson, pp.574- 578. - Abraham Malamat, pp 40-46; - Josef Kastein, p.9-12.
۵۵. Josef Kastein, P.9.
۵۶. Hans Kung, *Judaism: Between Yesterday and Tomorrow*, p.48.
۵۷. نام این شخص در تورات عَمْرَام بن قَهَات بن لاوی بن یعقوب است خروج ۶: ۱۴ - ۲۰. در منابع اسلامی به عمران معروف است.
۵۸. چون منجمان به فرعون خبر دادند که شخصی از بنی اسرائیل تاج و تخت تو را نابود خواهد کرد و او در حال متولد شدن است.
۵۹. خروج ۲: ۱ - ۱۱.
۶۰. ساموئل شولتز، *عهد عتیق سخن می‌گوید*، ص ۴۲.
۶۱. خروج ۲: ۱۱-۲۲.
۶۲. ایزیدور اپستاین، *یهودیت: بررسی تاریخی*، ص ۹.
۶۳. این واژه در دعای سمات به «حوریت» تصحیف شده است و مراد همان صحرای سینا است.
۶۴. خروج ۳: ۱۵-۲.
۶۵. ساموئل شولتز، *عهد عتیق سخن می‌گوید*، ص ۴۲.
۶۶. ایزیدور اپستاین، *یهودیت: بررسی تاریخی*، ص ۱۰.
۶۷. خروج ۱۲: ۴۰؛ و ۱۵: ۱۳ / ر.ک:
- Haim Hillel Ben Sasson, "History" in *Encyclopedia Judaica*, Vol. 8, p.574.
۶۸. Josef Kastein, *History and Distiny of the Jew*, p.10.
۶۹. Haim Hillel Ben Sasson, "History" in *Encyclopedia Judaica*, Vol. 8, p.150 & 576.
۷۰. Josef Kastein, *History and Distiny of the Jew*, P10.P 9.
۷۱. محمد خلیفه حسن احمد، *تاریخ الدیانة اليهودیه*، ص ۶۵.
۷۲. خروج ۲۰: ۱ به بعد؛ تثنیه ۵: ۶ به بعد.
۷۳. Abraham Malamat, "Origins and Formative period" in *A History of the Jewish People*, Edited by: H.H. Ben-Sasson, p.45.
۷۴. ر.ک: اعداد ۱: ۱۰ تا ۱۰: ۱۰.
۷۵. ساموئل شولتز، *عهد عتیق سخن می‌گوید*، ص ۶۳ - ۶۴.
۷۶. همان، ص ۷۵ - ۷۶.

۷۸. Louis Jacobs, *The Jewish Religion: A Companion*, p.562.

۷۹. Robert Goldenberg, *The Origins of Judaism: From Canaan to the Rise of Islam*, p.26.

۸۰. Hans Kung, *Judaism: Between Yesterday and Tomorrow*, p.27.

۸۱. see: Abraham Hirsch Rabinowitz, "Commandments, the 613", in *Encyclopedia Judaica*, V.5, p.760-783.

منابع

- *کتاب مقدس*، انجمن بخش کتاب مقدس ایران، ۱۹۷۷.
- *کتاب مقدس*، ترجمه تفسیری، انگلستان، انجمن بین المللی کتاب مقدس، ۱۹۹۵.
- ابان، ابا، قوم من، *تاریخ بنی اسرائیل*، ترجمه نعمت الله شکیب اصفهانی، تهران، یهودا بروخیم، ۱۳۵۸.
- اپستاین، ایزیدور، *یهودیت: بررسی تاریخی*، ترجمه بهزاد سالکی، تهران، مؤسسه حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۵.
- احمد، محمد خلیفه حسن، *تاریخ الديانة اليهودیه*، قاهره، دار قباء للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۹۹۸.
- شولتز، ساموئل، *عهد عتیق سخن می گوید*، ترجمه مهرداد فاتحی، بی جا، آموزشگاه کتاب مقدس، بی تا.
- المسیری، عبدالوهاب، *دایرة المعارف یهود، یهودیت و صهیونیزم*، ج ۴، ترجمه مؤسسه مطالعات و پژوهش های تاریخ خاورمیانه، تهران، دبیرخانه کنفرانس حمایت از انتفاضة فلسطین، ۱۳۸۳.
- ناس، جان بایر، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۸۵.
- بیتس، کایل، *یهودیت، در جهان مذهبی: ادیان در جوامع امروز*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۲.
- Ben Sasson, Haim Hillel, "History" in *Encyclopedia Judaica*, Vol. 8, Jerusalem: Keterpress Enterprises, 1996.
- Goldenberg, Robert, *The Origins of Judaism: From Canaan to the Rise of Islam*, Cambridge: Cambridge University Press, 2007.
- Jacobs, Louis, *The Jewish Religion: A Companion*, Oxford: Oxford University Press, 1995.
- Josef Kastein, *History and Distiny of the Jew*, (Trans. From the German by Hanter Paterson), New York, Garden City, Paplishing Co. 1936.
- Kung, Hans, *Judaism: Between Yesterday and Tomorrow*, New York: Continuum, 1996.
- Malamat, Abraham, "Origins and Formative period" in *A History of the Jewish People*, Edited by: H.H. Ben-Sasson, Cambridge: Harvard University Press, 1994.
- Rabinowitz, Abraham Hirsch "Commandments, the 613" in *Encyclopedia Judaica*, Vol.5, Jerusalem: Keterpress Enterprises, 1996.
- Roth, Cecil, *A History of the Jews: From Earliest Times through the Six Day War*, New York: Schocken Books, 1970.
- Seltzer, Robert. M, "Jewish People" in *The Encyclopedia of Religion*, Edited by Mircea Eliade, Vol. 8, New York: Macmillan Library reference usa, 1995.

راهنمای اشتراک نشریات تخصصی

مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره

۱. اشتراک به صورت آبونمان پذیرفته می‌شود؛ ۲. در صورت تمایل به اشتراک وجه اشتراک را به حساب ۰۱۰۵۹۷۳۰۰۱۰۰۰ به نام مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره واریز و اصل فیش بانکی یا فتوکپی آن را به همراه فرم اشتراک و مشخصات کامل خود به نشانی مجله ارسال نمایید؛ ۳. در صورت تغییر نشانی، اداره نشریات تخصصی را از نشانی جدید خود مطلع نمایید؛ ۴. کلیه مکاتبات خود را با شماره اشتراک مرقوم فرمایید؛ ۵. بهای اشتراک خارج از کشور با احتساب هزینه پست سالانه ۲۰ دلار و یا معادل آن می‌باشد؛ ۶. لطفاً در ذیل نوع نشریه و مبلغ واریزی و نیز مدت اشتراک خود را مشخص فرمایید.

ردیف	عنوان نشریه	یکساله (ریال)	تک شماره (ریال)	از شماره تا شماره
۱	ماهنامه علمی - ترویجی «معرفت»	۴۸,۰۰۰	۴,۰۰۰	
۲	فصلنامه علمی- پژوهشی «معرفت فلسفی»	۲۴,۰۰۰	۶,۰۰۰	
۳	فصلنامه علمی- تخصصی «تاریخ در آینه پژوهش»	۴۰,۰۰۰	۱۰,۰۰۰	
۴	فصلنامه علمی- تخصصی «روانشناسی و دین»	۴۰,۰۰۰	۱۰,۰۰۰	
۵	فصلنامه علمی- تخصصی «معرفت اخلاقی»	۴۰,۰۰۰	۱۰,۰۰۰	
۶	فصلنامه علمی- تخصصی «معرفت ادیان»	۴۰,۰۰۰	۱۰,۰۰۰	
۷	دو فصلنامه علمی- تخصصی «قران شناخت»	۲۰,۰۰۰	۱۰,۰۰۰	
۸	دو فصلنامه علمی- تخصصی «پژوهش»	۲۰,۰۰۰	۱۰,۰۰۰	
۹	دو فصلنامه علمی- تخصصی «اسلام و پژوهش‌های تربیتی»	۲۰,۰۰۰	۱۰,۰۰۰	
۱۰	دو فصلنامه علمی- تخصصی «معرفت سیاسی»	۲۰,۰۰۰	۱۰,۰۰۰	
۱۱	فصلنامه علمی- تخصصی «معرفت کلامی»	۴۰,۰۰۰	۱۰,۰۰۰	
۱۲	دو فصلنامه علمی- تخصصی «معرفت اقتصادی»	۲۰,۰۰۰	۱۰,۰۰۰	
۱۳	فصلنامه علمی- تخصصی «معرفت فرهنگی اجتماعی»	۴۰,۰۰۰	۱۰,۰۰۰	
۱۴	فصلنامه علمی- تخصصی «حکمت عرفانی»	۴۰,۰۰۰	۱۰,۰۰۰	
۱۵	فصلنامه علمی- تخصصی «معرفت حقوقی»	۴۰,۰۰۰	۱۰,۰۰۰	
۱۶	ماهنامه علمی- تخصصی «طرح ولایت»	۴۰,۰۰۰	۱۰,۰۰۰	
۱۷	فصلنامه علمی- تخصصی «مطالعات مدیریت اسلامی»	۴۰,۰۰۰	۱۰,۰۰۰	

نام نشریه: و و و
 مدت اشتراک: و و
 مبلغ واریزی: و و

فرم درخواست اشتراک

اینجانب:	استان:	شهرستان:
خیابان / کوچه / پلاک:		
کد پستی:	صندوق پستی:	تلفن: (ثابت)..... (همراه) ۰۹.....
متقاضی دریافت مجله / مجلات فوق می‌باشم.		
لطفاً از شماره‌های ذکر شده مجلات به مدت		
در ضمن فیش بانکی به شماره: مبلغ: ریال به پیوست ارسال می‌گردد.		
امضا		

The Prophet Abraham and His Family in the Torah and the Qur'an

*Muhammad Hussein Taheri**

The importance of the Prophet Abraham and his sons in Abrahamic religions are known to all. Therefore, each of the monotheistic religions of Judaism, Christianity and Islam tries to show its connection to this Prophet. Understanding personalities of the Prophets in the Torah and the Qur'an can be the best device for familiarity with these personages and those religions and the best subject in interreligious studies. The present paper tries to do something in this way by investigating the characteristics of these personages in the Torah and the Qur'an, and enumerating the similarities and differences of views of the Torah and the Qur'an on these divine prophets.

KEY WORDS: Abraham, Abraham's Family, Moses, the Torah, the Qur'an.

*. Seminary Graduate & PhD Student of Religions and Mysticism / Imam Khomeini Educational and Research Institute

Dionysius the Areopagite's Treatise on Mystical Theology

*Sayyid Lutfullah Jalali**

Dionysius the Areopagite is one of the prominent figures in the Bible, and it is believed that he was one of the companions of the Apostles and one of the saints in early 2nd century. However, his fame is not only due to his scriptural personality but also due to the treatises and writings attributed to him in the Constantinople Council in 533 C.E. The False Areopagite had many writings most of which have been lost, and only four treatises have remained. One of them is the treatise of Mystical Theology which represents the mystical theology in Christianity. The main theme of this treatise is negative theology which stresses God's transcendence, exposing it in terms of conceptions such as "unknowing" and "darkness", while stressing the possibility of man's unity with God and joining Him as well as mystical experiences. In other word, he considers divine position as absolute mystery to which no man's thought can reach, and man's reason gets into wonder there. However, the experienced wayfarer can reach the same position by purifying his soul and can, as the Areopagite suggests, submerge in it, unifying himself with the One who is completely unrecognizable and is in "the position of absolute darkness".

KEY WORDS: Dionysius the Areopagite, mystical theology, negative theology, unknowing and darkness.

* Seminary Graduate & PhD Student of Religions and Mysticism / Imam Khomeini Educational and Research Institute

Christians and a Review of Sculfield's Views

*Abdul Hussein Ibrahim Sarw 'Uliya** / *Muhammad Legenhausen***

Sculfield, the author of *The Reference Scripture*, has made – as Christian critics have pointed out – great mistakes in his writings, and his views and interpretations of Scripture are clearly inconsistent with those of Jesus Christ. The present article has referred to library resources to review Sculfield's views from Christian viewpoint and prove his ideas of dispensation and 'seven periods' and other ideas are not supported by Scripture and Christian thinkers. Having no single system, privatizing and personalizing the doctrine of redemption, giving a political flavor to Christ's appearance and his thousand-years-long kingdom, his emphasis on the establishment of David's kingdom by Jesus and his earthly kingdom are among serious drawbacks of Sculfield's book.

KEY WORDS: Sculfield, Zionist Christianity, dispensationalism, God's Kingdom, Kingdom of Heaven.

* Seminary Graduate & M.A. of Religions, Imam Khomeini Educational and Research Institute.

** Professor, Imam Khomeini Educational and Research Institute.

Ultimate Truth in Buddhism

*Sayyid Ali Akbar Husseini**

Buddhism, with its special status in East Asia, has three sects. These are Mahayana, Theravada, and Lamaism. Theological discussions, especially Buddhists' view on ultimate truth, are an interesting subject to which much more attention must be paid. This paper tries to Study these three schools' attitude towards ultimate truth, and show the atheistic nature of Theravada, as well as pantheistic and polytheistic nature of Mahayana and Lamaism.

It is noteworthy that Lamaism is actually another version of Mahayana in this regard.

KEY WORDS: Hinayana, Theravada Buddhism, pantheism, polytheism, Buddha.

*. Seminary Graduate & Assistant Professor in the Department of Religions at the Imam Khomeini Educational and Research Institute.

Christ in Judaism

*Amir Khawas**

One of the claims made by Christians is that Jesus Christ is the Messiah promised by Israelite prophets. In contrast, the Jews deny this, claiming that the promised Messiah has not appeared yet, and he is still awaited. In this paper, by investigating the Old Testament, Talmud, and the cabalist mysticism, we try to investigate the Messiah's characteristics in these texts, and check whether they conform to Jesus. What is also discussed here is whether we may find traces of the Messiah's divinity in these sources.

KEY WORDS: Israel, Messiah, Jews, the Old Testament, Talmud, Cabala

*. Seminary Graduate & Assistant Professor in the Department of Religions at the Imam Khomeini Educational and Research Institute.

Maccabean Movement

*Javad Baghbani**

The Maccabean revolt was a movement initiated by the Jews under the Seleucid kings – the successors of Macedonian Alexander in Syria – in the middle of second century B.C. Alexander was trained by Aristotle and influenced by him. More than being a military figure, Alexander was a cultural one. Therefore, along with conquest of territories such as Iran, Asia Minor, India, Syria and Egypt, he proceeded on diffusing Greek culture. His successors followed him in these undertakings. In this process, the Jews' beliefs and thoughts were attacked by Greek civilization.

A group of Jewish monotheists called Hasidim were initially resisting this invasion in about 300 B.C. This resistance continued up to the time of Maccabees. The Maccabees were descendants of the priest Mattathias and his sons John, Judas Maccabaeus, Eleazar and Jonathan. They led the Jews' relentless resistance against Seleucid cruel rulers who were diffusing Greek culture. The revolt of the monotheist Jews led by Maccabees in 142 B.C. was fruitful and the Jews gained their independence. In this period, the Jews were divided into two sects of Pharisees and Sadducees. The struggle and war between these two groups weakened the one-century-long rule of the Maccabees, preparing the ground for Romans' predominance. Finally, a Roman warlord called Pompey took part of Syria in 63 B.C. out of the Maccabees' hands. The years 142-63 B.C., i.e. the period of the Jews' independence, is called the Maccabean Period.

KEY WORDS: Hellenism, Hassidim, Maccabees, Hasmonean, Seleucids, Ptolemy, cultural invasion

*. Seminary Graduate & Assistant Professor in Department of Religions at the Imam Khomeini Educational and Research Institute.

Abstracts

A Comparative Study of the Writing Features of the Bible and the Qur'an

*Hussein Naqawi**

The present paper studies some of the writing features of the Bible and the Qur'an. Firstly, it has discussed the Word or Logos and the perfect man (the mediator of receiving Scripture), and then it has presented a discussion on the Book and its interpretation. The next discussions are as follows: integrity or unification, revelation or inspiration, composition of Scripture and the holy Qur'an, style of writing, composition of secondary books, the superiority of the Qur'an, distortion of the Qur'an and the Bible, authority and validity, and the attributes of the Qur'an and the Bible from the Qur'anic point of view. It is worth mentioning that in various discussions, effort has been made to Study the issues comparatively but in brief.

KEY WORDS: Word (Logos), perfect man, the Bible, interpretation, distortion, composition of scriptures, authority and validity.

* Seminary Graduate & PhD Student of Religion and Mysticism, Imam Khomeini Educational and Research Institute.

Table of Contents

A Comparative Study of the Writing Features of the Bible and the Qur'an / <i>Hussein Naqawi</i>	9
Maccabean Movement / <i>Javad Baghbani</i>	43
Christ in the Judaism / <i>Amir Khawas</i>	75
Ultimate Truth in Buddhism / <i>Sayyid Ali Akbar Husseini</i>	99
Christians and a Review of Sculfield's Views / <i>Abdul Hussein Ibrahimi Sarw 'Uliya / Muhammad Legenhausen</i>	117
Dionysius the Areopagite's Treatise on Mystical Theology / <i>Sayyid Lutfullah Jalali</i>	159
The Prophet Abraham and His Family in the Torah and the Qur'an / <i>Muhammad Hussein Taheri</i>	185

In the Name of Allah

Ma'rifat-i Adyan

A Quarterly Journal of Religions

Vol.1• No.1

Winter 2010

Proprietor: *Imam Khomeini Educational and Research Institute*

Manager: *Sayyid Ali Akbar Hussein*

Editor in Chief: *Mohammad Ali Shomali*

Translation of Abstracts: *Syyes Rahim Rastitabar*

Editorial Board:

▣ **Hoseiin Tofghi:** *Assistant Professor, Imam Khomeini Educational and Research Institute*

▣ **Dr. Sayyid Akbar Hussein:** *Assistant Professor, Imam Khomeini Educational and Research Institute*

▣ **Dr. Ami Khawas:** *Assistant Professor, Imam Khomeini Educational and Research Institute*

▣ **Dr. Mohammad Ali Shomali:** *Associate Professor, Imam Khomeini Educational and Research Institute*

▣ **Dr. Ghorban Elmi:** *Associate Professor, Tehran University*

▣ **Mohammad Bagher Ghayomi:** *Faculty Member, Jame'at al-mustafa al-Alamiyah*

▣ **Dr. Ali Reza Kermani:** *Assistant Professor, Imam Khomeini Educational and Research Institute*

▣ **Dr. Mohammad Legenhauzen:** *Professor, Imam Khomeini Educational and Research Institute*

Address:

#11, Gulestan 2, Gulestan St.,

Amin Blvd., Qum, Iran

PO Box: 37185-186

Tel: +98251-2113671

Fax: +98251-2934483

E-mail: nashrieh@qabas.net

www.qabas.net & www.nashriyat.ir